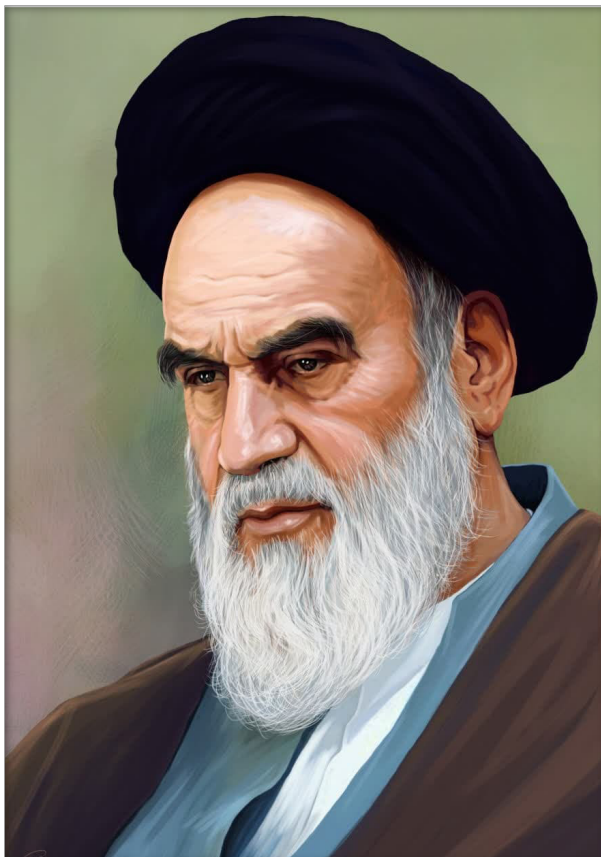


السلامة
التي
تأتي
من
الله
والله
أكرم
المؤمنين



سلام بر حماسه زان همیشه جاوید روحانیت
که رساله علمیه و عملیه خود را به دم شهادت
و مرکب خون نوشته اند.

معمار کبیر انقلاب اسلامی حضرت امام خمینی رحمه الله علیه



سلام خدا بر مجاهدین فی سبیل الله آنان که شرف
جهاد را با فضیلت علم به هم آمیخته و مصداق عالم
عالم شدند.

فرمانده معظم کل قوا امام خامنه ای سیدنا



آیه جهاد: سستی ممنوع: نکات تفسیری آیه ۳۵ سوره مبارکه

محمد صلی الله علیه و آله وسلم

روایت جهاد: هفت دستور مهم جنگی در نامه امام علی علیه السلام:

شرح و تفسیر نامه ۱۶ نهج البلاغه

درس خارج جهاد: هدنه و آتش بس: احکام نقض آتش

بس توشط دشمن «ثلاث رسائل فی الجهاد» - بخش سوم



کاشفان

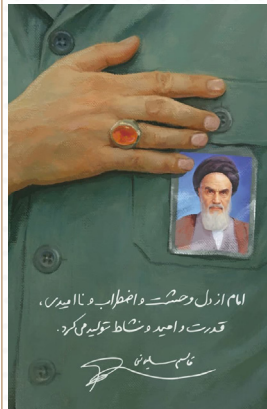


از اتاق فرمان تادل رزمنده: مروری سیره اخلاقی امام

خمینی رحمت الله علیه در دفاع مقدس:

کالبد شکافی یک پیروزی: تدابیر چهارده گانه مقام معظم

رهبری در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه سال ۱۴۰۴



پرچمداران



روش های جنگی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله: نکات اخلاقی که

پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بعد از اتمام نبرد، بدان اهتمام داشت.

رسالت روحانیت: جهاد تبیین در سیره اهل بیت علیهم السلام

همراه با ذکر نمونه های تاریخی

نظر میرزای نائینی درباره حکومت اسلامی و ولایت فقیه: همراه

با بیانات رهبر انقلاب اسلامی درباره میرزای نائینی رحمت الله علیه



گفتنمان



شما عزیزان می‌توانید برای شرکت در نظر سنجی و ارائه پیشنهادات و انتقادات نسبت به محتوای مجله، QR Code را اسکن و یا لینک زیر را وارد نمایید.
<https://app.epoll.pro/41323100>
 همچنین تحریریه مجله از اهالی قلم و پژوهشگران حوزه‌ی و هنرمندان جهت همکاری دعوت مینماید. مطالب ارسالی خود را با حجم ۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ کلمه در قالب فایل word به لینک ایتای زیر ارسال نمایید.
<https://eitaa.com/parcham-enghelab>



با همکاری:

رمضانعلی عزیزی، سجاد بازماندگان قشمی، محمد امین نوبهار

- **روایت یک شهادت خانوادگی:** روایت زندگی شهید روحانی

حجت الاسلام والمسلمین **ابوالفضل نیازمند**

- **بابا دعا کن خانوادگی شهید شویم:** شهیده طلبه الهام

فرهمند (شهادت بوسیله رژیم منحوس صهیونیستی)

- **آر پی جی زن و غواصی در لباس مقدس روحانیت:** روایتی

از زندگی حجت الاسلام و المسلمین عبدالله مهدی پور

- **از عمق جان، از قم تا زنجان:** تاریخ شفاهی آیت الله

سید محمد حسینی زنجانی

۵۲

۵۷

۶۰

۶۳



شاهدان



سومین دوره آموزشی **شهید آیت الله فضل الله محلاتی**

ویژه مدیران شعب استانی سازمان

شهید آیت الله مفتوح: «سرگذشت شهیدی که پیشگام

وحدت حوزه و دانشگاه بود»

۶۸

۷۱



تاریخ نگاران



معرفی کتاب **"پاسیاد پسر خاک":** نیم‌نگاهی به زندگانی

روحانی آزاده حجت الاسلام علی اکبر ابوترابی فرد

معرفی کتاب **"ستاره‌ای که ماه شد":** نیم‌نگاهی به زندگانی

سید الشهداء مقاومت شهید سید حسن نصرالله

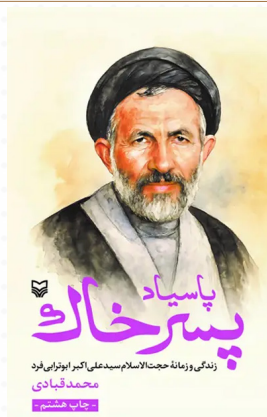
نگار خانه نقش روحانیت: نمایش تصویری از

فداکاری‌های روحانیون در تاریخ انقلاب اسلامی

۷۸

۸۴

۸۹



حماسه سازان



صفحات جاویدان...

«فصلنامه فرهنگی، تبیینی پرچمداران انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و مقاومت اسلامی» بر آن است، فصل‌هایی از داستان ایستادگی و مجاهدت‌های روحانیت و شهدای آن را روایت کند، از عالمان و مجاهدت‌های علمی و عملی ایشان بگوید. مبانی جهاد و مقاومت را به قدرِ وسع خود بیان کند و خاطراتِ رزمندگانِ طلبه را تقدیم خوانندگان کند. نقش عقیدتی-سیاسی‌های نیروهای نظامی را شرح دهد و وقایع جاری جهاد و مقاومت را عیان کند.

این فصلنامه حاوی بخش‌های : ۱. کاشفان ۲. پرچمداران ۳. گفت‌مان ۴. شاهدان ۵. تاریخ نگاران ۶. حماسه سازان است و هر یک از این بخش‌ها متضمن مباحث زیر می‌باشد :

- بخش اول «کاشفان»: مبانی علمی و تخصصی جهاد و مقاومت. آیات، روایات و درس خارج علما
- بخش دوم «پرچمداران»: مدیریت و رهبری امامین انقلاب در انقلاب اسلامی و دفاع مقدس و مقاومت اسلامی
- بخش سوم «گفت‌مان»: مباحث نظری و گفت‌مانی جهاد و مقاومت اسلامی
- بخش چهارم «شاهدان»: زندگی‌نامه و تاریخ شفاهی شهدا و رزمندگان روحانی و معرفی ایشان و خاطرات شهدا و رزمندگان، معرفی شهدای مدافع حرم و امنیت و شهدای روحانی اهل سنت و همچنین شهدای طلبه‌ی خواهر
- بخش پنجم «تاریخ نگاران»: یادداشت‌هایی پیرامون مناسب‌های تقویمی فصل انتشار مجله
- بخش ششم «حماسه سازان»: معرفی کتاب و نگارخانه جهاد و مقاومت

امید است کوشش‌های این مجموعه در انتشار این دفتر، مقبول درگاه حضرت حق قرار گرفته و بتواند در مسیر معرفی فرهنگ و مبانی جهاد و مقاومت و شهدای روحانیت قدمی اگرچه کوچک برداشته باشد. شهدا محرومانِ اسرار خداوندند. ما هر چه در راه معرفی ایشان تلاش کنیم باز حق ایشان را نپرداخته‌ایم که گفت: سِرِّ دَهانند که تا سَر ندهی سِرِّ ندهند باشد که نَفحات انفا سی قدسی شهدای راه حق در فضای دل ما بَورَد و ما را چون ایشان رهروی طریقِ علم و عمل قرار دهد. ان شاء الله

- تحریریه مجله از اهالی قلم، پژوهشگران حوزوی و هنرمندان جهت همکاری دعوت مینماید تا مطالب ارسالی خود را با حجم ۱۰۰۰ تا ۲۵۰۰ کلمه در قالب فایل word به لینک ابتدای زیر ارسال نمایند. همچنین شما عزیزان میتوانید برای شرکت در نظر سنجی و ارائه پیشنهادات و انتقادات نسبت به محتوای مجله، Qrcode را اسکن نمایید و یا از طریق لینک زیر وارد نظر سنجی شوید.



جهت ارسال اثر <https://eitaa.com/parcham-enghelab>



شرکت در نظر سنجی <https://app.epoll.pro/۴۱۳۲۳۱۰۰>



روحانیت همواره مرزبان دین و خادمان ملت...

یادداشتی از آیت الله عباس کعبی دام عزه

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

روحانیت همواره مرزبان دین و خادمان ملت بوده است؛ و رابطه‌ای عمیق و ناگسستنی با مردم را تحت هر شرایطی حفظ کرده اند و در متن زندگی جامعه، شریک رنج و امید ملت هستند. این جایگاه رفیع همواره هدف هجمه دشمنان بوده است؛ از زمان میرزای شیرازی و نهضت مشروطه تا قیام امام خمینی رحمت الله علیه و جریان جهاد معاصر، دشمنان با کینه و حسد تلاش کرده‌اند اعتماد برخی افراد را نسبت به روحانیت مخدوش کنند و جایگاه آنان را در جامعه تضعیف نمایند.

امروزه دشمنان با بهره‌گیری از رسانه‌های نوین، جنگ ادراکی، شایعه‌سازی، جعل تصویر و صدا، فتوشاپ و مهندسی معکوس اجتماعی، قصد دارند فرمان دل و ذهن برخی را علیه روحانیت تحریک کنند. این هجمه‌ها در حالی صورت می‌گیرد که روحانیت همواره در کنار مردم، میان محرومان و آسیب‌دیدگان، مطالبه‌گر بهبود شرایط زندگی و حل مشکلات مردم است و هیچ فاصله‌ای با واقعیت‌های زندگی مردم ندارد.

نمونه‌های روشن از روحانیت جهادی و مردمی ایران، از طلبه جوان شهید آرمان علی وردی و حجت الاسلام شهید ولی الله حیدری تا عالم بزرگسال شهید محراب آیت الله اشرفی اصفهانی و خدمتگزاران مردمی همچون شهید آیت الله سید ابراهیم رئیسی و شهید آیت الله آل هاشم، سبک زندگی جهادی، مسئولیت‌پذیر و معنابخش روحانیت را به نمایش می‌گذارد. اینان در میدان‌های امنیت، مقاومت، جهاد تبیین و خدمت بی‌منت با صبر، درایت و خودمدیریتی، الگویی روشن برای نسل امروز و فردای جامعه ارائه کرده‌اند. شهادت مظلومانه حجت الاسلام حیدری در محراب مسجد و مجروح شدن کینه توزانه حجت الاسلام مهدوی دانا در امامزاده یحیی تهران، و ربایش دونفر از روحانیون مبلغ در سیستان؛ بار دیگر نشان داد که روحانیت





روحانیت، تا پای جان در دفاع از دین و مردم ایستاده است و هیچ قدرتی نمی تواند پیوند عمیق آنان با مردم را گسسته کند.

تا پای جان در دفاع از دین و مردم ایستاده است و هیچ قدرتی نمی تواند پیوند عمیق آنان با مردم را گسسته کند.

روحانیت زنده، مردمی و همراه مردم است و رسانه های انقلابی بویژه رسانه ملی لازم است روایت درست و عینی فداکاری ها و مجاهدت های روحانیت در خدمت صادقانه به مردم را بازگو کنند تا دشمن نتواند تصویرسازی دروغین بسازد.

حضور مردم، همراه با بصیرت، عقلانیت و غیرت دینی، می تواند این جریان را تقویت کند و زمینه استمرار خدمت و جهاد در متن جامعه را فراهم آورد. مشارکت در بزرگداشت شهدای روحانی، حمایت از طرح های کمک رسانی و هدایت معنوی، همواره نشان داده است که اعتماد و وفاداری مردم به روحانیت، ناگسستنی است.

روحانیت مظلوم و خادم ملت، با لباس خدمت و کفن خونین شهادت، مسیر هدایت، بصیرت، مقاومت و جهاد را ادامه خواهد داد و پرچم خدمت و فداکاری بر زمین نخواهد ماند. با آگاهی بخشی، تحکیم پیوند میان مردم و روحانیت و همدلی ملی، جریان جهادی روحانیت در تمامی عرصه ها استمرار می یابد و آنان همچنان الگویی روشن برای جوانان و نسل های امروز و فردا خواهند بود.

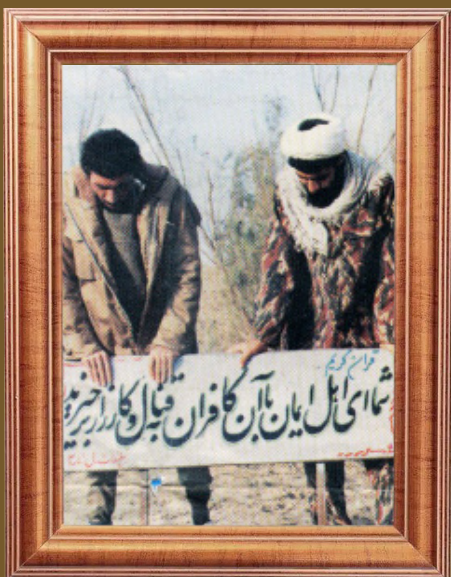
بیانات رهبر معظم انقلاب اسلامی: حضور طلاب در خدمات رسانی به مردم، مدرسه سازی، بیمارستان سازی، کمک به مردم هنگام حوادث و دیگر عرصه ها، نیروهای مردمی را نیز به صحنه می آورد و منشأ خدمات خواهد شد. ۱۳۹۵/۰۲/۲۵

مخاطب اول در هر یک از عرصه های جهاد و دعوت به خیر روحانیت است ۱۳۹۸/۱۰/۲۳

(الَّذِينَ يُتْلُونَ رِسَالَاتِ اللَّهِ وَيَخْشَوْنَهُ وَلَا يَخْشَوْنَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ حَسِيبًا) (احزاب ۳۹)

۱۴۰۴/۸/۹

عباس کعبی



آیه جهاد: سستی ممنوع: نکات تفسیری آیه ۳۵ سوره

مبارکه محمد صلی الله علیه وآله وسلم

۱۰

روایت جهاد: هفت دستور مهم جنگی در نامه امام علی علیه السلام

شرح و تفسیر نامه ۱۶ نهج البلاغه

۱۵

درس خارج جهاد: هدنه و آتش بس: احکام نقض آتش بس

توسط دشمن «ثلاث رسائل فی الجهاد» - بخش سوم

۱۸





نکات تفسیری آیه ۳۵ سوره محمد

برداشت‌های قرآنی و تفسیری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای

مد ظله العالی



سُورَةُ مُحَمَّدٍ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

فَلَا تَهِنُوا وَتَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَأَنْتُمْ الْأَعْلَوْنَ وَاللَّهُ مَعَكُمْ وَلَنْ يَتْرَكُمْ أَعْمَالَكُمْ

پس [با توجه به یاری و کارسازی خدا] سست نشوید و [کافران و مشرکان را] به آشتی و صلحی [که برای شما خفت بار است] دعوت نکنید، در حالی که شما برتر هستید و خدا با شماست و هرگز از [ثواب و پاداش] اعمالتان نمی‌کاهد.



تفسیر:

معانی کلمات:

۱. **تهنوا: وهن:** ضعف و سستی. «فلا تهنوا»: ضعیف و سست نشوید.

۲. **سلم:** صلح و سازش.

۳. **اعلون:** آن از علواست به معنی برتری و غلبه. مفرد آن اعلی است.

۴. **بترکم:** در مجمع فرموده: وتر به معنی نقصان و اصل آن به معنی قطع است. لَنْ يَبْرِكُمْ اَعْمَالُكُمْ یعنی ثواب اعمال شما را ناقص نمی‌کند.

خداوند در مقام نتیجه از آیه قبلی می‌فرماید: وقتی اطاعت نکردن از خدا و رسول کار شما را به محرومیت ابدی می‌کشاند، پس مبادا در امر جهاد سستی کنید و هرگز کفار و مشرکین را به صلح و ترک جنگ دعوت نکنید و حال اینکه شما غالبید و خدا بر علیه آنها ناصر شماست و چیزی از اجر شما کم نمی‌کند بلکه اجرش را تمام و کمال می‌دهد. لذا امر واجب جهاد را بجا آورید، چون صلح و سلام در تسلیم شدن در برابر پرچم غیر اسلام نیست، بلکه صلح و سلم این است که مردم از نعمت حیات طیبه و جامعه اسلامی بهره مند باشند. این آیه شبیه آیه (ولا تهنوا ولا تحزنوا و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین سستی نکنید و اندوهناک نباشید که هر آینه شما اگر مؤمن باشید، غالب هستید) است.

چرا در قرآن در جایی دیگر آمده است: اگر دشمن آغوش خود را برای صلح باز کرد، صلح را بپذیرید؟

سؤال: قرآن در یک جا می‌فرماید: «وان جنحوا للسلم فاجنح لها» (انفال، ۶۱) اگر دشمن آغوش خود را برای صلح باز کرد، شما نیز بال خود را بگشایید و پیشنهاد صلح را بپذیرید، اما این آیه از صلح انتقاد کرده و می‌فرماید: «فلا تهنوا و تدعوا الى السلم» پس تکلیف چیست و باید به کدام آیه عمل کرد؟

پاسخ: هر آیه نظر به یک جنبه ای دارد، سازش بر اساس

ترس و سستی و رعب زدگی ناپسند است، زیرا آرزو و علاقه دشمنان همین است، «ودّوا لو تدهن فیدهتون» (قلم، ۹) اما مدارا که از موضع قدرت و ترحم بر ضعیف است، پسندیده می‌باشد. چنانکه آهسته رفتن گاهی بر اساس ضعف جسمی است و گاهی برای همراهی با کودکان و سالمندان که توان تند رفتن ندارند. اسلام می‌فرماید: شما از نظر روحیه، قدرت و امکانات باید در مرحله عالی باشید و در آن حال اگر دشمن تقاضای صلح کرد بپذیرید.

وعده نصرت الهی برای تردید نکردن مؤمنان به پیروزی

مراد از معیت و همراهی خداوند با مؤمنان «والله معکم»، معیت عمومی خداوند، که فرموده است: «هو معکم این ما کنتم» (حدید، ۴) نیست، بلکه معیت خاص است که در اینجا به معنای عزّت و نصرت و هدایت ویژه الهی نسبت به مجاهدان راه اوست. (تفسیر فرقان) چنانکه در آیات دیگر نیز به این همراهی خاص اشاره شده است: «انّ الله لمع المحسنین» (عنکبوت، ۶۹)

هنگامی که خداوند متعال خطاب به مؤمنان فرمود: «و انتم الاعلون» امکان داشت که برخی مؤمنان با دیدن کمی نفرات خودی و کثرت نفرات و تجهیزات و قدرت دشمن دچار تردید و دودلی شوند، لذا خداوند بلافاصله فرمود: «والله معکم». (تفسیر کبیر فخر رازی)

در تفسیر این آیه برخی (روح المعانی، ج: ۲۶، ص: ۸۰) هم گفته اند: معنایش این است که خدا اعمال شما را ضایع نمی‌کند و یا (روح المعانی، ج: ۲۶، ص: ۸۰) گفته اند: خدا به شما ظلم نمی‌کند. ولی همه این معانی نزدیک بهم اند. اما معنای آیه این است که: وقتی راه اطاعت نکردن خدا و رسول او و ابطال اعمال شما چنین راهی است و کار شما را به محرومیت ابدی از آمرزش خدا می‌کشاند، پس زهار که در امر قتال سستی و فتور مکنید و هرگز مشرکین را به صلح و متارکه جنگ دعوت نکنید در حالی که شما غالبید و خدا ناصر شما علیه ایشان است، و چیزی از اجر شما را کم نمی‌کند، بلکه اجرشان را بطور کامل به شما می‌دهد.



پیام‌ها

پیشنهاد دادند و به مصلحت بود پذیرفته می‌شود. «و ان جنحوا للسلام فاجنح لها»
 ۴. به مسلمانان روحیه بدهید و ارزش آنان را به خودشان تذکر دهید. «و انتم الاعلون والله معکم»
 ۵. امدادهای الهی همواره با مؤمنان مجاهد است. «والله معکم»
 ۶. خداوند، پاداش مجاهدان را تضمین نموده است. «و لن یترکم أعمالکم»

۱. مؤمن، نباید به خود سستی راه دهد. «یا اَیُّهَا الَّذِینَ آمَنُوا... فَلَاتَهِنُوا»
 ۲. صلابت و استحکام جبهه داخلی، شرط اساسی پیروزی است. «فَلَاتَهِنُوا...»
 ۳. پیشنهاد صلح و سازش، از جانب جبهه ایمان مطرح نمی‌شود. «فَلَاتَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ» ولی اگر دشمنان

بیانات امام خامنه‌ای در تطبیق آیه ۳۵ سوره محمد



پاداش الهی در صورت سازش نکردن با دشمن

تبلیغاتی، در میدان مبارزه و تهاجم فرهنگی، در میدان خُلقیات مردم، در میدان باز یک حرکت نظامی - که البته بسیار مستبعد است - و در هر میدان دیگر اگر دشمن با همه‌ی حجم و قدرت و تنوع و ابزار تبلیغاتی و با همان ساز و برگ نظامی وارد شود - که البته امروز دشمن دیگر آن ساز و برگ گذشته را ندارد؛ آن روز بلوک شرق با آن طول و عرض وجود داشت که دیگر امروز نیست؛ به علاوه تغییرات فراوان سیاسی و جغرافیایی در سطح عالم به وقوع پیوسته است که همه به سود اسلام و مسلمین است - در مقابل ملت و همین جوانان مؤمن و خانواده‌های جوشان از عاطفه و ایمان، هیچ غلطی نخواهد توانست بکند. همه‌ی حرفهایی را که گفتیم، خدای متعال صد برابر آن را در یک کلمه از آیه‌ی قرآن فرموده است: «و لا تهنوا»؛ مبدا سست شوید. «و لا تحزنوا»؛ مبدا غمگین شوید. «و انتم الاعلون ان کنتم مؤمنین»^(۱)؛ شما بالاترید. در جای دیگر می‌فرماید: «فلا تهنوا و تدعوا الی السلم» مبدا سست شوید و دعوت به سازش کنید یا دعوت سازش دشمن آشتی ناپذیر را بپذیرید. سازش با انسانهای خوب، حتی سازش با انسانهایی که با شما کاری ندارند؛ عیبی ندارد. «لانیهیکم الله عن الذین لم یقاتلکم فی الذین و لم یخرجکم من دیارکم ان تبزوه و تقسطوا الیهم»؛ با همه‌ی کسانی که با شما کاری ندارند و اهل صلح و سلامت و اخوت و برادری هستند، سازش کنید؛ اما با کسی که با فلسفه‌ی وجودی و اساس و ایمان شما و با اصل حکومت اسلامی و ولایت الهی مخالف است؛ «لا تدعوا الی السلم»؛ سازش نکنید^۲.

بعضی نسخه‌ی دیگری را تجویز میکنند، میگویند تسلیم بشویم تا دشمن علیه ما مودگیری نکند؛ اینها نمیدانند که هزینه‌ی تسلیم شدن بر مراتب بیشتر از هزینه‌ی مقاومت کردن و ایستادگی کردن است. بله، ایستادگی کردن ممکن است هزینه‌ای داشته باشد، اما دستاوردهای بسیار بزرگی دارد که صدها برابر آن هزینه برای ملتها ارزش دارد؛ اما تسلیم شدن در مقابل دشمن عنود و لجوج و خبیث، جز لگدمال شدن، جز ذلیل شدن، جز بی‌هویت شدن هیچ اثری ندارد؛ این را بایستی همه بدانند. این قانون لایخلف پروردگار است که فرمود: «فَلَاتَهِنُوا وَ تَدْعُوا إِلَى السَّلَامِ وَ انْتُمْ الاعْلَوْنَ وَ اللَّهُ مَعَكُمْ وَ لَنْ یَترَکَ أَعْمَالُکُمْ» سست نشوید، دعوت به سازش با دشمن نکنید، خدای متعال شما را برتر قرار داده است و برتر هستید «وَلَنْ یَترَکَ» - یعنی «لَنْ یَنْقُصَکُمْ» - خدای متعال برای شما کم نمیگذارد در مقابل مجاهدتی که انجام داده‌اید، پاداش این مجاهدت را به‌طور کامل به شما خواهد داد^۱.

عیب نداشتن سازش با انسان‌های خوب، و پرهیز از سازش با مخالفان مؤمنین

مادامی که شما [فرماندهان و مسئولان سپاه پاسداران] ایمان و تقوا و عمل صالح را برای خودتان حفظ می‌کنید؛ تمام قدرت خدا، تمام نوامیس طبیعت و تمام امکانات یک گروه برگزیده در اختیار شماست. در میدان سازندگی، در میدان توطئه‌ی

۱. بیانات در مراسم دانش‌آموختگی دانشجویان دانشگاه امام حسین علیه‌السلام ۱۳۹۷/۴/۹

۲. بیانات در دیدار جمعی از فرماندهان سپاه ۱۳۷۴/۰۶/۲۹



رهبر انقلاب اسلامی در دیدار دانش آموزان و دانشجویان

اختلاف جمهوری اسلامی و آمریکا، ذاتی است و نه تاکتیکی

ایران قوی؛ تنها راه حل مشکلات است



احساس ضعف نکردن در مقابل دشمن

امروز بحمدالله این استقلال، این شجاعت و این ایستادگی در مقابل زورگویی استکبار جهانی، مخصوص این ملت و این کشور است و همین است که استکبار را نسبت به این کشور و این ملت، دچار حقد و بغض کرده است. اما من این را عرض کنم؛ این هم ناشی از وعده‌ی الهی است که حقد و بغض استکبار، هیچ کاری نخواهد توانست بکند؛ «انتم الأعلون ان کنتم مؤمنین». قرآن کریم در دو جا می‌فرماید: «و لا تهنوا و لا تحزنوا»، «فلا تهنوا و تدعوا الی السلم» هرگز از مواضع خودتان پایین نیایید و در مقابل دشمن احساس ضعف نکنید. او که بنای کار را بر دروغ و فریب و زورگویی گذاشته، ضعیف است؛ اما شما که به خدا متکی هستید، قوی هستید.^۳

تعامل جمهوری اسلامی با کشورهای غیرمتخاصم و مقابله با کشورهای پیمان شکن

نظام اسلامی معتقد است که اگر یک کشوری، یک دولتی بنای بر مخاصمه‌ی با او ندارد، بنای بر دشمنی با او ندارد و میگوید بیا بید با هم جنگ نکنیم، نظام اسلامی باید قبول کند؛ «وَ اِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْتَحِ لَهَا وَ تَوَكَّلْ عَلَی اللّٰهِ. طرف، یک دولتی است که همفکر و هم عقیده با شما هم نیست اما بنای مخاصمه ندارد، میگوید بیا بید با هم باشیم، با هم با مسالمت رفت و آمد کنیم؛ اشکال ندارد. لا ینهاکم الله عن الذین کم یقاتلوکم فی الدین و لم یخرجوکم من ديارکم ان تبرؤهم و تقسطوا الیهم» [اگر] با شما جنگیدند، شما را از خانه و دیارتان بیرون نکردند، معارضه‌ای با شما ندارند، قبول کنید؛ اما اگر دیدید که طرف، مورد اطمینان نیست، دروغ میگوید، حيله می‌کند، نه؛ لا تهنوا و تدعوا الی السلم؛ اگر این جوری است حق ندارید؛ اگر احساس کردید، فهمیدید، قرینه‌ها نشان دادند که طرف [مقابل] صادق نیست، دروغ میگوید، در ظاهر این دست را جلو آورده که با شما دست بدهد اما با آن دست دیگرش، پشت سر یک خنجر زهرآلود را قبضه کرده و گرفته، فلا تهنوا و تدعوا الی السلم؛ هرگز قبول نکنید. یا اگر چنانچه پیمانی بستید، و ان نکثوا ایمانهم من بعد عهدهم، شما هم با آنها مقابله به مثل کنید؛ پیمان شکستند، پیمانشان را بشکنید.^۴

۳. بیانات در اجتماع مردم قم ۱۳۷۰/۱۱/۳۰

۴. بیانات در دیدار فرماندهان سپاه پاسداران ۱۴۰۲/۰۵/۲۶

منبع: توضیح آیات با نگاه به تفسیر «المیزان، نور، نمونه» آن نگاشته شده است و از برداشتهای قرآنی و تفسیری حضرت آیت‌الله خامنه‌ای نیز لحاظ شده است.

دلیل؟ تجربه!

از مذاکراتی با آمریکا هیچ مشکلی حل نمیشود. دلیل: تجربه. مادر دهه‌ی ۹۰ نشستیم حدود دو سال با آمریکا مذاکره کردیم... یک معاهده‌ای هم تشکیل شد... همین شخصی که حالا الان سرکار است، این معاهده را پاره کرد... امتیاز دادیم، کوتاه آمدیم، اما نتیجه‌ای را که مقصودمان بود به دست نیاوردیم... بایک چنین دولتی مذاکره نباید کرد؛ مذاکره کردن عاقلانه نیست، هوشمندانه نیست، شرافتمندانه نیست.

رهبر انقلاب | ۱۴۰۳/۱۱/۱۹

SKHAMEI.IR





هفت دستور مهم جنگی در نامه امام علی علیه السلام

نامه ۱۶ نهج البلاغه : وَكَانَ يَقُولُ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ عِنْدَ الْحَرْبِ لَا تَشْتَدَّنَّ عَلَيْكُمْ فَرَّةٌ بَعْدَهَا كَرَّةٌ، وَلَا جَوْلَةٌ بَعْدَهَا حُمْلَةٌ، وَأَعْطُوا السُّيُوفَ حُقُوقَهَا، وَوَضُّوْا لِلْجُنُوبِ مَصَارِعَهَا وَادْمُرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الظَّغَنِ الدَّعِيسِيِّ، وَالضَّرْبِ الظِّلْحَفِيِّ، وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَظْرَدُ لِلْفَيْسِلِ. فَوَ الَّذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَشْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا، وَأَسْرَوْا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ.

از سخنان امام علی علیه السلام است که به هنگام جنگ به یارانش می فرمود: نگران فرار و عقب نشینی هایی که پس از آن، حمله تازه ای به دشمن است نباشید و همچنین از جولانی که بعد از آن، حمله صورت می گیرد ناراحت نشوید. حق شمشیرها را ادا کنید و جای درغلتیدن دشمن را مهیا سازید. خود را برای زدن سخت ترین نیزه و شدیدترین ضربه شمشیر بر پیکر دشمن به هیجان درآورید، صداها را خاموش کنید که در بیرون راندن سستی بسیار مؤثر است. سوگند به آن کس که دانه راشکافته و انسان ها را آفریده، دشمنان ما، اسلام را هرگز نپذیرفتند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در درون پنهان داشتند و هنگامی که یاورانی برضد اسلام یافتند، آنچه را که پنهان کرده بودند آشکار ساختند!

این نامه - یا صحیح تر، این کلام - از سخنان امام علیه السلام است که در میدان جنگ به عنوان تعلیم فنون و رموز نبرد با دشمن برای بارانش بیان می فرمود. در وصایا و سفارش هایی که گذشت، آداب حرکت به سوی میدان جنگ و چگونگی موضع گیری در مقابل دشمن بیان شده بود. امام علیه السلام در این کلام فنون جنگ را به بارانش می آموزد و در بخش آخر این کلام درواقع به سوآلی که بعضی از بارانش با صراحت مطرح می کردند یا در دل داشتند پاسخ می گوید که اگر ما با معاویه و یاران و انصارش می جنگیم، جنگ با مسلمانان محسوب نمی شود. اگر بنی امیه و در رأس آن ها ابوسفیان اظهار اسلام کردند درواقع تظاهری به اسلام بیش نبود، لذا هنگامی که اعوان و یارانی برای اظهار کفر یافتند آن را ظاهر ساختند.

تقویت عزم و اراده لشکر:

امام علیه السلام در این گفتار پرمغز و پرمحتوای خود هفت دستور مهم جنگی را در عباراتی کوتاه بیان می کند.

در دستور اول و دوم چنین می فرماید: «نگران فرار و عقب نشینی هایی که پس از آن، حمله تازه ای به دشمن است نباشید و همچنین از جولانی که بعد از آن حمله صورت می گیرد ناراحت نشوید»؛ (لَا تَشْتَدُّنَّ عَلَيْكُمْ فِرَّةً بَعْدَهَا كَرَّةٌ، وَلَا جَوْلَةً بَعْدَهَا حَمَلَةٌ).

منظور از جمله اول این است که گاه شرایط ایجاب می کند جنگجویان به طور موقت فرار کنند تا دشمن به دنبال آن ها بشتابد، ناگهان برگردند و او را غافلگیر ساخته با حمله ای شدید در هم بشکنند. درواقع نوعی عقب نشینی تاکتیکی است که در جنگ ها معمول است و گاه مخالفت با آن برای لشکر گران تمام می شود، لذا امام علیه السلام می فرماید: از چنین عقب نشینی و فراری نگران نباشید. جمله دوم اشاره به جولان به این سمت و آن سمت قبل از حمله است، زیرا گاه می شود که سرباز شجاع برای حمله به دشمن محل خود را در میدان تغییر می دهد و جابه جا می کند تا نقطه ای را که از آن نقطه بهتر می تواند حمله کند به دست آورد و یا دشمن را خسته کند؛ بنابراین

نه فراری که بعد از آن، حمله مجددی است ایرادی دارد و نه جولان هایی که بعد از آن حملات شروع می شود. به تعبیر دیگر، بعضی از افراد مغرور تصور می کنند که فرار به هر صورت که باشد ننگ است و همچنین معطل کردن دشمن در میدان با جولان های مکرر؛ درحالی که هیچ یک عیب نیست، بلکه نوعی روش مبارزه و در بسیاری از موارد عامل پیروزی است.

آن گاه در سومین و چهارمین دستور می فرماید: «حق شمشیرها را ادا کنید و جای درغلتیدن دشمن را مهیا سازید»؛ (وَأَعْظُوا الشُّيُوفَ حُقُوقَهَا، وَوَهِّئُوا لِلْجُنُوبِ مَضَارِعَهَا). شمشیر مهم ترین ابزار مبارزه و جنگ در آن زمان بود. هنگامی که شمشیرزن در برابر دشمن قرار می گیرد باید از این وسیله جنگی حداکثر استفاده را بنماید و ادای حقش همین است. جمله «وَوَهِّئُوا لِلْجُنُوبِ ...» اشاره به این است که ضربات خود را چنان محکم بر دشمن وارد سازید که با همان ضربات نخستین بر خاک بیفتد؛ گویی جایگاهشان را از پیش برای فرو غلتیدن و به خاک افتادن فراهم ساخته اید.

بعضی نیز احتمال داده اند که اشاره به لشکر خودی است؛ یعنی در عین این که هدفان پیروزی بر دشمن است آماده شهادت در راه خدا نیز باشید و پهلوهایی خود را برای قرار گرفتن بر خاک آماده سازید.

ولی با توجه به جمله قبل و جمله بعد از آن، این معنا بعید به نظر می رسد، زیرا هر دو دعوت به ضربات کاری بر دشمن است. **حضرت در پنجمین و ششمین دستور که درواقع ادامه همان بحث ضربات کاری بر دشمن است می فرماید: «خود را برای زدن سخت ترین نیزه و شدیدترین ضربه شمشیر بر پیکر دشمن به هیجان درآورید»؛ (وَأَذْمُرُوا أَنْفُسَكُمْ عَلَى الظَّنِّ الدَّعِيسِيِّ، وَالضَّرْبِ الظَّلِخْفِيِّ).** درواقع امام علیه السلام جنگجویان را به استفاده کردن از تمام وسایل جنگی آن زمان ترغیب می کند آن هم استفاده ای در حد اعلی؛ نیزه را چنان بر پیکر دشمن وارد کنند که در اندامش فرو رود و او را به خاک افکند و شمشیر را چنان بر بدن او وارد سازند که او را به خاک افکند و برای انجام این کار باید خود را تهییج کنند و هیجان لازم را در درون خویش به یاری خدا به وجود آورند، زیرا پیروزی از آن گروهی است که سخت تر می جنگند و سلاح خود را بر پیکر دشمن محکم تر می کوبد.



در هفتمین و آخرین دستور می فرماید: «صداها را خاموش کنید که در بیرون راندن سستی بسیار مؤثر است»؛ (وَأَمِيتُوا الْأَصْوَاتَ، فَإِنَّهُ أَظَرُّ لِلْفَسْلِ).

آن ها که در جنگ داد و فریاد می کنند از یک سو ممکن است در نظر دشمن نشانه ترس و وحشت باشد و سبب شود روحیه دشمن بالا رود و ازسوی دیگر به همان اندازه که نیروی جسمی و فکری صرف فریادها می شود از نیروی مبارزه با دشمن می کاهد به همین دلیل امام علیه السلام دستور می دهد که نیروی خود را صرف داد و فریاد نکنند و توجه خود را به طور کامل معطوف مبارزه با دشمن نمایند.

البته این کار با تکبیرهایی که به هنگام پیروزی گفته می شود منافات ندارد حتی آن تکبیرها هم باید محدود و حساب شده باشد و زیاده روی در آن برخلاف این دستور است.

به همین دلیل در داستان جنگ بدر می خوانیم: هنگامی که مشرکان چشمشان به لشکر پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله افتاد که با تعداد کم در مقابل آن ها حاضر شده بودند تصور کردند که گروهی از مسلمانان در پشت تل ها کمین کرده اند تا در فرصت مناسب بیرون آیند و حمله کنند، لذا عمر بن وهب را با جماعتی برای تحقیق درباره این مطلب در اطراف میدان فرستادند. عمر بن وهب گرداگرد لشکر اسلام را جست و جو کرد سپس بازگشت و به سران مشرکان گفت: آن ها هیچ کمین و مددکاری غیر خودشان ندارند، ولی من گمان می کنم شترهای بارکش یثرب برای شما مرگ را با خود به ارمغان آورده اند. سپس افزود: «أَمَّا تَرَوْنَهُمْ خُرَشَ لَا يَتَكَلَّمُونَ يَتَلَمَّظُونَ تَلَمَّظَ الْأَفَاعِي مَا لَهُمْ مَلْجَأٌ إِلَّا شُيُوفُهُمْ وَمَا أَرَاهُمْ يُولُونَ حَتَّى يُقْتَلُوا وَلَا يُقْتَلُونَ حَتَّى يَقْتُلُوا بَعْدَهُمْ فَارْتَبُوا رَأْيَكُمْ؛ آیا نمی بینید آن ها خاموش اند و سخن نمی گویند گویی زبان خود را همچون زبان مار افعی در اطراف دهان می گردانند آن ها هیچ پناهگاهی جز شمشیرهایشان ندارند و هرگز فرار نخواهند کرد تا کشته شوند و کشته نمی شوند تا از ما به تعداد خودشان به قتل برسانند مطلب چنین است حال هر تصمیمی می خواهید بگیرید».

۱. تفسیر نهج البلاغه آیت الله العظمی مکارم شیرازی

سپس امام علیه السلام در پایان این گفتار نکته دیگری بیان می کند که درواقع پاسخی است به سؤال مقدّر یا سؤال مذکور در کلمات بارانش که معاویه و یارانش ظاهراً مسلمان اند، چگونه ما با مسلمانان بجنگیم؟ امام علیه السلام می فرماید: «سوگند به آن کسی که دانه را شکافته و انسان ها را آفریده دشمنان ما اسلام را هرگز نپذیرفتند، بلکه در ظاهر تسلیم شدند و کفر را در درون پنهان داشتند و هنگامی که یاورانی بر ضد اسلام یافتند، آنچه را که پنهان کرده بودند آشکار کردند»؛ (قَوِّ الَذِي فَلَقَ الْحَبَّةَ، وَبَرَأَ النَّسَمَةَ، مَا أَسْلَمُوا وَلَكِنْ اسْتَسْلَمُوا، وَأَسْرُوا الْكُفْرَ، فَلَمَّا وَجَدُوا أَعْوَانًا عَلَيْهِ أَظْهَرُوهُ). این که امام علیه السلام در سوگند خود و بیان صفات خداوند، روی شکافتن دانه ها در زیر خاک و آفرینش انسان تکیه می کند به این دلیل است که از عجیب ترین و شگفت انگیزترین افعال خداوند همین است؛ هسته ها هنگامی که با پوست های بسیار محکم در زیر خاک قرار می گیرند و رطوبت کافی به آن ها می رسد، جنب و جوشی در درون هسته آغاز می گردد و نطفه زنده شروع به نمو می کند و ساقه لطیفی از آن آشکار می گردد. همین ساقه لطیف هنگامی که جا را بر خود تنگ می بیند هسته را می شکافد و سر بیرون می کشد و از مادر خود جدا می گردد و راه نمو را پیش می گیرد تا زمانی که به صورت درخت برومندی درآید. همچنین هنگامی که نطفه انسان در رحم مادر قرار می گیرد، روزبه روز آفرینش جدیدی می بیند و شکل تازه ای به خود می گیرد و با یک سلسله تحولات پیچیده و بسیار دقیق و ظریف و در عین حال سریع، مبدل به انسان کاملی می شود و هنگامی که رحم مادر را برای ادامه رشد و نمو کافی نمی بیند تصمیم بر خروج می گیرد و با هیجان و تب و تاب شدید مادر، قدم به عرصه دنیا می گذارد.

مطالعه درباره تولد گیاهان و انسان ها، به راستی انسان را با عظمت بی پایان خدا آشنا می سازد و به همین دلیل گاه پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و امامان معصوم علیهم السلام به هنگام سوگند، خدا را با این اوصاف یاد می کردند و نباید فراموش کرد که این در زمانی بود که علم گیاه شناسی و جنین شناسی هرگز متولد نشده بود.^۱



هُدْنَه آتشِ بس



احکام نقض آتش بس توسط دشمن

بخش سوم

یک : اگر دشمن عملاً پیمان را نقض کند و مثلاً دست به حمله بزند، بیشک مقابله به مثل با او جایز است. این جواز یا از باب دفاع است و یا از آن جهت که پیمانی که مانع از حمله به دشمن میشد، خود به خود لغو شده است. لیکن اگر عملاً پیمان را نقض نکرد، بلکه دست به اقداماتی زد که از آنها بوی خیانت استشمام میشد، در این حال جایز یا واجب است که پیمانشان «نبذ» شود، بدین معنا که به آنان اعلام شود که پیمانشان لغو شده و دیگر میان آنان و مؤمنین پیمانی نیست و چیزی مانع وقوع جنگ نمیشود.



درس خارج
حضرت آیت الله خامنه ای



باشند، همه آنان پیمان شکن به شمار می‌روند و اگر آنان کناره جسته باشند و یا از این حرکت اعلام برائت کنند، پیمان نسبت به آنان هم چنان بر جای است، از مفروض سخن ما در باب هدنه بیرون است. چون -همان طور که پیشتر در تعریف هدنه گفتیم پیمان هدنه میان دولت اسلامی و دولت متخاصم بسته می‌شود، نه میان دولت و یکایک مردم، آن گونه که در عقد ذمه است. بنابراین رفتار غیرمسئولانه برخی از افراد بر پیمان منعقد شده میان دو دولت تأثیری ندارد. البته خیانت دولت طرف صلح، به اقدام مستقیم و آشکار رئیس آن منحصر نمی‌شود، بلکه با تسبیب او در خیانت و یا امضا و موافقت او با حرکت‌های خائنانه پاره‌ای از افرادش نیز محقق می‌گردد. لیکن رضایتش به این خیانت -در صورتی که همراه با تسبیب یا امضای کردار برخی از افرادش نباشد به تسبیب و امضا ملحق نمی‌گردد و حکم آن دو را ندارد و دلیلی بر یکی دانستن آن‌ها در دست نیست. چون رضایت امری است قلبی که نمی‌توان آن را ملاک احکام مترتب بر رفتارهای مردمان با یکدیگر -به ویژه احکام جزائی و مانند آن قرار داد. رضایت به ارتکاب فعل حرامی که موجب حد است، برای شخص راضی حد یا تعزیری در پی ندارد. البته کاری است ناپسند میان شخص و خدایش و مراتب ناپسندی و قبح آن به حسب مراتب فعل حرامی که مورد رضایت قرار گرفته، متفاوت است و بعید نیست که در پاره‌ای مراتبش حرام باشد و حتی از گناهان هلاک کننده به شمار رود، مانند رضایت به کشتن انبیا و اوصیا و بندگان صالح خدا. سخن کوتاه، رضایت قلبی رئیس یا دیگری تا زمانی که به حدی نرسد که عرفاً امضا یا تسبیب تلقی شود. مانند آن که رضایت خود را آشکار سازد و میان مردم رواجش دهد در پیمان هدنه که میان او و دولت اسلامی منعقد شده است، تأثیری ندارد. حال گرچه خیانت پاره‌ای کسان، بر اصل پیمان منعقد میان دو دولت تأثیری نمی‌گذارد، لیکن خیانتکاران خود، مستوجب احکام مربوطه می‌شوند، بدین معنی که این کاری که از او سر زده، جرم است و ناچار باید پیامدهای

مقتضای فهم و ارتکاز عرفی در این جا آن است که اگر دشمن توانست ثابت کند که اقداماتش بد فهمیده شده و قصد نقض پیمان نداشته و امام مسلمین در این مورد دچار خطا شده است و امام نیز این مطلب را بپذیرد، در آن صورت پیمان به قوت خود باقی است و نیازی به تجدید آن نیست. اما در صورتی که از همان آغاز قرینه‌ای بر خیانت نبوده و امام بی هیچ قرینه‌ای اندیشناک شده باشد، پیمان صلح همچنان به قوت خود باقی است.

دوم: اگر دشمنان پیمان شکنی کردند و سپس از کرده خود پشیمان شدند و توبه کردند:

علامه حلی در تذکره از ابن جنید: قبول توبه‌شان را نقل می‌کند و خود بر این گفته شرحی نمی‌افزاید. لیکن صاحب جواهر بر آن این گونه تعلیق می‌زند: «ولاباس به. الا ان مقتضی القاعده عدم القبول، لان العهد السابق قد انتقض بخيانتهم والعهد الجديد يحتاج الى عقد جديد: این مطلب اشکالی ندارد. جز آن که مقتضای قاعده در این مورد، نپذیرفتن توبه آنان است، زیرا که پیمان گذشته بر اثر خیانتشان نقض شده است و پیمان جدید نیازمند عقد جدیدی است.» وی بدین ترتیب میان این فرض و فرض پیشین که امام مسلمین به خطا پنداشته بود دشمن در صدد خیانت است، تفاوت می‌گذارد. چون در فرض قبل، عقد به قوت خود باقی است، برخلاف این جا که نیازمند تجدید است. البته اگر امام به مصلحت بداند، می‌تواند از حمله به آنان ورداری کند.

سه: خیانت، با عمل یا امضا یا تسبیب رئیس و فرمانده جبهه دشمن حاصل می‌شود:

لذا رفتار خائنانه کسانی که در مسأله جنگ و صلح نقشی ندارند و رئیس دخالتی در آن نداشته است، خللی به پیمانی که میان دو دولت بسته شده است، وارد نمی‌کند. لذا آن چه علامه حلی و دیگران گفته‌اند که در صورت نقض هدنه به وسیله گروهی، اگر دیگران خاموش یا خشنود





قانونی آن لحاظ شود. حتی از نظر عرف عقلا و ارتکاز متشرعین بعید نیست که از دولت متخاصم که پیمان صلح بسته است، خواسته شود تا این کسان را با توجه به جرائمی که مرتکب شده‌اند و متناسب با آن‌ها مجازات کند و اگر چنین نکرد، امام با این کسان به عنوان دشمن جنگی رفتار خواهد کرد. البته ناگفته نماند که شرایط این کار در زمان‌ها و مکان‌های مختلف، متفاوت است، از این رو به ناچار باید گفت: امام در این مورد با توجه به شرایط و اوضاع آن چه را به مصلحت مسلمانان ببیند، انجام خواهد داد و تصمیم مقتضی را اتخاذ خواهد کرد. والله العالم.

چهار: پس از صلح واجب است که آنان را به پناهگاه‌هایشان برسانند:

صاحب جواهر - به پیروی از علامه حلی در پاره‌ای از کتاب‌هایش می‌فرماید: «ان الواجب رد المهادنین الی مامنهم بعد ما انتقض عهدهم، اذا فرض صیورتهم بین المسلمین: یعنی پس از آن که پیمان نقض گشت، در صورتی که صلح گزاران میان مسلمانان باشند، واجب است که آنان را به پناهگاه‌هایشان برسانند.» ظاهراً مقصودشان آن است که این حکم شامل جایی که نقض پیمان از سوی آنان و بر اثر خیانتشان بوده باشد هم می‌شود و حتی شامل شخص خیانتکار که بر اثر کردارش پیمان صلح شکسته شد، نیز می‌شود. شاید این که صاحب جواهر دلیلی بر این مطلب ذکر نکرده، گویای آن باشد که این حکم از نظر ایشان از واضحات است. لیکن علامه حلی: در این مورد، اولاً قائل به تفصیل شده و گفته است کسانی که در حوزه اسلام بوده باشند، اگر از آنان جرمی که مستوجب مجازات باشد، سر نزده باشد؛ مانند جاسوسی، پناه دادن دشمن، کشتن مسلمانان و مانند آن، امام چنین کسانی را به مامن خودشان می‌رساند و اگر از آنان جرمی سر زده باشد، مجازات می‌شوند. ثانیاً بر ادعای خود استدلال نموده است که آن که بر

مسلمانان وارد می‌شود، با امان آنان وارد شده است، پس بازگرداندنش واجب است وگرنه خیانتی از سوی مسلمانان خواهد بود. به نظر ما اگر مقصود علامه و صاحب جواهر گنجاندن این مورد، در عنوان «امان» باشد، در آن صورت استناد علامه به وجوب بازگرداندن کافران در صورت نقض پیمان با تمسک به آیه شریفه در باب امان «ثم ابلغه مأمنه؛ آن‌گاه او را به پناهگاهش برسان» به جای خود است. وگرنه، حکم به وجوب بازگرداندن آنان به استناد حرمت خیانت، محل تأمل است. زیرا کفر خیانت دشمن به صلح تن داده، خیانت نامیده نمی‌شود. آری نسبت به کسانی که مشخصاً دست به خیانت نزده و در آن مشارکت نداشته و از آن باخبر نبوده و بدان خشنود نبوده باشند، بعید نیست که گفته شود وجوب رساندنشان به پناهگاهشان از مرتکبات ذهن متشرعی است. هر چند دلیل لفظی‌ای در خصوص آن وجود نداشته باشد. البته با تصدیق این که این مورد، از مصادیق امان به شمار نمی‌رود چون این دو هم از نظر موضوع و هم از نظر حکم با هم تفاوت دارند و این نکته با مراجعه به آن چه در تعریف هدنه و امان و وجوه تفاوت آن‌ها گفته‌ایم، آشکار می‌گردد. لیکن با ملاحظه آن چه در ادله آمده و فتاوی فقها در ابواب گوناگون در مورد رفتار با دشمن در غیر میدان جنگ، می‌توان گفت که آن چه علامه حلی و صاحب جواهر در باب وجوب رساندن دشمن به پناهگاهش، گفته‌اند، درست است و این استنباط از مفاد ادله شرعی و مرتکز اهل شرع چندان دور نیست. برای دریافت مطلب و بحث مفصل‌تر به مستندات فتوهای فقها در باب شبهه امان و درباره حکم کسی که گروهی از کافران در قلعه او [محاصره] بودند و او صدایی شنید و پنداشت که امان می‌خواهند... و درباره مواردی دیگر از این قبیل، رجوع شود. افزون بر آن که این حکم به احتیاط در باب نفوس و دماء - که اختصاص به نفوس و دماء مسلمانان ندارد. و ما در پاره‌ای از مباحث گذشته خود بدان پرداخته‌ایم. نزدیک‌تر است.^۱

۱. منبع: کتاب ثلاث جهاد «درس خارج جهاد رهبر انقلاب اسلامی»





از اتفاق فرمان تا دل رزمنده : مروری بر سیره اخلاقی امام خمینی

رحمت الله علیه در دفاع مقدس:

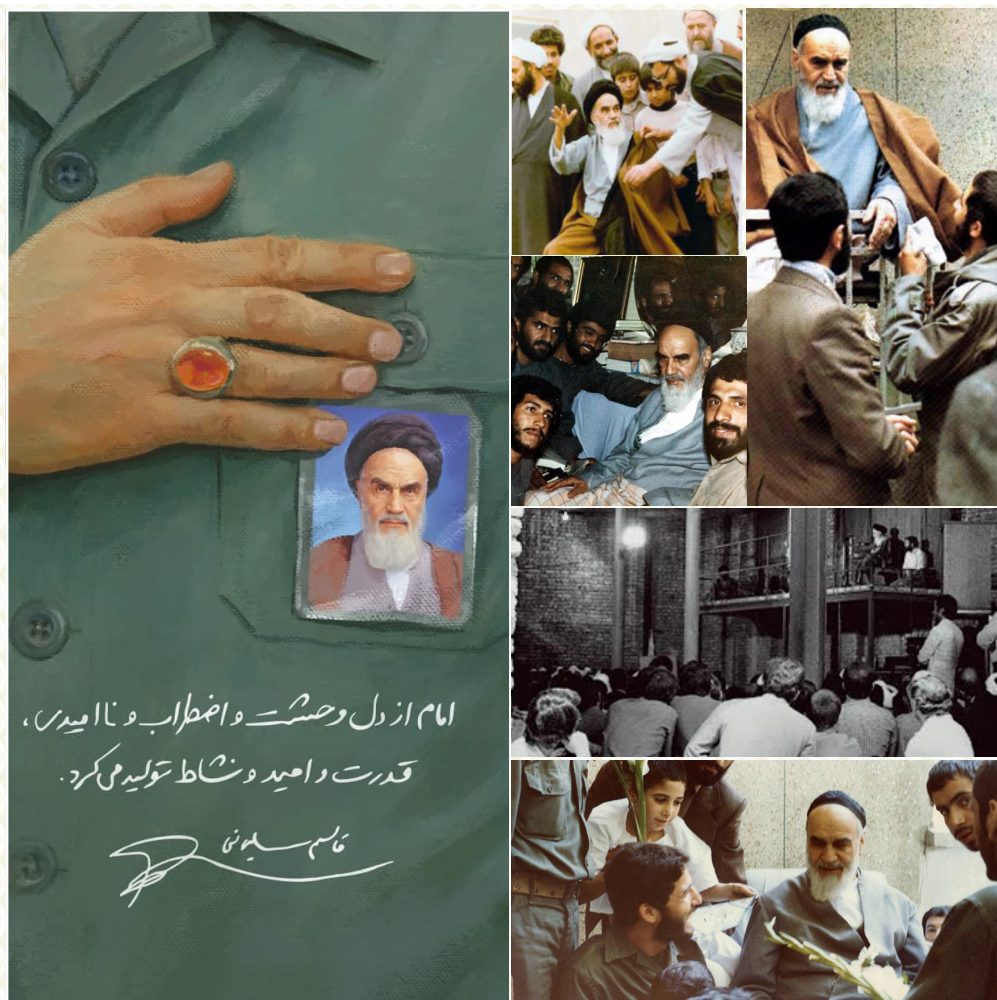
۲۲

کالبد شکافی یک پیروزی : تدابیر چهارده گانه مقام معظم رهبری

در جنگ تحمیلی ۱۲ روزه سال ۱۴۰۴

۲۷





امام از دل وحشت و اضطراب و ناامیدی،
قدرت و امید و نشاط تولید می‌کرد.

غلام سلیمان

از اتاق فرمان تا دِل رزمنده

مروزی بر سیره اخلاقی امام خمینی رحمت الله علیه در دفاع مقدس



مقدمه:

با دقت به عرایضم گوش کردند و سرانجام با آن آرامش غیر قابل تصویری دعا کردند. آرامشی که دلیل آن گذشته از ایمان و پیوند او با خدا، با گذشت زمان و ادامه صدور نفت تا آخر جنگ علی رغم همه فشارهای دشمن برای ما روشن شد که اگرچه امام در جزیره حضور نداشتند؛ ولی از کسانی که در آن جا مستقیماً در کار داشتند نسبت به وضعیت حال و پیش بینی آینده آگاه تر بودند.

۲. طمأنینه:

در جریان حمله عراق به ایران، در روزی که هواپیماهای متجاوز عراقی آمدند و تمام مرزهای جنوب و غرب کشور مورد حمله قرار گرفت. مسئولین و فرماندهان در حالی که واقعاً مضطرب بودند، خدمت امام آمدند. امام چند لحظه با آن ها صحبت کردند و آن ها را راهنمایی فرمودند. وقتی بیرون آمدند، چنان روحیه گرفته بودند که یکی می گفت: عراق را نابود می کنیم و دیگری می گفت: تا بغداد جلو می رویم... مردم را هم امام با یک جمله «دزدی آمده و سنگی انداخته» آرامش بخشیدند.

۳. پذیرش آسان ناگواری ها:

وقتی که خرمشهر مورد هجوم قوای بعثی واقع شده بود برای عزیزان (در دفتر حضرت امام) که در جریان لحظه به لحظه حملات بودیم، فراموش شدنی نیست. تلفن کمتر قطع می شد... محله به محله به تصرف خون آشامان بعثی درمی آمد. بالاخره زمان که با سنگینی می گذشت، به جایی رسید که خبر از دست رفتن خرمشهر را به مثابه آخرین پتک بر سر همه ما فرود آورد. دوستان، اینجانب را مأمور رساندن این خبر به امام کردند. غصه گلویم را می فشرد و بیم آن داشتم نتوانم کلمات را درست ادا کنم. بالاخره به ناچار داخل اتاق اندرونی رفتم. به محض رسیدن به اتاق، سر ایشان با ناراحتی برای پرسش به طرفم برگشت: چه خبر شده است؟! خدا می داند کمتر زمانی به آن حالت دچار شده بودم. با سختی پاسخ دادم: هیچ... امام متوجه وضع آشفته حقیر شده بودند، سوال دیگری نفرمودند. در نزدیکی ایشان نشستم و به تلویزیون نگاه می کردم. پس از سه یا چهار دقیقه مرا مورد خطاب قرار دادند: «تازه چی؟! با نهایت ناراحتی همراه با بغض جواب دادم: خرمشهر را گرفتند. ایشان یک مرتبه بالحنی عتاب آلود فرمودند: «جنگ است. یک

مطالعه خلق و خوی امام در دوران دفاع مقدس، دریچه ای به سوی منظومه ای از فضایل اخلاقی می گشاید که ریشه در ایمان عمیق، توکل سرشار و بینش الهی ایشان داشت. ایشان در اوج فشارهای جنگ، طمأنینه ای مثال زدنی از خود نشان می دادند که اضطراب مسئولان را به آرامش و یقین تبدیل می کرد. آینده نگری و روشن بینی ایشان، همچون چراغی فروزان، مسیر پرپیچ و خم جنگ را برای ملت روشن می ساخت و توطئه دشمنان برای قطع صادرات نفت را با اتکال به خدا و درایت خنثی می کرد.

این مقدمه، قصد دارد با استناد به خاطرات دست اول راویانی چون دکتر محمود بروجردی، شهید سپهبد صیاد شیرازی و دیگر یاران نزدیک امام، و نیز با استفاده از بیانات و پیام های خود ایشان، گوشه ای از سیره عملی و اخلاقی آن رهبر فرزانه را در کوران جنگ تحمیلی بررسی کند.

۱. روشن بینی و آینده نگری:

در یکی از مقاطع زمانی که دشمن به شدت و به طور متوالی جزیره خارک و تأسیسات نفتی آن را بمباران می کرد، به همراه چند نفر از دوستان دفتر امام به جزیره خارک رفتیم. زمانی بود که معمولاً هواپیماهای دشمن می آمدند. از ما خواستند که در محل استراحت بمانیم و بعد از بمباران به اسکله ها برویم، قبول نکردیم و بلافاصله برای بازدید از اسکله ها راه افتادیم. روی اسکله بودیم که هواپیماهای میگ ۲۹ آمدند و ۱۸ بمب ۵۰۰ کیلویی روی جزیره ریختند. تعدادی در آب افتاد و بعضی هم در نقاط مختلف جزیره؛ ولی هیچ کدام به اسکله ها اصابت نکرد. اتفاقاً یکی از آن ها روی همان ساختمانی افتاد که قرار بود برای پیشگیری از خطر در آن جا بمانیم. به هر حال وضعیت را از نزدیک مشاهده کردیم و شب جمعه برگشتیم. صبح جمعه با آن که معمولاً امام بلافاصله بعد از گوش کردن خلاصه اخبار ساعت هشت به حمام می رفتند، وقتی به ایشان گفتم به جزیره خارک رفته بودیم نشستند. وضعیت را گزارش کردم و پیام مسئولین آنجا را به عرض رساندم. آن ها گفته بودند: «به طور مسلم تا دو روز دیگر طبق این روال (بسیار شدید) صدور نفت قطع می شود»، در آن شرایط جنگی و مشکلات ارزی، مشکل اصلی همین است. امام



وقت ما می‌بریم، یک وقت آن‌ها». نمی‌دانم این چند جمله کوتاه چگونه در من اثر گذاشت. چنان از ناراحتی بیرون آمدم که گویی اصلاً جنگی واقع نشده بود! راوی: دکتر محمود بروجردی.

۴. نظم کامل:

در اوایل خرداد ماه ۶۴ که مصادف با ماه مبارک رمضان بود، هواپیماهای عراقی در طول شبانه روز، وقت و بی وقت تهران را بمباران می‌کردند. همراه آن‌ها توپ‌های ضد هوایی با صدای مهیب و گوش خراش، به ویژه در دامنه کوه‌های شمال تهران که صدا می‌پیچید، خواب و استراحت را از همه گرفته بودند. صبح که می‌شد همه در اثر بی خوابی شبانه، خواب‌آلود و کسل بودند و نظم کارها به هم ریخته بود. با این حال در شرایطی که همه مایل بودند ساعت‌های اول روز را که بیشتر آرام بود بخوابند، امام طبق روال همیشگی هر روز رأس ساعت هشت صبح، سر حال در اتاق کار و ملاقاتشان حاضر می‌شدند. یک روز آقای دکتر عارفی که همواره مراقب وضع سلامتی امام بود، بعد از معاینه سوال کرد: در ماه رمضان، این روزها وضع خواب و استراحتتان فرقی نکرده، کم نشده؟ فرمودند: «نه». دکتر مجدداً سوال کرد: هیچ ترتیب نکرده‌اید؟ امام باز تأکید کردند: «نه».

۵. نشاط قلبی از دیدن جوانان رزمنده:

جوان‌هایی که قصد رفتن به جبهه را داشتند، از جمله کسانی بودند که مصاحبتشان برای امام خوشحال‌کننده بود. امام درباره آنان می‌فرمودند: چه تحولی در این‌ها به وجود آمده است، خداوند در قلب این‌ها چه کرده است. جوانی که در بهترین موقعیت است، می‌خواهد برود جبهه. خداوند چه معرفتی به این‌ها داده است که این‌گونه متحول شده‌اند و دنیا را معبری می‌دانند که اگر زودتر از آن عبور کنند، کامیاب‌تر می‌شوند. خوشحال کسانی که خودشان با عقل و فهم و معرفت بهترین راه و کوتاه‌ترین راه را انتخاب می‌کنند. شنیدنی‌تر از دو مورد بالا، جمله‌ای است که از زبان مقام معظم رهبری بیان شده است که ایشان فرمودند: «من گریه امام را چند بار دیده‌ام و هر بار موقعی بوده که در مورد ایثار و فداکاری رزمندگان در جبهه و هیجان و فداکاری مردم با ایشان صحبت می‌کردیم».

۶. دعا برای رزمندگان:

عنایت امام به رزمندگان تا بدان حد بود که در یکی از پیام‌های ایشان خطاب به آن‌ها فرمودند: «من با بیشترین همم به شما دعا می‌کنم». معمولاً حضرت امام در شب‌های عملیات بیدار بودند. همان طور که رزمندگان بیدار بودند و در جبهه‌ها می‌جنگیدند، ایشان هم بیدار بودند و مرتب در جریان پیشروی و وضعیت عملیات قرار می‌گرفتند. آقای انصاری می‌گفت: «وقتی که ما این گزارش‌ها را برای حضرت امام می‌بردیم، ایشان خوشحال می‌شدند و سجده شکر به جا می‌آوردند و دعا می‌کردند».

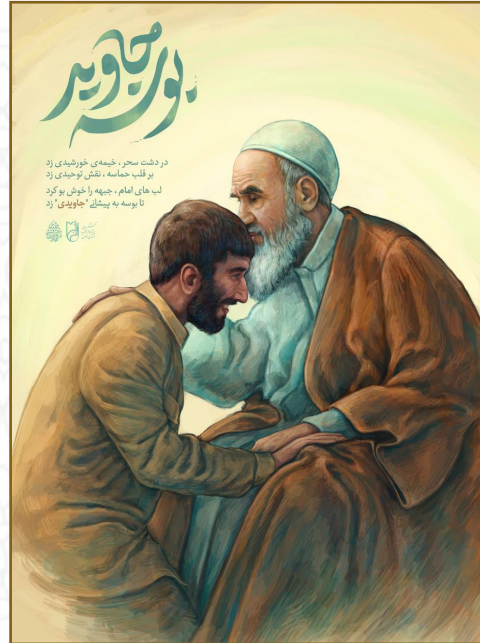
۷. تواضع:

تازه عملیات غرورآفرین فتح‌المبین آغاز شده بود که با بیت امام تماس گرفتیم و اعلام کردیم، وقت ملاقاتی را برای فرزندان امام که با این فتح عظیم، افتخار بزرگی آفریده‌اند، اختصاص دهند. بلافاصله موافقت شد. قطاری آماده شد و رزمندگان را با همان سر و وضع و لباس و کفش و پوشاکی که داشتند از منطقه عملیاتی به حسینه جماران آوردند.

ابتدا برادر محسن رضایی فرمانده کل سپاه به نمایندگی از رزمندگان، با اظهار تشکر از عنایت امام، این پیروزی را به امام تبریک گفت. بعد امام شروع به صحبت کردند. ابتدای صحبت به دلیل گریه و اشتیاق بچه‌ها مرتب قطع می‌شد. جو ملکوتی و عرفانی خاصی فضای حسینه جماران را فراگرفته بود. امام هم ساکت مانده بودند و به چهره و حال فرزندان رشید خود می‌نگریستند. بعد از چند دقیقه صحبت هایشان را ادامه دادند و فرمودند: ما افتخار می‌کنیم که از هوایی استنشاق می‌کنیم که شما در آن هوا استنشاق می‌کنید. «بچه‌ها» محض شنیدن این جملات که علامت تواضع آن رهبر بزرگ به رزمندگان اسلام بود، گریه‌های بلندی سر دادند.

۸. بوسه بر پیشانی شهید:

بعد از پیروزی عملیات والفجر ۱ در منطقه حاج عمران به محضر امام رسیدیم. تعدادی از رزمندگان اسلام که در عملیات شرکت داشتند، دسته دسته داخل حسینه جماران می‌شدند و هر بار لحظاتی صدایش به گریه بلند می‌شد. سپس بچه‌ها بعد از دیدار با امام، جایشان را به دیگران می‌دادند. ما بین



به وحدت ایراد فرمودند. جلسه که تمام شد، فرماندهان یک به یک آمدند، دست حضرت امام را می‌بوسیدند و خارج می‌شدند. من (شهید صیاد شیرازی) و برادر محسن رضایی با هم هماهنگی کردیم تا آخر بمانیم و دو نفری در محضر امام قرار بگیریم. شاید ایشان قبل از عملیات یک تذکر خاصی هم داشته باشند که به ما بدهند. همه برادران رفتند و دیگر هیچ کلمه‌ای بین ما رد و بدل نشد و صحنه بسیار جالب و فراموش نشدنی بود. دونفری در محضر امام نشستیم. هر دو نفر به سیمای مبارک ایشان نگاه کردیم و این طور وانمود کردیم که منتظریم اگر باز مطلبی دارید به ما بفرمایید. آن بزرگوار هم با تبسمی، به هردومان نگاه کردند، طوری که از نگاه ایشان می‌توانستیم برداشت کنیم که من دیگر صحبتی ندارم. باز ما دو نفر به هم نگاه کردیم و هماهنگی کردیم که اگر حضرت امام مطلبی ندارند، زحمت را کم کنیم. آقای رضایی به در نزدیک‌تر بود. اقدام کرد که دست حضرت امام را ببوسد و خارج شود. حضرت امام دست ایشان را نگه داشتند و دست دیگرشان را به سوی من دراز کردند، به معنی این که بنده باید دستم را به ایشان می‌دادم. بنده دستم را به دست ایشان دادم و آن بزرگوار هم دو دست ما را روی هم گذاشتند، در حالی که یک دست مبارکشان در زیر و یک دست دیگرشان روی دست‌های ما بود. با تبسمی به هر دو نفر ما نگاه کردند. ما در حالی که کاملاً دگرگون شده بودیم، یک حالت خاصی پیدا کردیم. هر دو نفرمان مسحور شده و در جاذبه قوی ایشان خود را فراموش کرده بودیم. عمق معنی کار امام برای ما مشهود و قابل لمس بود. با آن فرمایشاتی که با دید بسیار عمیق عرفانی، ما را به وحدت و یکپارچگی توجه داده بودند، در این جا هم بدون این که سخنی بفرمایند، با این حرکت و رفتار زیبای اخلاقی، باز هم به ما تأکید وحدت می‌فرمودند.

۱۰. توجه به نماز اول وقت:

قبل از شروع یکی از عملیات‌ها که خودمان را برای طرح برنامه آن آماده می‌کردیم، خدمت حضرت امام رسیدیم و به ارائه گزارش پرداختیم. این جلسه شاید از آن جلساتی باشد که ضبط نشده و یکی از جلساتی است که واقعاً بیشترین تأثیر روحی و روانی را بر من داشته است. البته این مطلب را که می‌گویم، الان هم در زندگی و اخلاقم اثر آن را به عین می‌بینم و خیلی هم از آن بهره برده و همچنان می‌برم. در آن جلسه حضرت آیت‌الله خامنه‌ای،

این دیدارها یکی از رزمندگان به نام «مرتضی جاویدی» از طرف فرماندهی کل سپاه و اینجانب «شهید صیاد شیرازی» به عنوان اسوه رزمندگان به محضر امام معرفی گردید. این چهره دلاور که از خطه فارس (روستای نزدیک فسا) بود، در این عملیات در سمت فرماندهی یکی از گروهان‌های تیپ ۳۳ المهدی بود و با حدود یک هفته مقاومت در محاصره تنگ دشمن، زمینه پیروزی رزمندگان اسلام را فراهم کرده بود. بعد از معرفی، جاویدی (که بعدها به فیض شهادت رسید) سر و صورت و پیشانی و دست امام را بوسید و آرام در کنار فرمانده‌اش قرار گرفت. در این لحظه صحنه‌ای دیدم که قامت بلند و مبارک امام خم شد و بر پیشانی آن بسیجی دلاور بوسه زدند. اینجانب از دیدن این منظره عشق و علاقه عمیق امام را به فرزندان بسیجی خود دریافتم.

۹. وحدت:

قبل از عملیات بدر بود. در جلسه‌ای با حضور کلیه فرماندهان ارشد سپاه خدمت حضرت امام رسیدیم. این جلسه که خیلی فشرده در دو اتاق تو در تو بود، برگزار شد و همه فشرده نشسته بودیم. حضرت امام سخنرانی بسیار پرمحتوا و جاودانه‌ای راجع





وقت نماز رسیده قطعش کنیم و به نماز برسیم و بعد جلسه را ادامه بدهیم، و یا حتی جلسات را با نماز شروع کنیم. خداوند چقدر به ما توفیق داد که این برنامه را پیگیری گرفتیم و این رسالت را انجام دادیم که عجیب برای من پریکت بود. به راستی احساس می‌کردم که در داخل جلسات مربوط به عملیات و اتفاق‌های عملیات و جنگ از همین روحیه عبادی یک برکات عظیمی نصیب ما شده است. حتی در حین عملیات که بودیم با این که معمولاً ضرورت ندارد، بسته به شرایط بعضی اوقات یک نفر بی سیم چی می‌ماند و بقیه می‌رفتند به اقامه نماز. این نماز اول وقت را ما از روحیه عبادی امام الهام گرفتیم. راوی: سپهبد شهید صیاد شیرازی^۱

۱۱. توجه به نقش حوزه‌های علمیه در دفاع مقدس:

ایشان درباره نقش حوزه‌های علمیه می‌نویسند: حوزه‌های علمیه و علمای متعهد در طول تاریخ اسلام و تشیع، مهم‌ترین پایگاه محکم اسلام در برابر حملات و انحرافات و کجروی‌ها بوده‌اند. علمای بزرگی اسلام در طول عمر خود تلاش نموده‌اند تا مسائل حلال و حرام الهی را بدون دخالت و تصرفی، ترویج نمایند... همیشه مستضعفان از چشمه زلال معرفت فقهای بزرگوار سیراب شده‌اند.^۲ ایشان در جای دیگری می‌نویسند: علما و طلاب مبارز و متعهد اسلام، همیشه پیشتاز و سپر بلای مردم بوده‌اند. بر بالای دار رفته‌اند و محرومیت چشیده‌اند. زندان‌ها رفته‌اند و اسارت‌ها و تهدیدها دیده‌اند و بالاتر از همه آسایش علمی‌ها و تهجدها بوده‌اند و هم اکنون نیز در هر سنگری از خطوط مقدم جبهه گرفته‌اند تا مواضع دیگر در کنار مردمند و درحادثه غم بار و مصیبت آفرین شهدای بزرگوار را تقدیم نموده‌اند! خدا را سپاس می‌گذاریم که از دیوارهای بلند فیضیه، سلول‌های مخوف و انفرادی رژیم شاه و از گودال‌های جبهه تا مسجد و محراب امامت جمعه و جماعات و از دفاتر کار و محل خدمت تا خطوط مقدم جبهه‌ها و میادین، خون پاک شهدای حوزه و روحانیت افق فقاقت را گلگون کرده است و در پایان افتخارآمیز جنگ تحمیلی نیز رقم شهداء و جانبازان حوزه‌ها نسبت به نقش‌های دیگر زیاده‌تر است.^۳

آقای هاشمی رفسنجانی، وزیر دفاع و فرمانده محترم سپاه حضور داشتند. گزارش‌ها خدمت حضرت امام رحمت الله علیه داده می‌شد. کاملاً یاد هست که ایشان روی پشتی نشسته بودند و ما هم به صورت نیم دایره اطراف ایشان نشسته بودیم. همه توجه من جلب حالات و آثار رفتار بسیار مقدسی بود که امام نشان می‌دادند. آن قدر تحت تأثیر قرار گرفته بودم که متوجه نمی‌شدم چه کسی دارد صحبت می‌کند. در این صحبت و گزارش ایشان بلند شدند و به اتاق دیگری رفتند. پس از این حرکت اولین کسی که صحبت کرد: آقای هاشمی رفسنجانی بود. عین جملاتی که رد و بدل شد، بیان می‌کنم چون اثرش برای من خیلی نافذ و فوق العاده بود، آقای هاشمی رفسنجانی گفتند: آقا کسالتی عارض شد؟ چون تنها چیزی که به ذهن می‌آمد، این بود که کسالتی عارض شده باشد. امام رحمت الله علیه در پاسخ فرمودند: «خیر وقت نماز شده است». با یک قاطعتی که اصلاً من احساس کردم مثل این که ما تا حالا نماز نخوانده‌ایم. از حضرت امام رحمت الله علیه درخواست کردیم که با ایشان نماز بخوانیم. البته هنوز یکی دو دقیقه به وقت شرعی مانده بود و این که امام رحمت الله علیه چگونه بدون نگاه کردن به ساعت زمان ظهر را تشخیص داده بود، خدا می‌داند. خلاصه از معظم له سوال شد که اجازه می‌دهید، در محضر شما و به جماعت نماز بخوانیم؟ امام رحمت الله علیه فرمودند: «مخالفتی ندارم». سجاده حضرت امام آن جا پهن بود و آن بزرگوار به مقدمات نماز پرداختند و ما هم رفتیم وضو گرفتیم و پشت سر ایشان در یک جماعت نماز واقعاً با حالی خواندیم که نظیر آن در تمام عمر من سابقه نداشته باشد. البته این از تأثیر حال معنوی خود امام بود. خلاصه جلسه تمام شد و چندی بعد هم من به جبهه رفتم. اصلاً تحولی در من ایجاد شده بود. بار سنگینی بر دوشم احساس می‌کردم که خدایا درست است که از این اخلاق امام رحمت الله علیه حظ لازم را گرفتیم؛ حال چطور از آن استفاده عملی کنیم؟ چون مسئولیت سنگین بود، فرماندهی تیپ ارتش بودم. این همه فرماندهان در جبهه با من کار می‌کنند من چه باید بکنم که این اخلاق را به آن‌ها منتقل کنم. این تدبیر به نظرم آمد که جلسات فرماندهان نظامی را طوری ترتیب بدهم که قبل از نماز شروع شود و یا به نماز ختم شود و یا اگر وسط جلسه به

۱. برگرفته از کتاب امام و دفاع مقدس، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی رحمت الله علیه

۲. صحیفه نور، ج ۲۰، ص ۲۴۲

۳. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۸۹

«ای ایران» بخوان

کالبدشکافی یک پیروزی: تدابیر چهارده گانه رهبری در دفاع دوازده روزه

تحلیلی بر راهبردهای هوشمندانه‌ای که یک تهدید بزرگ را به یک پیروزی تاریخی تبدیل کرد.

۱. همبستگی ملی: سلاح اول، محصول چهل سال مدیریت

اتحاد حیرت آور ملت: ثمره مدیریت ۴۰ ساله رهبری و خون شهدای امنیت (۱۴۰۱)، وحدتی بی سابقه را در کشور رقم زد. در تضاد با گذشته، امروز سرود ملی همه جا خوانده می شود و به پرچم احترام نظامی گذاشته می شود.



اعتماد به رهبری در بحران: با وجود شهادت فرماندهان ارشد و رئیس جمهور (در سال قبل)، ملت آرام و دل قرص بود، زیرا به تدبیر رهبری برای جایگزینی فرماندهان صالح و مدیریت کشور اطمینان داشت.



اثبات حقانیت گفتمان مقاومت: جنگ ۱۲ روزه به مردم ثابت کرد که هشدارهای ۴۰ ساله رهبری در مورد دشمنی آمریکا و اسرائیل با «ملت ایران» (و نه فقط نظام) و بهانه بودن مسئله هسته‌ای، کاملاً دقیق و حکیمانه بوده است.



۲. تزریق معنویت به نیروهای مسلح: رمز مقاومت و عدم تسلیم

- **تضاد فرماندهان مؤمن و فاسد:** در حالی که فرماندهان نظامی در دنیا اغلب افرادی فاسد و عیاش هستند، در ایران مؤمن‌ترین افراد در رأس نیروهای مسلح قرار دارند. فرماندهانی که نماز شب می‌خوانند و عاشق شهادت‌اند.
- **یک نمونه تکان‌دهنده از ارتش آمریکا:** به شهادت ژنرال کارپینسکی، سربازان زن آمریکایی در عراق از ترس تعرض سربازان مرد خودی، شب‌ها آب نمی‌نوشیدند تا مجبور به خروج از اتاق نشوند.
- **نتیجه در میدان نبرد:** این معنویت باعث شد فرماندهان ایرانی در برابر تهدید و تطمیع دشمن (از جمله مجاهدین خلق) نترسند، فرار نکنند و ذره‌ای به کشورشان پشت نکنند. حتی یک مورد تسلیم هم ثبت نشد.



۳. تبدیل تهدید به فرصت: پیروزی در میدان دیپلماسی خلاق

خنثی‌سازی برگ برنده ترامپ: دشمن به دنبال ایجاد اجماع جهانی علیه ایران با شعار «ایران اهل مذاکره نیست» بود. ترامپ با نامه «یا مذاکره یا جنگ» قصد به انزوا کشاندن ایران را داشت.

ابتکار عمل رهبری: رهبر انقلاب با پذیرش مذاکره «طبق شروط ایران»، برگ برنده را از دست دشمن خارج کرد. این اقدام، چهره ایران را در افکار عمومی جهان تغییر داد.

پیروزی در دانشگاه آکسفورد: در مناظره تاریخی دانشگاه آکسفورد، افکار عمومی و نخبگان جهان به اتفاق آرا، اسرائیل را تهدید منطقه دانستند، نه ایران. دلیل کلیدی: «ایران در میانه مذاکره مورد حمله قرار گرفت».



۴. تبدیل ترس به حماسه: مدیریت روحیه ملی در ۲۴ ساعت اول



۵. تبدیل زندگی روزمره به جهاد مقدس: ملت در میدان

- ◀ **نقش آفرینی برای همه:** رهبری به مردم ثابت کرد که در برابر حمله موشکی، نقش آنها صرفاً تماشاچی بودن نیست. حضور در شهرها و ادامه زندگی روزمره، خود یک **جهاد مقدس** است.
- ◀ **بسیج عمومی نوین:** نانوا، راننده تاکسی، کارمند و تمام اقشار جامعه با ادامه کار خود، در حال **جهاد مقدس** بودند. این گفتمان، همانند دوران دفاع مقدس، مردم را به میدان آورد.
- ◀ **تأیید و تشویق رهبری:** رهبر انقلاب با ارسال پیام به ملت و توصیف آنها به عنوان «متین، شجاع و وقت‌شناس»، از مردم خواستند «این رفتار را با قوت ادامه دهید» و به این جهاد همگانی مشروعیت بخشیدند.



۶. حفظ محور مقاومت: اثبات استقلال، ابطال تئوری نیابتی



« پاسخ به اتهام ۲۰ ساله: دنیا سال‌ها ایران را متهم می‌کرد که محور مقاومت (در عراق، یمن، فلسطین، لبنان، سوریه) نیروهای نیابتی و «گوشت قربانی» ایران هستند.

« اثبات در عمل: با عدم ورود مستقیم اعضای محور مقاومت به این جنگ، به دنیا ثابت شد که آنها نیروی نیابتی نیستند، بلکه یک «محور» استراتژیک هستند که هرکدام در جبهه خود می‌جنگند.

« ایران به عنوان قلب محور: این راهبرد نشان داد که جمهوری اسلامی به عنوان «قلب» این محور، مستقلاً عمل می‌کند و استقلال راهبردی دیگر اعضا را محترم می‌شمارد و آن را به نمایش می‌گذارد.

۷. اثبات ابرقدرتی ایران: عدم درخواست کمک از قدرت‌ها



✓ تصمیم راهبردی برای عدم درخواست: ایران به طور عامدانه از هم‌پیمانان قدرتمند خود مانند چین و روسیه هیچ درخواستی برای کمک نکرد. این یک انتخاب بود، نه یک انزوا.

✓ اثبات استقلال و قدرت: این اقدام به دنیا ثابت کرد که ایران یک ابرقدرت است و برای دفاع از خود به هیچ‌کس متکی نیست.

✓ تدبیر حکیمانه برای جلوگیری از جنگ جهانی: رهبری می‌دانست که ورود کشورهای دیگر (مثل روسیه) می‌توانست پای ناتو و آمریکا را به میدان باز کند و ایران را به مرکز یک جنگ جهانی ویرانگر تبدیل نماید. این تدبیر، جنگ را از کشور دور نگه داشت.

✓ نکته: ایران برای حمله تمام‌قد آمریکا آماده بود و در این نبرد تنها از بخشی از توان موشکی خود (از جمله موشک‌های در حال انقضا) استفاده کرد.



پیام تسلیم‌ناپذیری

۸. ارسال پیام تسلیم‌ناپذیری: سیلی بر چهره استکبار

درهم شکستن تصویر هالیوودی: سال‌ها فیلم‌سازی و تبلیغات دشمن (مانند «اریاب حلقه‌ها») تلاش داشت ملت ایران را ملتی آماده تسلیم در برابر غرب نشان دهد.

پیام قاطع ملت و رهبر: این جنگ، با راهبری رهبر و استقامت ملت، پیامی روشن به دنیا مخابره کرد: «این ملت تسلیم‌شدنی نیست.»

پاسخ به توثیت ترامپ: در برابر توثیت ترامپ که خواستار «تسلیم بدون قید و شرط» شده بود، رهبر انقلاب قاطعانه پاسخ دادند: «بزرگ‌تر از دهانش دارد صحبت می‌کند؛ این ملت توی صورت او خواهد زد.»



۹. به میدان آوردن ظرفیت تمدنی: وحدت حول «ایران» و «اسلام»

- **پایان دادن به دوگانه «ایران یا اسلام»:** رهبری با هوشمندی، ظرفیت عظیم هویتی و تمدنی ایران را به میدان آورد و نشان داد که ایران دوستی و اسلام خواهی در هم تنیده‌اند.
- **اوج وحدت در عاشورا:** کار به جایی رسید که یک مرجع تقلید در مراسم عزاداری عاشورا از مداح خواست سرود «ای ایران» را بخواند. این نشان‌دهنده عمق این راهبرد بود.
- **ایران دوستی واقعی در میدان:** این جنگ ثابت کرد که ایران دوسوسترین افراد، شهدایی مانند همت، باکری و تهرانی مقدم هستند، نه کسانی که حاضرند برای رسیدن به قدرت، ایران را تجزیه کنند ("ایرانستان").

۱۰. فتح همزمان میدان و دیپلماسی: ورود با دست پر



- حرکت هماهنگ دو بازو: میدان (موشک‌ها و پدافند) و دیپلماسی (مذاکره و گفت‌وگو سازی) تحت نظارت مستقیم رهبری، کاملاً هماهنگ با یکدیگر حرکت کردند.
- استراتژی دو مرحله‌ای: ابتدا دیپلماسی حقانیت ایران برای پاسخ را در جهان تثبیت کرد («آقا! ببینید حق ما هست که برتیم»)، و سپس میدان با قدرت وارد عمل شد.
- هنر همراه کردن جهان: هنر رهبری در این بود که همزمان با نواختن «سخت‌ترین سیلی» نظامی، افکار عمومی، ملت‌ها و سیاست‌مداران دنیا را با روایت ایران همراه کرد.
- نقل قول کلیدی از رهبر: «ما هم در میدان دیپلماسی و هم نظامی، ان شاء الله به توفیق الهی، هر وقت وارد شویم، با دست پر وارد خواهیم شد.»

۱۱. تبیین برای ملت: رهبر، علمدار جهاد تبیین



۱۲. گرفتن ابتکار عمل در جنگ رسانه‌ای: پیروزی در نبرد روایت‌ها

خنثی‌سازی شومنی ترامپ: آمریکا و ترامپ با ادعای «نابود کردن تمام ایران» سعی در نمایش دست برتر خود داشتند. **فرماندهی دقیق جنگ شناختی:** رهبری با تعیین دقیق تعداد موشک‌ها، اهداف و مهم‌تر از همه، «قرائت» و روایت پیروز پیروزمندانه از حملات ابتکار عمل را در جنگ رسانه‌ای و شناختی به دست گرفت. **پخش زنده پیروزی:** رسانه‌های جهان به صورت زنده، روایت حساب‌شده و پیروزمندانه ایران را مخابره می‌کردند. حتی توثیق‌های فعالان رسانه‌ای کاملاً هماهنگ و حساب‌شده بود. **اعتراف دشمن:** در نهایت، کنگره آمریکا و منابع غربی اعتراف کردند که ترامپ دروغ گفته و ایران در این تقابل پیروز شده است.



۱۳. به دست گرفتن روایت اول: تعریف پیروزی پیش از دشمن

احساس شکست اولیه*: در لحظه اعلام آتش‌بس، حتی در میان نیروهای خودی، احساس شکست و خیانت وجود داشت. **اقدام فوری رهبری:** رهبر بلافاصله جلوی دوربین آمد و با تبریک «این پیروزی بزرگ»، روایت اول و غالب را به دست گرفت. **استدلال‌های سه‌گانه پیروزی:** ایشان پیروزی را بر سه پایه استدلال کردند:

۱. «پیروزی مقتدرانه بر آمریکا»

۲. «درهم کوبیدن رژیم صهیونیستی»

۳. «کسب وحدت بزرگ ملی»

منطق پیروزی: «دشمن به اهدافش نرسید، پس شکست خورد؛ ما به اهدافمان رسیدیم، پس ما پیروز شدیم.» این منطق، جنگ شناختی دشمن را نابود کرد.



۱۴. توکل به خدا: کلید اصلی جذب نصرت الهی

- ریشه تمام پیروزی‌ها: تمام ۱۳ تدبیر پیشین، ریشه در توکل رهبری به خدا و اعتقاد راسخ او داشت. گفتمان قوام مانند موسی علیه السلام: مانند حضور موسی که در برابر دریای نیل به بنی اسرائیل فرمود «إِنَّ مَعِيَ رَبِّي سَيَهْدِينِ» (بی تردید پروردگارم با من است و مرا راهنمایی خواهد کرد)؛ رهبری نیز با همین ایمان، ملت را هدایت کرد.

- تکرار وعده الهی: پرتکرارترین آیه در بیانات رهبری، آیه نصرت الهی است؛ این تأکید، پیروزی نهایی ملت ایران را در صورت ایستادگی تضمین کرد.

- تضمین پیروزی نهایی: رهبری پس از جنگ فرمودند: «خداوند نصرت را برای ملت ایران... تضمین کرده است». ایستادگی ملت در این جنگ، تحقق همین وعده قطعی الهی بود.^۱

۱. گردآورنده: حجت الاسلام و المسلمین راجی



وَلَيَنْصُرَنَّ اللَّهُ مَنْ يَنْصُرُهُ

همه بدانند

خدای متعال

نصرت را برای

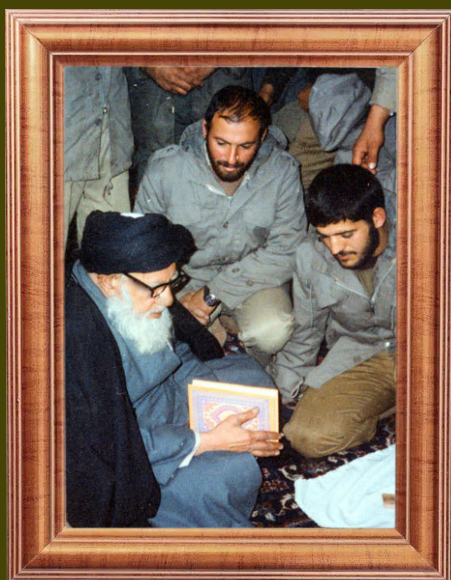
ملت ایران

تضمین کرده است

بیانات رهبرانقلاب در دیدار رئیس و مسئولان قوه قضائیه | ۱۴۰۴/۴/۲۵

KHAMENEI.IR





گفتمان

روش های جنگی پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله : نکات اخلاقی که

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بعد از اتمام نبرد، بدان اهتمام داشت.

رسالت روحانیت : جهاد تبیین در سیره اهل بیت علیهم السلام

همراه با ذکر نمونه های تاریخی

نظر میرزای نائینی درباره حکومت اسلامی و ولایت فقیه: همراه

با بیانات رهبر انقلاب اسلامی درباره میرزای نائینی رحمت الله علیه

۳۶

۴۳

۴۶



روش های جنگی پیامبر اسلام در دل میدان نبرد

شماره پنجم

نکات اخلاقی که پیامبر اسلام ﷺ بعد از اتمام نبرد، بدان اهتمام داشت

استاد آیت الله احمد عابدی دام عزه

مقدمه:

کشت مشرکین به پیامبر خدا ﷺ گفتند جنازه اش را به ما به ده هزار درهم بده! «فقال النبي ﷺ: هو لكم ان لا تأكل ثمن الموتى؛ پیامبر خدا ﷺ فرمود: جنازه برای خودتان، ما پول جنازه ها را نمی خوریم».

۲. سر بریدن:

یکی از نکات اخلاقی درباره قطع الرأس و سر بریدن کشته ها است. در یکی از جنگ ها فردی سر یک سرباز دشمن را برید. پیامبر خدا ﷺ فرمود: «إِنَّ مَا هِيَ سَنْتُ الْعَجَم؛ این سنت عجمی ها است». این روایت یکی از شواهد عرب نبودن بنی امیه است. می توان گفت بنی امیه کارهایی می کردند که عرب نمی کرد.

۳. تخریب منازل و زمین کشاورزی:

یکی از مسائل جنگ تخریب منازل و زمین کشاورزی است. پیامبر خدا ﷺ در یکی از روایات خود می فرماید: «لا تخرين العامر؛ چیز آباد را خراب نکنید»؛ اما قرآن می فرماید: «يُخْرِتُونَ بُيُوتَهُمْ بِأَيْدِيهِمُ وَالْمُؤْمِنِينَ؛ به گونهای که خانه هایشان را به دست خود و به دست مؤمنان ویران کردند». درباره «يُخْرِتُونَ بُيُوتَهُمْ» باید بحث کرد. آیا قضیه فی الواقعه بوده یا خیر؟ بر فرض که قضیه کلی

در شماره های پیشین این سلسله مطالعات، به بررسی اصول اخلاقی سیره نبوی در دو مرحله ی پیش از نبرد و هنگام رویارویی نظامی پرداختیم؛ اصولی که نشان می دهد جنگ در اندیشه اسلامی تنها در چارچوب دفاع مشروع معنا می یابد و حتی در اوج درگیری، از ضوابط اخلاقی و انسانی گسسته نمی شود. اکنون، در ادامه همان روند، محور بحث به مرحله ای منتقل می شود که گرچه از منظر نظامی پایان درگیری محسوب می شود، اما در منطق پیامبر اکرم ﷺ آغاز مجموعه ای تازه از مسئولیت های اخلاقی است. رفتار با کشتگان، شیوه مواجهه با اسیران، نحوه تقسیم و مدیریت غنائم، ترمیم مناسبات اجتماعی و بازگرداندن جامعه به ثبات و آرامش، از جمله موضوعاتی است که در این مرحله جایگاهی بنیادین می یابد. پرداختن به این نکات پس از پایان جنگ، تصویری جامع تر از اخلاق جنگ در اسلام ارائه می دهد و نشان می دهد که رسالت نبوی، فراتر از پیروزی در میدان نبرد، در ساختن جامعه ای عدالت محور و اخلاقی حتی پس از خاموشی آتش جنگ جلوه گر می شود.

۱. فروش جنازه:

یک مسئله درباره فروختن جنازه دشمن به دشمن است. وقتی حضرت علی علیه السلام عمرو بن عبدود را در جنگ خندق



باشد، آیا این آیه در مقام اخبار یا انشا است؟ احتمال دارد «یخربون بیوتهم» در حال خبر دادن باشد؛ در حالی که کلام پیامبر خدا صلی الله علیه و آله انشا است. نهی در روایت «لا تخرین عامر» انشای حکم است. قرآن می‌فرماید: «وَلَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ بَعْدَ إِصْلَاحِهَا...» و در زمین پس از اصلاح آن [به وسیله رسالت پیامبران] فساد نکنید و خداوند را از روی بیم و امید بخوانید که یقیناً رحمت خداوند به نیکوکاران نزدیک است. «مَا قَطَعْتُمْ مِنْ لَيْنَةٍ أَوْ تَرَكْتُمْوهَا قَائِمَةً عَلَى أُصُولِهَا فَبِإِذْنِ اللَّهِ وَلِيُخْزِيَ الْفَاسِقِينَ؛ آنچه از درخت خرما [که در مالکیت این دشمنان غدار بود] بریدید یا آن‌ها را بر ریشه‌ها و تنه‌هایش رها کردید به فرمان خداوند بود تا نافرمانان را زبون و رسوا کند. شاید وجه جمع این آیات این باشد که اگر دشمن پشت درخت‌ها مخفی شد و از درخت به عنوان سپر استفاده کرد، در اینجا قطع یا سوزاندن درخت جایز و در غیر این صورت حرام است. حکم غارت کردن اموال کفار نیز همین گونه است.

۴. حکم پرتاب بمب در خانه‌های مردم:

آیا پرتاب بمب توسط هواپیما در خانه‌های مردم جایز یا حرام است؟ اهل تسنن در روایات خود چنین آورده‌اند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در جنگ طائف چهل روز منجنیق روی کوه قرار داد و درون خانه مشرکین سنگ پرتاب کرد»، اگر این روایت درست باشد، به معنای جواز خراب کردن و بمب باران خانه‌ها است؛ اما ما چنین روایاتی نداریم. مدرک این روایت کتاب البدایة و النهایة ابن کثیر است که معروف به کثرت دروغ‌گویی است. او حتی روایات اسرائیلیات را حجت دانسته و نقل می‌کند. با توجه به اقدامات ابن کثیر باید گفت: کارهایی همچون و پرتاب منجنیق و سنگ حرام است. در نتیجه بمب و موشک باران با هواپیما نیز جایز نیست؛ مگر عندالضرورة که حکم ثانوی است.

۵. حکم محاصره کردن شهرها در زمان جنگ:

آیا محاصره بعضی از شهرها جایز است؟ معروف این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله خیبر و طائف و مکه را محاصره کرد. مسلم است که محاصره در آن زمان وجود داشته است. در

مدتی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مکه بود کفار قریش ایشان را در شعب ابی طالب محاصره کرده بودند. بنابراین محاصره کردن در آن زمان وجود داشته است؛ یعنی در قاموس آنان محاصره برای جنگ متعارف بود. امروز نیز وهابی‌ها همین کار را به سبب همین تصور از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌کنند. آنان تقریباً ۲۵۰ سال قبل شهر مکه را دو یا سه سال محاصره کردند به گونه‌ای که مردم مکه از فقر و گرسنگی گریه‌ها را هم خوردند! حتی بعضی‌ها بچه‌های خود را سر بریدند و خوردند! سال‌ها است که بعضی از شهرهای کشور سوریه در محاصره قرار دارند. فرقه وهابیت در ابتدای پیدایش، شهر مدینه را محاصره کرد و صندوق و طلا و جواهرات مرقد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را به غارت برد. مدینه چندین ماه در محاصره بود. آنان نمی‌گذاشتند هیچ چیزی وارد و یا خارج از مدینه شود. بعد از تصرف مدینه تمام طلا و جواهرات آن را غارت کردند. آنان لوستر مرقد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را که حاوی حدود چهارصد کیلو طلا بود به غارت بردند. این یکی از هزاران جواهرات مسروقه مرقد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود. آنان همه جواهرات را خرج بی‌شرفی فرقه وهابیت کردند. استنادشان به این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بعضی از شهرها یا قلعه‌ها را محاصره کرده است. پاسخ اینکه اولاً محاصره‌های آن زمان -توسط مشرکین و مسلمانان- به معنای منع ورود آب و غذا به شهر نبود. در مدت اقامت پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در شعب ابی طالب، حضرت خدیجه سلام الله علیها و خویشاوندان او برای آنان آب و غذا می‌آوردند. در تاریخ به طور فراوان نقل شده که گندم و غذا توسط پسرخواهرهای حضرت خدیجه سلام الله علیها به داخل شعب آورده می‌شد. یعنی محاصره توسط کفار قریش فقط برای منع ورود و خروج افراد بود؛ اما ورود تجار به محل محاصره برای خرید و فروش متعارف و عادی بود. محاصره‌ها توسط پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این گونه بود که ابتدا اهالی محل را دعوت به اسلام می‌نمود؛ اگر مسلمان نمی‌شدند تقاضای عدم جنگ و قرارداد هدنه یا عدم تعرض نسبت به دیگری می‌کردند. اگر این امور محقق نمی‌شد در آخر کار به جنگ ختم می‌شد. محاصره آخرین گزینه بود. معروف است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یهودیان را در جنگ خیبر محاصره کرد. عبارت حدیث چنین است: «عَرَضَ عَلَيْهِمُ





الْجَلَاءُ فَأَبُوا»؛ پیامبر خدا صلی الله علیه وآله به آن‌ها فرمود: از اینجا بیرون بروید؛ اما آن‌ها امتناع کردند؛ یعنی در واقع محاصره خنجر برای اجبار آنان به ترک محل بود، نه منع آب و غذا. بنابراین اصل اخلاق در جنگ بر کشتار کمتر است و اینکه هر راهی برای جلوگیری از کشتن، مقدم بر جنگ است.

۶. مسئولیت در برابر خطای سربازان:

مسئله دیگر درباره اخلاق جنگ مسئولیت در برابر خطای افراد لشکر است. اشتباه در جنگ به طور فراوان پیش می‌آید. گاهی یک فرمانده، گاهی هم نیروی عادی اشتباه می‌کند. تاکنون کسی از این منظر به جنگ ایران و عراق نگاه نکرده که آیا هیچ اشتباهی از سوی ما در این هشت سال رخ نداد؟ آیا همه کارهای ما در طول جنگ صحیح بود یا کارهای اشتباه نیز انجام شد؟ گاهی یک فرمانده در امور نظامی اشتباه می‌کند؛ مثلاً عملیاتی انجام می‌دهد که نباید. گاهی سرباز کسی را اشتباهاً به کشتن می‌دهد.

در جنگ ایران و عراق همه عملیات‌ها با تمام جزئیات آن با اجازه امام خمینی رحمه الله علیه انجام می‌شد. فرماندهان نقشه جنگ را خدمت امام می‌بردند و امام اجازه عملیات و محدوده آن را می‌فرمود؛ حتی تصرف یک تپه هم با اجازه امام بود. زمانی یکی از فرماندهان تصمیم به تصرف یکی از تپه‌ها گرفت. من نزد این آقا رفتم و گفتم این کار را انجام نده، چون خلاف شرع است. اما او بدون اطلاع امام و مسئول بالاتر خود عملیات را انجام داد و آن منطقه را گرفت و یک نفر از ما در آنجا تلف شد که نام او هنوز یادم هست! فردا به او گفتم: سربازی کشته شده در اینجا شهید نیست؛ زیرا این کار بدون اجازه امام بود. بعداً کار او به دادگاه و محاکمه کشید و حتی تا نزدیک اعدام هم رفت. معروف است پیامبر خدا صلی الله علیه وآله خالد بن ولید را به سوی قبیله بنی جزیمه فرستاد. خالد عده زیادی از آنان را دستگیر کرد و دستور داد هر کس اسیر دارد او را اعدام کند. بعضی‌ها اسرا را کشتند و بعضی‌ها نکشتند. وقتی به پیامبر خدا صلی الله علیه وآله واقع را گفتند، ایشان فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا عَمِلَهُ خَالِدٌ؛ خدایا، من از کار خالد بن ولید تبری می‌جویم!» بعد از آن حضرت علی علیه السلام را نزد قبیله بنی جزیمه فرستاد

تا دیه تمام کشته شدگان را پرداخت نماید؛ حتی پیامبر خدا صلی الله علیه وآله فرمود: دیه آن‌ها را بیشتر از حد متعارف بده تا آن‌ها راضی شوند.

نتیجه داستان خالد این است که خطای فرمانده باید توسط فرمانده بالاتر او جبران شود و جبران آن نیز از بیت المال است. اوائل جنگ در ارتش ایران، انجمن اسلامی درست شده بود. زمانی یکی از فرماندهان ارتش دستور داد همه ارتشی‌ها محاسن خود را بتراشند. لذا انجمن اسلامی او را خدمت امام رحمه الله علیه بردند و به ایشان گفتند: او دستور خلاف شرع داده است! امام در آن جلسه می‌فرماید اطاعت از فرمانده واجب است. اما بعد از آن جلسه خود آن فرمانده را شخصاً نزد خود فرا می‌خواند و به او می‌فرماید: چرا دستور دادی ارتشی‌ها محاسن خود را بتراشند؟! خودت این دستور را لغو کن! امام رحمه الله علیه به ارتشی‌ها نگفت این کار خلاف شرع است و شما گوش نکنید بلکه به آن‌ها گفت: اطاعت از فرمانده واجب است و از طرف دیگر به خود فرمانده فرمود دستورت را لغو کن. خطای سرباز دو نوع است: اگر خطایی او موجب هرج و مرج در نظام می‌شود، سرباز مقصر است و باید در دادگاه محاکمه شود؛ اما اگر خطایی او موجب هرج و مرج در نظام نمی‌شود، این نوع خطای نظامی به عهده فرمانده بالاتر است و او باید از بیت المال جبران کند.

۷. سوزاندن جنازه:

در حدیث آمده است: و روی شداد بن اوس عن النبی صلی الله علیه وآله وسلم انه قال: إِنَّ اللَّهَ كَتَبَ عَلَيْكُمُ الْإِحْسَانَ فِي كُلِّ شَيْءٍ فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقَتْلَ وَإِذَا دَبَّحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الدَّبْحَ وَلْيُجَدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتُهُ وَلْيَسْرَخْ ذَبِيحَتُهُ.

خداوند احسان را بر هر چیزی نوشته است. در بعضی از روایات آمده است: «سوزاندن آدم به آتش حرام است»؛ و همچنین آمده است: عرض و ناموس دشمن احترام دارد.

۸. تیر خلاص:

بحث دیگر درباره تیر خلاص به مجروحین است. در روایات اهل تسنن روایات آمده است: کار زنان زمان پیامبر خدا صلی الله علیه وآله تیر خلاص زدن به مجروحین بود.

۸. چگونگی رفتار با اسراء

۱. مقایسه رفتار با اسرای جنگی در اسلام و سایر ادیان:

اولین مطلب بعد از جنگ درباره اسرای جنگی است. در تورات چنین آمده است: «هر کسی را اسیر گرفتید بکشید»؛ اما در اسلام نمی‌توان هر کسی را به عنوان اسیر گرفت؛ در حالی که امروزه مطابق قوانین بین المللی جنگ، هر کس از دشمن را بگیرند اسیر محسوب می‌شود. همچنین مطابق دین ما غیر نظامی‌ها و نظامی‌هایی غیر جنگجو اسیر نیستند. ضمناً فرد نظامی جنگجوی مسلمان نیز اسیر نیست. اسیری جنگی به شرط کفر برده می‌شود؛ اما امروزه قوانین بین المللی جنگ می‌گوید: هر کس در جنگ دستگیر شود، اعم از نظامی و غیر نظامی، جنگجو و غیر جنگجو همگی اسیرند.

دولت انگلیس از سال ۱۶۸۰ تا ۱۷۸۰ یعنی در قرن هفدهم میلادی ۲۱۳۰۰۰۰ نفر از مردم آفریقا را اسیر کرد و به اروپا برد. دولت انگلیس حدوداً یازده میلیون نفر را دستگیر کرد و به عنوان برده به اروپا برد با اینکه جنگی هم وجود نداشت. نه میلیون نفر از این یازده میلیون نفر کشته شدند و دو میلیون نفر از آنان به لندن رسیدند. بعضی از این نه میلیون نفر خود را به دریا انداختند. بعضی هم خودکشی کردند. بعضی به بیابان‌ها فرار کردند. خیلی از آن‌ها را هم انگلیسی‌ها کشتند. این نوع رفتار آن‌ها با اسرا بود.

در تورات چنین آمده است: «حرام است کسی با اسیر غذا بخورد» در حالی که وقتی اسرا در اسلام به بردگی برده می‌شدند، از خانواده مسلمین محسوب می‌شدند و حقوقی که برای اعضای خانواده وجود داشت، برای آن‌ها نیز وجود داشت. قرآن می‌فرماید:

فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ حَتَّىٰ إِذَا أَثْبَثْتُمُوهُمْ فَشُدُّوا الْوُثَاقَ فِيمَا مَنَّا بَعْدَ وَ أَمَّا فِدَاءٌ حَتَّىٰ تَضَعَ الْحَرْبُ أَوْزَارَهَا ذَٰلِكَ وَ لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَاقْتَصَرْنَا مِنْهُمْ وَ لَكِن لِّيَبْلُوَا بَعْضُكُمْ بِبَعْضٍ وَ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَلَنْ يُضِلَّ أَعْمَالَهُمْ؛ بنابراین هنگامی که [در میدان جنگ] با کافران روبرو شدید، گردن‌هاشان را به شدت بزنید تا آن گاه که بسیاری از آنان را با سختی و غلظت از پای درآورید. در این هنگام [از دشمن اسیر بگیرید و] آنان را محکم ببندید [پس از اسیر گرفتن] یا بر آنان منت نهید [و آزادشان کنید] یا از آنان [در برابر آزاد کردنشان] فدیة و عوض

بگیرید تا آنجا که جنگ بارهای سنگینش را بر زمین نهد. این است [فرمان خدا] و اگر خداوند مخواست [خود بدون فرمان جنگ] از آنان انتقام مگرفت [ولی به جنگ فرمان داد] تا برخی از شما را به وسیله برخی دیگر بیازماید و کسانی که در راه خداوند به شهادت رسیدند، خداوند هرگز اعمالشان را باطل و تباه نمکند.

مَا كَانَ لِنَبِيِّ أَنْ يَكُونَ لَهُ أَشْرَى حَتَّىٰ يُنْخَنَ فِي الْأَرْضِ تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ؛ هیچ پیامبری را نسرزد و نشاید که [پیش از جنگ و پیروزی بر دشمن] اسیران جنگی بگیرد تا زمانی که [دشمن را به طور کامل] در زمین از قدرت و توان ببندد [و موقعیت دین و مؤمنان در جهان پابرجا و استوار گردد؛ آن گاه اسیر بگیرد شما ای یاران پیامبر!] متاع ناچیز و ناپایدار دنیا را مخواهید و خداوند [برای شما] آخرت را مخواهد و خداوند توانای شکستناپذیر و حکیم است.

متأسفانه امروزه عده زیادی از علما درباره این دو آیه کتاب نوشته‌اند و آن را به نادرستی تفسیر کرده‌اند. متأسفانه در تفاسیر به این دو آیه استناد کرده و گفته‌اند: «اسیر گرفتن در حین جنگ جایز نیست بلکه همه را باید کشت؛ وقتی دشمن مغلوب شد و آثار شکست در او آشکار شد، آن وقت می‌توان اسیر گرفت». غربی‌ها درباره این دو آیه کتاب‌های مستقل زیادی نوشته‌اند و بسیار به قرآن و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله توهین کرده‌اند! در حالی که این دو آیه درباره جنگ بدر است و شامل جنگ‌های دیگر نمی‌شود. ثانیاً سیره پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در هیچ جنگی اینگونه نبوده که ابتدا بدون وقفه افراد دشمن را بکشد تا زمانی که شکست خوردند از آنان اسیر بگیرد بلکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در بسیاری از جنگ‌ها از همان ابتدا اسیر گرفته است. این کار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله یعنی ایشان معنای این دو آیه را - که به معنای کشتن زیاد است - نمی‌فهمید!

اگر این دو آیه درباره جنگ بدر باشد باید گفت این آیه قضیه فی واقعه می‌باشد و قابل استناد به موارد دیگر نیست. تفسیر صحیح همین است. شبیه این آیه که می‌فرماید: يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ جَاهِدِ الْكُفَّارَ وَ الْمُنافِقِينَ وَ اغْلُظْ عَلَيْهِمْ وَ مَا وَاهُمْ جَهَنَّمَ وَ بئسَ المصير؛ ای پیامبر، با کافران و منافقان به





جهاد برخیز و نسبت به آنان سختگیری کن [و درشتخو باش] و جایگاهشان دوزخ است و دوزخ بد بازگشتگاهی است. این آیه می‌فرماید: با منافقین جهاد کن، در حالی که هیچ کجا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با منافقین جنگ نکرد. این مطلب شاهی بر این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله جنگ کردن را از این آیه و نیز کشتن زیاد را از «انخن» از آن دو آیه تفسیر نکرده‌اند؛ زیرا پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این کار را انجام نداده‌اند. بنابراین معلوم می‌شود با توجه به سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله معنای آیات این نیست؛ حتی احتمال دارد این آیات انشا به معنای تهدید باشند.

۲. رفتار پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با اسرای جنگی:

در جنگ حدیبیه هشتاد نفر از حدود مسجد تنعیم به مسلمانان حمله کردند. اما مسلمانان هر هشتاد نفر را دستگیر کردند. وقتی آنان را نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله آوردند، ایشان دستور آزادی همه هشتاد نفر را دادند. حضرت هزاران نفر اسیر را در جنگ حدیبیه عفو و آزاد کرد. صحابه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در غزه بنی المصطلق همه افراد قبیله بنی المصطلق را اسیر کردند و پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با جبیریه - که یکی از اسیران بود - ازدواج کرد. لذا مردم گفتند: چون پیامبر خدا صلی الله علیه و آله با آن زن ازدواج کرده و خویشاوندان همسر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را نمی‌توان دستگیر کرد، همه اسرا را آزاد کردند. ثامنه بن آسال همیشه مردم را در جنگ تحریک به قتل پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می‌کرد. وقتی مسلمانان او را اسیر کردند، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله او را آزاد کرد.

پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در جریان فتح مکه دوازده هزار نفر را آزاد کرد. بهترین بحث در فقه ما درباره حقوق بشر، بحث رق و برده داری است. خبر و صلاح بعضی از آدم‌ها در برده بودن است. همین امروزه کسانی در جوامع هستند که اگر به آن‌ها مبلغی بدهی و بگویی برو نان و ماست بخر، نمی‌فهمد و ممکن است تا شب هم بزن‌گردد؛ لذا اول باید به او بگویی برو نان بخر و بعد بگویی برو ماست بخر؛ یعنی بعضی‌ها از نظر هوشی اینگونه هستند؛ لذا خیر و صلاح این نوع آدم‌ها برای زنده ماندن در برده بودن است. برای همین برده داری در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله متعارف بوده است. برده داری

فرهنگ مردم شده بود. اما قرآن به هر طریقی خواستار آزادی آن‌ها بود. در این باره آیات زیادی وجود دارد؛ از جمله: فَلَا افْتَحَاحَ الْعَقَبَةِ وَ مَا اَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ فَكَّ رَقَبَةٍ؛ آزاد کردن برده و توجه مدانی آن گردنه سخت چیست؟ بنابراین شتابان و با شدت به آن گردنه سخت وارد نشد. فک رقیه ملاک برای نجات از عذاب جهنم است.

لَا يُؤَاخِذُكُمُ اللَّهُ بِاللَّغْوِ فِي أَيْمَانِكُمْ وَلَكِنْ يُؤَاخِذُكُمْ بِمَا عَقَّدْتُمُ الْأَيْمَانَ فَكَفَّارَتُهُ إِطْعَامُ عَشْرَةِ مَسَاكِينَ مِنْ أَوْسَطِ مَا تُطْعَمُونَ أَهْلِيكُمْ أَوْ كِسْوَتُهُمْ أَوْ تَحْرِيرُ رَقَبَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ فَصِيَامُ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ ذَلِكَ كَفَّارَةُ أَيْمَانِكُمْ إِذَا حَلَفْتُمْ وَ احْفَظُوا أَيْمَانَكُمْ كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمْ آيَاتِهِ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ؛ خدا شما را به سبب سوگندهای لغو و بهدف‌تان مجازات نم‌کند؛ ولی به سبب [شکستن] سوگندهایی که به طور جدی و با قصد و اراده خورده‌اید مؤاخذه می‌کند؛ بنابراین کفاره [شکستن] اینگونه سوگندها، طعام دادن به ده نفر مسکین از غذاهای متوسطی است که به خانواده خود مخورانید یا لباس پوشاندن بر آن ده نفر یا آزاد کردن یک برده و کسی که هیچ یک [از این کفارات سه گانه] را نیابد کفاره‌اش سه روز روزه است. این است کفاره سوگندهای تان زمانی که سوگند خورید [و آن را شکستید]. لازم است سوگندهای خود را حفظ کنید. این گونه خداوند آیتش را برای شما بیان می‌کند تا سپاس گذارید.

۳. اطعام اسیر:

ما امثال این نوع روایات را به طور فراوان داریم. از پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نیز روایت داریم: «من لثم مملوکه او ضربه فکفاره ان یعتقه؛ اگر کسی عبد خود را سیلی بزند کفاره‌اش این است که باید او را آزاد کند». این غیر از مسئله مثله است که حکم آن انعتاق است؛ یعنی اگر کسی گوش عبد خود را برید، آن عبد خود به خود آزاد است. اما این روایات قابل مقایسه با مطالب کتب تاریخ تمدن و پلدورانت و تاریخ تمدن هنری لوکاس نیست؛ چرا که مطالب متناقضی را درباره پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و رفتار ایشان با اسرا نوشته‌اند؛ به عنوان مثال می‌نویسد: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چشم هفتصد نفر را با آهن گداخته سوزاند یا کور کرد!» حال آنکه پیامبر خدا صلی الله علیه و آله حقوقی را برای اسیر قرار داده است؛ مثلاً اینکه





نیز برایش خریدم، آیا حالا آزادش کنیم تا برود؟ امام فرمود: خیر. بعد فرمود: هر کجا می خواهد برود کرایه راه او را بپردازید و برای تهیه هدیه زن و بچه ام پول داد. بعد فرمود: او وقتی به شهرستان می رود برای چند روز شغل ندارد؛ لذا خرج چند روز بیکاری او را نیز بدهید تا زمانی که برای خود شغل پیدا کند.

۵. حق اسکان اسرا:

یکی از حقوق اسرا حق اقامت یعنی حق خانه و مسکن است. ما هیچ اسیری را در زمان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نداریم که به زندان رفته باشد. آن زمان وقتی اسرا را می گرفتند، آن ها را به مسجد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می آوردند. نه به سبب کمبود جا بلکه به عنوان اینکه آنان را در مقدس ترین مکان نگهداری کنند؛ یعنی اسیر را در بهترین مکان نگهداری می کردند. «وضعهم صحابه فی خطائر بعیداً عن زهر الشمس؛ صحابه اسرا را در جایی می گذاشتند که گرمای آفتاب آن ها را اذیت نکند».

۶. عدم جواز تکلیف بما لا یتطاق:

یکی دیگر از حقوق اسیر عدم تکلیف بما لا یتطاق است؛ یعنی کاری که اسیر طاقت آن را ندارد به عهده او نگذارند. در حدیث است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله لعنت کرد کسی را که کار خارج از عهده به گردن اسیر می گذارد. این روایت نیز معروف است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله هنگام رحلت از دنیا فرمود: «اوصیکم بالاسیر خیر، اوصیکم بالنساء خیر». پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این جمله آخر خود را سه مرتبه تکرار کرد و از دنیا رفت؛ یعنی لا اله الا الله آخر پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این جمله بود؛ اول اینکه با اسیر به خوبی رفتار کنید؛ دوم اینکه با زنان به خوبی رفتار کنید.

۷. حرمت شکنجه اسیر:

از دیگر حقوق اسیر شکنجه نکردن او است؛ چرا که شکنجه اسیر در اسلام حرام است.

۸. جدایی اسیر از اقربای خود:

در اسلام از تفریق بین پدر و مادر یا مادر و فرزند اسیر نهی شده است؛ لذا اگر زنی با فرزندش اسیر شد، جدا کردن

غذای اسیر باید سر وقت داده شود. آنچه درباره فضایل امیرالمؤمنین علیه السلام گفته اند «و يُطْعَمُونَ الظَّلَامَ عَلَى حُبِّهِ مَسْكِينًا وَ يَتِيمًا وَ أَسِيرًا؛ غذا را در عین دوست داشتنش، به مسکین و یتیم و اسیر انفاق می کنند» برای اسیر کافر است؛ یعنی سیره اهل بیت چنین بود که با اینکه خودشان گرسنه بودند، اما غذای خود را به اسیر می دادند.

۴. لباس پوشاندن به اسیر:

یکی دیگر از حقوق اسیر لباس پوشاندن او است، «سبأ رسول الله نساء الثقیف و کان عددهن ستة الاف فأمر رسول الله بکسوتهن جمیعاً؛ رسول خدا صلی الله علیه و آله شش هزار زن از زن های قبیله ثقیف را اسیر کرد و دستور داد به همه آن ها لباس بپوشانند». فردی می گوید:

در کوفه شخصی را دیدم که برای آب خوردن، انگشت در دست ندارد! به او گفتم دزدی کردی که انگشت دستت را بریده اند؟ پاسخ داد بله. گفتم چه کسی دستت را بریده است؟ گفت: بهترین خلق خداوند دست من را برید. گفتم دست را بریده، باز هم به او می گویی بهترین خلق خدا؟! او پاسخ داد: کسی که دست من را برید، واقعاً بهترین خلق خداوند بود؛ من در کوفه دزدی کردم و مرا به نزد امیرالمؤمنین علیه السلام بردند. حضرت علی علیه السلام دستور به قطع دستم داد. بعد از اینکه دست مرا بریدند، به قنبر دستور داد: «این آقا تا مداوای دستش مهمان من است؛ او را به خانه من ببر». من حدود چهل روز در خانه علی علیه السلام بودم و او با روغن زیتون و سویق - که بهترین غذای آن زمان بود - از من پذیرایی کرد. بعد از چهل روز قنبر به امام علیه السلام گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام دست این دزد خوب شده است، آیا آزادش کنیم تا برود؟ امام فرمود: نه؛ بعد به قنبر پول داد و فرمود: برو بازار و برای او لباس بخر. قنبر مرا به بازار برد و گفت: خودت لباس را انتخاب کن. من در بازار گشتم و گران ترین لباس را پیدا کردم و گفتم: من این لباس را می خواهم. قنبر هم آن لباس را برای من خرید. وقتی آن لباس را پوشیدم و در بازار راه رفتم، همه به من سلام می کردند؛ چون گمان می کردند من آدم خیلی مهمی هستم. بعد قنبر من را نزد امیرالمؤمنین علیه السلام آورد و گفت: یا امیرالمؤمنین علیه السلام، او این لباس را انتخاب کرد و من



دستگیر کرده‌اند که خبر دارد در کجا می‌خواهند بمب گذاری کنند. در این صورت واجب است حرف بزنند. این نوع مورد در مورد اسیر زیاد است.

جمع بندی (اهمیت و ضرورت بحث از سیره اهل بیت علیهم السلام در نبردها):

بحث درباره مکتب دفاعی اسلام بود. غیر از اینکه آیات و روایات فراوانی در این موضوع وجود دارد، در سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز مطالب بسیاری وجود دارد. یک هدف عمده از این بحث نهادینه شدن ادبیات و جایگاه این بحث در حوزه و ایجاد انگیزه برای افراد و تألیف کتاب و پایان نامه و برطرف شدن ابهامات در این موضوع بود.

درباره اهداف بحث باید گفت: اولاً نیروهای مسلح ما بسیار زیاد است؛ شاید نیروی مسلح ایران از نیروهای کشور چین هم بیشتر باشد؛ مذهب همه این نیروهای مسلح اسلام بوده و بحث احکام دفاع برایشان مهم است. ثانیاً همیشه جنگ با تاریخ بشر همراه بوده است؛ اگر زمانی برسد که مردم طمع نداشته باشند، آن موقع جنگی در کار نخواهد بود؛ ولی طمع همیشه وجود دارد و تا زمانی که شیطان هست جنگ نیز هست؛ در اینباره نیز احکام و مسائل شرعی بسیاری زیادی موجود است و کتاب‌های فقهی زیادی به این مسائل نپرداخته‌اند. دانشگاهی در عربستان به نام دانشگاه نایف وجود دارد که من ۱۱۷ مجلد از کتاب‌های آنان را درباره جنگ و جهاد و دفاع دیده‌ام. آثار تألیف این کتب نیز ایجاد گروه‌های سلفی و تروریستی در دنیا است. البته بازیگران اصلی آن آمریکا و اسرائیل هستند؛ ولی این کتاب‌ها نیز بسیار تأثیر دارند. در عربستان کتاب‌هایی با عنوان عملیات فدایی نوشته شده است. این کتب موجب ایجاد فرهنگی شد که از دل آن داعش و امثال آنان به وجود آمد. غفاری بیست سال قبل کتابی درباره شیعه نوشت که موجب کشته شدن حدود صد هزار شیعه شد. اگرچه مؤلفش امروزه هیچ کاره است؛ ولی این کتاب بیش از صد هزار نفر را کشته است. شاید کارهای ما اثر داشته باشد و جلوی خون یک شیعه را بگیرد یا باعث خراب نشدن وجهه دین شود.^۱

آنان جایز نیست. امیرالمؤمنین علیه السلام در حدیثی فرمود: امرنی رسول الله صلی الله علیه و آله ان ابیع غلامین اخویین فباعتهما ففرقت بینهما فذکرت لنبی فقال صلی الله علیه و آله ادركهما فرجعهما ولا تبعهما الا جميعاً؛ پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من فرمودند: برو دو غلامی را بفروش که هر دو با هم برادر بودند. من یکی از آن‌ها را به یک نفر و دیگری را به شخصی دیگر فروختم. بعد که به رسول خدا صلی الله علیه و آله جریان را گفتم، ایشان فرمود باید آن دو معامله را فسخ کنی و هر دو غلام برگردانی و به یک نفر بفروشی که از هم جدا نشوند. فقها به این روایت بر عدم جواز جدا کردن پدر و فرزند یا برادر و خواهر استناد کرده‌اند. در حدیث دیگری فرمود: من فرق بین الوالده و ولدها فرق الله بینه و بین احبته یوم القیامه؛ هر کس مادری اسیر را به شخصی بفروشد و فرزند او را به شخص دیگری بفروشد، خداوند در روز قیامت بین او و دوستانش جدایی می‌اندازد.

۹. عدم جواز اقرار گرفتن در زندان:

اقرار گرفتن از اسیر در زندان خلاف شرع است. اگر امروزه یک نفر را دستگیر کنند و بعد از او بازجویی کنند، هر اقرار او در زندان بی اعتبار است. فتوای مقام معظم رهبری^{مدظله العالی} در این باره چنین است:

اول باید پرونده کامل شود، بعد افراد را دستگیر کنند؛ اما اگر افراد را با پرونده‌ای ناقص دستگیر کنند و بعد در زندان از او بازجویی کنند، اعترافات او حجت نیست.

در این فتوا صرف نظر از اینکه امروزه بدان عمل می‌شود یا نمی‌شود- خیلی حرف وجود دارد. این مطلب را بدین علت بیان نمودیم که بعضی از متهمین بدانند که می‌توانند در مقابل هر آنچه از آن‌ها سؤال می‌کنند سکوت کنند. چیزی هم اثبات نمی‌شود. اصل این کار همین گونه است؛ یعنی حرف زدن واجب نیست. وقتی یک متهم را به زندان می‌برند می‌تواند سکوت کند و حرف نزند. فقط در یک صورت حرف زدن واجب است که اگر کسی سخن نگوید ترک واجب کرده و ترک واجب تعزیر دارد و لذا می‌توان به او شلاق زد تا حرف بزند. آن هم در صورتی است که یک نفر اطلاعات مهمی دارد که جان مردم به آن بستگی دارد؛ به عنوان مثال یک نفر را

۱. تبیین و تدریس: آیت الله احمد عابدی

جهاد تبیین

درسیره اهل بیت علیهم السلام

تحلیل مفهومی والگوی کاربردی برای شکل های فرهنگی - تبلیغی

چکیده

جهاد تبیین به عنوان یکی از مهم ترین نیازهای امروز جامعه اسلامی، نقش بنیادینی در پیشگیری از تحریف حقیقت، شناخت جبهه حق و باطل و هدایت افکار عمومی دارد. با وجود تازگی اصطلاح، محتوای آن ریشه ای عمیق در سیره اهل بیت علیهم السلام دارد. آنان با ابزارهایی همچون خطابه، مناظره، افشاگری، روشنگری و بازتعریف مفاهیم دینی، در برابر تحریف ها و انحراف ها ایستادند و حقیقت دین را تبیین کردند. این مقاله با رویکرد تحلیلی، محورهای اصلی جهاد تبیین در سیره اهل بیت علیهم السلام را بررسی کرده و نشان می دهد که شکل های مذهبی می توانند با الهام از این سیره، نقش ویژه ای در مواجهه با جنگ شناختی امروز ایفا کنند.





۱. مقدمه

در سال‌های اخیر، رهبر معظم انقلاب اسلامی با حساسیت ویژه‌ای بر «جهاد تبیین» تأکید کرده‌اند و آن را فریضه‌ای فوری دانسته‌اند. این تأکید در بستر شرایطی است که جنگ شناختی، عملیات رسانه‌ای و تولید انبوه شبهات به مهم‌ترین ابزار دشمنان برای تضعیف جبهه حق تبدیل شده است. با این حال، جهاد تبیین پدیده‌ای جدید نیست. مطالعه تاریخ اسلام و بررسی سیره پیامبر صلوات الله علیه و اهل بیت علیهم السلام نشان می‌دهد که بخش عظیمی از تلاش آنان صرف «تبیین حقیقت» و «جلوگیری از تحریف» شده است. بنابراین بازخوانی این سیره، ضرورتی علمی و فرهنگی برای مواجهه امروز محسوب می‌شود.

۲. ضرورت جهاد تبیین

۱.۲. بحران فهم و جابه‌جایی اولویت‌ها: یکی از مهم‌ترین دلایل نیاز به جهاد تبیین، احتمال جابه‌جایی اولویت‌ها در جامعه است؛ پدیده‌ای که تاریخ اسلام نمونه‌های فراوانی از آن را ثبت کرده است. جامعه کوفه که از ظواهر دینی برخوردار بود، در بزنگاه تاریخی، تشخیص درستی نسبت به امام خود نداشت. این تجربه تاریخی، نقش تبیین در تصحیح بینش عمومی را برجسته می‌کند.

۲.۲. جنگ روایت‌ها در عصر رسانه: در عصر کنونی، حقیقت نه صرفاً با ابزار سخت، بلکه با روایت‌سازی و عملیات ادراکی هدف قرار می‌گیرد. بنابراین روشنگری، تحلیل مبانی فکری و بازگویی دقیق واقعیت‌ها، یک ضرورت راهبردی است و هیئات مذهبی می‌توانند در این مسیر نقش آفرینی مؤثری داشته باشند.

۳. محورهای جهاد تبیین در سیره اهل بیت علیهم السلام

۱.۳. تبیین جایگاه امامت و دفاع از ولایت: مهم‌ترین محور جهاد تبیین در سیره اهل بیت علیهم السلام، دفاع از حقیقت امامت است. این امر در دوران‌های مختلف جلوه‌های متعددی داشته است:

۱. خطبه‌های حضرت زهرا سلام الله علیها در مدینه، که تلاشی جدی برای جلوگیری از تحریف حقیقت ولایت بود.

۲. خطبه‌های امیرالمؤمنین علیه السلام در نهج البلاغه که نقش

مهمی در بازشناسی حق و باطل داشت.

۳. اقدامات امام صادق علیه السلام در بازتعریف مفاهیم امامت و تبیین شاخص‌های امام حق در میان توده‌ها.

در هر دوره، اهل بیت علیهم السلام با روش‌های متناسب با شرایط زمان، اصل امامت را روشن کردند.

۲.۳. افشای چهره دشمن و رسواسازی جریان‌های باطل

دومین محور جهاد تبیین، آشکار کردن حقیقت دشمنان است؛ امری که در تاریخ انبیا یک سنت الهی محسوب می‌شود. نمونه‌های برجسته آن عبارت‌اند از:

۱. روشنگری حضرت زینب سلام الله علیها در کوفه و شام که حقیقت حکومت یزید را برملا ساخت.

۲. خطبه‌های امام سجاد علیه السلام که منجر به تغییر فضای اجتماعی شام شد.

۳. مواجهه مستقیم اهل بیت علیهم السلام با جریان‌های انحرافی مانند مرجئه. این سنت نشان می‌دهد که «تبیین دشمن» بخشی جدایی‌ناپذیر از حفظ دین است.

۳.۳. محدود کردن منافع دشمن و جلوگیری از تقویت

جبهه باطل: در سیره اهل بیت، نه تنها معرفی دشمن اهمیت دارد، بلکه جلوگیری از هر نوع تقویت او نیز بر عهده مؤمنان گذاشته شده است. داستان صفوان جمال و نهی امام کاظم علیه السلام از تقویت دستگاه هارون، مصداقی روشنی از این امر است. این محور، قابلیت ترجمه در شرایط امروز را دارد؛ از جمله در: عرصه اقتصادی، عرصه رسانه‌ای، عرصه فرهنگی و سبک زندگی، شبکه‌های اجتماعی

۴.۳. پاسخ‌گویی به شبهات و مقابله علمی با انحرافات

اهل بیت علیهم السلام در برابر شبهات، دو رویکرد اساسی داشتند:

۱. پاسخ مستدل، آرام و مستند برای اصلاح مخاطب حقیقت‌جو

۲. افشاگری نسبت به جریان‌های شبهه‌افکن معاند

مناظرات علمی امام صادق علیه السلام پاسخ‌های امام رضا علیه السلام

در مجالس مأمون، و تفسیرهای امام باقر علیه السلام از آیات قرآن،

نمونه‌هایی از این مبارزه فکری هستند.



جهاد تبیین

یعنی مقابله با تحریف واقعیتها

بیانات رهبر انقلاب
در دیدار فرماندهان
نیروی هوایی ارتش
۱۴۰۰/۱۱/۱۹

«امروز یک سیاست قطعی رسانه‌های معاند جمهوری اسلامی و معاند اسلام این است که واقعیتها را تحریف کنند... چهره‌ی زشت و فاسد رژیم طاغوت را بزرگ میکنند، و هزاران جنایت و خیانتی را که آنها کردند پوشیده نگه میدارند... متقابلاً هر چه میتوانند چهره‌ی انقلاب را، چهره‌ی امام را، فعالیت‌های این چهل سال را مخدوش میکنند... به همین جهت «جهاد تبیین» یک فریضه است.»

۴. نقش تشکل‌های مذهبی در تحقق جهاد تبیین

تشکل‌های مذهبی ظرفیت تبدیل شدن به کانون‌های روشنگری اجتماعی را دارند. این ظرفیت در محورهای زیر قابل تحقق است:

۱. بازگو کردن معارف امامت و ولایت در قالب‌های هنری و محتوایی

۲. ایجاد جلسات پرسش و پاسخ، حلقه‌های معرفتی و کرسی‌های تحلیل

۳. تربیت نیروهای جوان برای فعالیت فرهنگی و رسانه‌ای

۴. تولید روایت صحیح از مسائل روز جامعه

۵. پاسخ به شبهات اعتقادی، تاریخی و سیاسی

اگر هیئت تنها به عزاداری بدون تحلیل بسنده کند، بخشی از رسالت تاریخی خود را از دست می‌دهد؛ اما اگر به الگوی اهل بیت علیهم السلام نزدیک شود، می‌تواند نقش آفرینی تمدنی داشته باشد.

۵. آفات و چالش‌های جهاد تبیین

برخی آفات جریان‌های فرهنگی در حوزه تبیین عبارت است از:

۱. گردآورنده: حجت الاسلام والمسلمین راجی

۱. تقلیل دین به حوزه اخلاق فردی و بی‌توجهی به مسائل اجتماعی
۲. محتاط‌کاری نسبت به مفاهیم حق و باطل
۳. ارائه تحلیل‌های احساسی بدون پشتوانه علمی
۴. تبدیل منبر به فضایی کم‌اثر و بی‌خطر برای دشمن
۵. غفلت از تولید محتوای مستند، عمیق و جذاب

۶. نتیجه‌گیری

سیره اهل بیت علیهم السلام بیانگر این حقیقت است که حفظ دین بدون تبیین ممکن نیست. خطبه‌های روشنگرانه حضرت زهرا سلام الله علیها، ایستادگی امام حسین علیهم السلام، سخنان حضرت زینب سلام الله علیها و مناظرات علمی ائمه علیهم السلام، همه تلاشی در جهت معرفی حقیقت و جلوگیری از تحریف بود. امروز نیز جهاد تبیین در برابر جنگ روایت‌ها و شبهات، ضرورتی حیاتی است و هیئات مذهبی می‌توانند با الگوگیری از این سیره، نقش تأثیرگذاری در هدایت جامعه، تثبیت ایمان و خنثی‌سازی عملیات دشمن ایفا کنند.^۱



میرزای نائینی

آیت الله
میرزا محمد حسین نائینی

بیانات رهبر معظم انقلاب درباره ویژگی های علمی میرزای نائینی

نظر میرزای نائینی درباره حکومت اسلامی و ولایت فقیه

حوزهی کهن نجف است. خب حوزهی نجف که هزار سال از عمرش می گذرد، فراز و فرودهایی داشته؛ یک وقتی بزرگان آنجا بودند، وقت هایی هم خلوت بوده، و آن چنان شخصیت های برجسته ای در نجف نبودند، در قبال حله و بعضی جاهای دیگر؛ لکن از حدود دویست سال قبل به این طرف، یعنی از زمان شاگردان مرحوم آقا وحید بهبهانی مثل مرحوم بحرالعلوم و مرحوم کاشف الغطاء که اینها در نجف بودند، حوزهی نجف یک حیات و نشاط علمی بیشتری پیدا کرد و بعضی از شخصیت های برجسته ای را که در تاریخ علم فقه و اصول ما بی نظیرند یا کم نظیرند تربیت کرد.

نوآوری های میرزای نائینی در مبانی اصولی فوق العاده است
حقاً و انصافاً نوآوری های مرحوم آقای نائینی در مبانی اصولی فوق العاده است، بسیار است. نوآوری هایی که ایشان در مباحث مختلف اصول دارند، تعدادش از لحاظ کمی بسیار زیاد است؛ چه حرف های مرحوم شیخ انصاری که ایشان تبیین کرده اند، بیان کرده اند، چه مطالبی که خودشان در مسائل مختلف اصولی بیان کرده اند که اینها درخور بحث علمی است.

بیانات رهبر انقلاب اسلامی درباره علامه میرزای نائینی:
بخش هایی از بیانات رهبر انقلاب اسلامی ایران در دیدار با دست اندرکاران کنگره بین المللی بزرگداشت آیت الله میرزا محمد حسین نائینی (در تاریخ ۱۴۰۴/۷/۳۰) که ویژگی های علمی و شخصیتی این مرجع تقلید را برمی شمارد.

بزرگداشت میرزای نائینی از کارهای پسندیده حوزه علمیه قم است: یکی از کارهای بسیار پسندیده ی حوزه ی علمیه ی قم همین بزرگداشتی است که حقاً جای آن خالی بود. مرحوم آقای نائینی یک روز فضای نجف را پر کرده بود از حرف و فکر خود، بعد از آن از حوزه ی کار و فکر و عرصه ی علمی تقریباً متروک ماند و کمتر به ایشان پرداخته شد. خب در قم هم دیده بودیم که بزرگان قم از ایشان تجلیل می کردند، شاگردان ایشان هم که خب در نجف [جزو] مراجع بودند؛ لکن به خود آقای نائینی رضوان الله علیه با آن خصوصیات، کمتر پرداخته می شد. شما حالا دارید می پردازید؛ ان شاء الله افکار علمی و عملی و سیاسی ایشان روشن بشود.

میرزای نائینی از استوانه های رفیع حوزه کهن نجف است
مرحوم آقای نائینی بی شک یکی از استوانه های رفیع

نظر میرزای نائینی در باب حکومت اسلامی و ولایت فقیه :

میرزای نایینی، نظریه پرداز بزرگ مشروطه، از قائلان ولایت عامه فقیه بود، هر چند به دلیل مساعد نبودن شرایط به حکومت مشروطه با اذن و نظارت فقها، رضایت داد. مهم ترین اصلی که وی برای مشروعیت بخشیدن به اصول مشروطه از آن بهره برده است، اصل ولایت فقیه است. اصل ولایت فقیه همانند روحی در کالبد کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله است که آثارش در تمام فصول کتاب نمایان است. مرحوم نایینی در مقدمه کتاب پس از آنکه حکومتها را به دو قسم تملیکیه (۱) و ولایتیه (۲) تقسیم کرده، بر این مطلب پای فشرده است که بالاترین وسیله برای حفظ حکومت ولایتیه و مانع از تبدلش به مالکیت مطلقه صفت عصمت است و با عدم دسترسی به مقام عصمت برای جلوگیری از تبدیل حکومت ولایتیه به استبدادیه، دو راه وجود دارد: یکی قانون اساسی (نظامنامه) که باید با قوانین شرع مخالف نباشد و وظایف حاکم و مردم را بیان کند و دوم نظارت نمایندگان ملت، سپس در بیان مشروعیت نظارت نمایندگان نوشته است: «مشروعیت نظارت هیئت منتخبه مبعوثان بنا بر اصول اهل سنت و جماعت که اختیارات اهل حل و عقد امت را در این امور متبع دانسته اند، به نفس انتخاب ملت متحقق و متوقف بر امر دیگری نخواهد بود. اما بنا بر اصول ما طایفه امامیه که این گونه امور نوعیه و سیاست امور امت را از وظایف نواب عام عصر غیبت (علی مغیبه السلام) می دانیم، اشتغال هیئت منتخبه بر عده ای از مجتهدین عدول و یا مأذونین از قبل مجتهدی و تصحیح و تنفیذ و موافقتشان در آراء صادره برای مشروعیتش کافی است.» و در فصل دوم کتاب نوشته است:

«دوم آنکه از جمله قطعیات مذهب ما طایفه امامیه این است که در این عصر غیبت (علی مغیبه السلام) آنچه از ولایت نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس به اهمال آن حتی، در این زمینه، معلوم باشد، وظایف حسبیه نامیده و نیابت فقهای عصر غیبت را در آن قدر متیقن و ثابت دانستیم و حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب

شاکله سازی در فقه و اصول: خصوصیت مهم میرزای

نائینی است : خصوصیت مهم مرحوم آقای نائینی در جنبه تخصصی ایشان که همان علم فقه و به خصوص اصول است، (شاکله سازی) است: یعنی ایشان مبانی اصول را با یک شاکله ی جدیدی، با یک فکر نو، با یک نظم نو، با مقدمات سازی هایی درباره ی هر مطلب بیان می کنند. این در کتاب ها و آثار فقها و اصولیون قبل از ایشان کمتر دیده شده؛ یعنی بنده به یاد نمی آید کسی را این جور مرتب و منظم؛ مثلاً وارد هر مسئله ای که می شوند، این مسئله را با مقدماتی، با یک ترتیبی، با یک نظمی پیش می برند و تمام می کنند.

اندیشه سیاسی داشتن، خصوصیت استثنائی میرزای

نائینی در میان مراجع دیگر بود : مرحوم آقای نائینی یک نقطه ی شخصیت استثنائی دارد که هیچ کدام از مراجع اخیر ما (حالا گذشته ها هم همین جور، از بین گذشته ها من یادم نمی آید) این نقطه را ندارند و آن مسئله ی سیاسی است؛ آن به اصطلاح اندیشه ی سیاسی است. اندیشه ی سیاسی غیر از گرایش سیاسی است. بعضی ها گرایش سیاسی داشتند. مرحوم آقای آخوند، مرحوم شیخ عبدالله مازندرانی و دیگرانی که بودند، اینها گرایش سیاسی داشتند... اما گرایش سیاسی، علاقه ی سیاسی، حتی حرف زدن سیاسی، یک حرف است؛ اندیشه ی سیاسی یک حرف دیگر است.

میرزای نائینی معتقد به تشکیل (حکومت اسلامی) و

مسئله (ولایت) بود : ایشان مرحوم آقای نائینی معتقد به تشکیل حکومت اسلامی بودند؛ یعنی این خودش یک فکر است که باید حکومت اسلامی تشکیل بشود. البته ایشان شکل حکومت را معین نمی کنند، اما در اینکه باید حکومت اسلامی تشکیل بشود، در بیاناتشان در تنبیه الامه تصریح دارند. این یک مطلب که خیلی چیز مهمی است. دوم اینکه نقطه ی اصلی این حکومت اسلامی، مسئله ی (ولایت) است؛ ایشان تعبیر می کنند به حکومت ولایتیه، در مقابل مالکیت استبدادیه... یعنی شکل حکومت، محتوا و مغز حکومت عبارت است از (ولایت) که این خودش یک مسئله ی خیلی مهمی است و جای حرف فراوان دارد؛ ایشان این را تصریح کردند.



بیضه اسلام بلکه اهمیت وظایف راجع به حفظ و نظم ممالک اسلامی از تمام امور و حسیبه از اوضاع قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامه وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود».

و در فصل سوم در پاسخ این سؤال که آیا مشروطه در محدود کردن سلطه سلطنت کافی است؟ اعتراف می کند که حالا که دستان از دامن عصمت و حتی ملکه تقوا و عدالت و علم (فقه) کوتاه است، به حفظ همان درجه مسلمة از محدودیت سلطنت که متفق علیه امت و از ضروریات دین اسلام است، اکتفا می کنیم و کنترل قدرت را به قوای نظارت خارجی به جای قوای نفسی عصمت و عدالت واگذار می کنیم. در فصل چهارم که به پاسخ اشکالات وارده بر مشروطه اختصاص داده است، در پاسخ این اشکال که قیامت به سیاست امور امت از وظایف حسیبه و از باب ولایات است، پس اقامه آن از وظایف نواب عام و مجتهدان عدول است؛ نه شغل عوام و مداخله آنان در این امر و انتخاب مبعوثان، بی جا و از باب تصدی غیر اهل و از انحای اغصاب مقام است، در پاسخ به این اشکال نوشته است:

«در باب وظایف حسیبه دو امر مسلم است:

اول: عدم لزوم تصدی شخص مجتهد و کفایت اذن او در صحت و مشروعیت آن و این مطلب از فرط وضوح و کمال بدهت مستغنی از بیان، حتی عمل عوام شیعه هم میتنی بر آن است. دوم: آنکه عدم تمکن نواب عام بعضاً و کلاً از اقامه آن وظایف موجب سقوطش نباشد بلکه نوبت ولایت در اقامه، به عدول مؤمنین، و با عدم تمکن آنان به عموم، بلکه به فساق مسلمین هم به اتفاق کل فقهای امامیه منتهی خواهد بود». در ادامه می فرماید: «نه اصل گماشتن نظاری برای فقهای عصر غیبت، ممکن است و نه بر فرض گماشتن جز اهانت و تبعید نتیجه و اثر دیگری محتمل... محض رعایت این جهت من باب الاحتیاط لازم الرعایه تواند بود، وقوع اصل انتخاب و مداخله منتخبین است به اذن مجتهد نافذ الحکومه و یا اشتغال هیئت مبعوثان (نمایندگان) به طور اطراد و رسمیت بر عده ای از مجتهدان عظام برای تصحیح و تنفیذ آراء صادره». و در فصل پنجم که به بررسی شرایط و وظایف نمایندگان مجلس می پردازد، در آغاز بحث می نویسد: «از آنچه سابقاً

گذشت ظاهر و مبین شد که جز اذن مجتهد نافذ الحکومه و اشتغال مجلس ملی به عضویت یک عده از مجتهدین عدول عالم به سیاست برای تصحیح و تنفیذ آراء شرط دیگری معتبر نباشد». و در ادامه، سه شرط علم و آگاهی، بی غرضی و بی طمع، غیرت و خیر خواهی را به عنوان شرایط نمایندگان مجلس ذکر کرده است. و در مقام بیان وظایف نمایندگان، ضبط و تعدیل خراج و تطبیق دخل و خرج مملکت، تجزیه قوای مملکت، وضع قوانین و تطبیق آنها با شرعیات را از مهم ترین وظایف نمایندگان شمرده و در مقام توضیح قانون گذاری، قوانین شرع را به احکام اولیه و ثانویه تقسیم کرده و بر این باور است که احکام ثانویه تابع مصالح و مفاسد است و با دگرگونی در مصالح و مفاسد دگرگون می شود. و در ادامه بحث نوشته است: «همین طور در عصر غیبت هم ترجیحات نواب عام و یا مأذونین از جانب ایشان لامحال به مقتضیات نیابت ثابته قطعیه علی کل تقدیر، ملزم این قسم است و از این بیان به خوبی حال هفوات و اراجیف مفروضین که این الزام و التزام قانونیه را شرعاً بلاملزم پنداشته، منکشف و ظاهر شد». علاوه نایینی ^{قدس سره} در پایان کتاب تنبیه الامه و تنزیه المله نوشته است که علاوه بر پنج فصل فعلی کتات، دو فصل دیگر هم در اثبات نیابت عامه فقیه نوشته بوده است که به دلیل علمی و تخصصی بودن مطالب آنها، آن دو فصل را حذف کرده است؛ لیکن در دو تقریری که از درس خارج مکاسب وی، به یادگار مانده، مطالب بسیار ارزنده در باب ولایت فقیه بیان فرموده اند که ذیلاً مروری بر آنها خواهیم داشت. طبق گزارشی که شیخ محمدتقی آملی ^{رحمت الله علیه} از درسهای علامه نایینی ^{قدس سره} داده است، علامه نایینی ابتدا ولایت را به دو قسم ولایت تکوینی و تشریعی تقسیم کرده است و بعد از اثبات هر دو قسم برای پیامبر ^{صلوات الله علیه} و امامان معصوم ^{علیهم السلام} به اثبات ولایت تشریعی فقیهان پرداخته و نوشته است: «در اینکه مرتبه دوم ولایت (ولایت تشریعی)، قابلیت جعل واعطا به غیر را دارد، هیچ اشکالی وجود ندارد، به این صورت که کسی که ولایت برای او قرار داده شده مانند خود والی (معصوم) است، یعنی او هم اولی به مردم است از جان و مالشان. و در وقوع چنین ولایتی برای غیر معصوم اجمالاً شکی نیست. همان طوری که سیره نبی بعد از گسترش اسلام بر این مطلب دلالت می کند. و همچنین

اتفاق می افتاده است که شخص واحدی شایستگی هر دو منصب را داشته و هر دو منصب به یک نفر واگذار شده است.

۲. اثبات ولایت فقیه

پس از آنکه روشن شد که دو منصب ولایت امری و قضاوت با یکدیگر متفاوت است، حال جای این پرسش است که آیا تنها منصب قضاوت برای فقیه در عصر غیبت جعل شده یا اینکه منصب ولایت عامه نیز برای او ثابت شده است.

مرحوم نایینی طبق تقریر محمدتقی آملی فرمودند: «عده ای معتقدند که ولایت عامه برای فقیه جعل شده است و دلیلشان هم اخبار و روایات است. مثل آنچه معصوم فرموده: علما وارثان پیامبران هستند، علما امینان رسولان هستند، علمای امت من مانند انبیای بنی اسرائیل هستند... آنان کسانی هستند که بعد از من می آیند و حدیث را روایت می کنند و... که هیچ کدام از موارد مذکور، دلالت بر چیزی اضافه بر اثبات وظیفه تبلیغ احکام بر مردم و اینکه گفتار آنان در مقام تبلیغ حجت است، نمی کند و همچنین دلالت نمی کند بر بیشتر وجوب اطاعت مردم در آنچه تبلیغ می کنند... بهترین دلیلی که برای اثبات ولایت عامه به آن تمسک شده، مقبوله عمر بن حنظله است». و در ادامه به دو روایتی، که غالباً برای اثبات ولایت عامه به آن دو استدلال می شود، اشاره کرده است: یکی روایت معروفی است که از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرمودند: «جریان امور به دست علما است که امینان خداوند در حلال و حرام او هستند...» علامه نایینی قدس سره بر این باور است که این روایت به قرینه ذیلش بر اثبات منصب تبلیغ برای آنان در بیان حلال و حرام الهی دلالت می کند؛ نه بیشتر و دیگر روایت منقول از حضرت حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف که فرمودند: «اما در حوادث واقعه به راویان احادیث ما رجوع کنید که آنان حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر شمایم». این روایت دلالت دارد که راویان احادیث مراجعی از طرف حجت عجل الله تعالی فرجه الشریف در بیان احکام حوادث واقعه هستند و قدر متیقن حوادث واقعه عبارت است از اموری از موضوعات کلیه که مورد ابتلاست که حکمش در کتاب و سنت معلوم نیست.

سیره امیرالمومنین در زمان خلافتش بر این مسئله دلالت دارد؛ زیرا آنها افرادی را به عنوان ولی در شهرها قرار می دادند و این والیان مانند خود آن بزرگواران در شهرهایی بودند که در آنجا نصب شده بودند. همچنین سایر خلفا هم این گونه عمل می کردند؛ زیرا واضح است که نصب والی از طرف آنها به دلیل وظیفه خلافت بود. آنان اگر چه خلافت را برخلاف طریقه دین بر عهده گرفته بودند، با این حال نصب والی از جانب آنان فقط به دلیل این بوده است که آنان خود را خلیفه می دانستند و این کار از جمله وظایف خلفاء بوده است». طبق تقریر شیخ موسی نجفی خوانساری، محقق نایینی ولایت تشریعی را به سه مرتبه تقسیم کرده است: مرتبه بالای ولایت که عبارت است از ولایت بر جان و مال مردم را به پیامبر صلوات الله علیه و امامان معصوم علیهم السلام اختصاص داده است؛ ولی دو مرتبه دیگر ولایت را، که عبارت است از ولایت در امور سیاسی مربوط به نظم بلاد و انتظام امور مردم، حفظ مرزها، جهاد با دشمنان و ولایت در فتوا و قضا، قابل تفویض به دیگران معرفی کرده است.

این دو مقرر عالیقدر در ادامه چند مطلب را از محقق نایینی نقل کرده اند:

۱. تفاوت مقام ولایت امری با قضاوت

در تقریرات محمد تقی آملی آمده است:

«برای هر کدام از این دو (والی و قاضی) وظیفه ای غیر از وظیفه دیگری است؛ پس وظیفه والی، امور کلی است که مربوط به تدبیر ملک و سیاست و اخذ مالیات و زکات و صرف زکات در مصالح عامه مانند در تجهیز سپاه و اعطای حقوق ذوی الحقوق می باشد و به عبارت دیگر، هر چه که وظیفه سلطان در مملکتش هست؛ وظیفه ولی هم هست که از جمله آن جعل قاضی در سرزمین و منطقه تحت ولایت خودش است، همان طور که در این زمان مشاهده می شود که قاضی از طرف حاکم در ناحیه ای نصب شده و باید از دستورات حاکم پیروی کند».

و در تقریرات موسی نجفی خوانساری آمده است که در عصر پیامبر صلوات الله علیه و حضرت امیر علیه السلام و دیگر خلفا دو منصب ولایت و قضاوت جدا از یکدیگر بوده و در هر بلدی یکی به عنوان والی منصوب می شده و دیگری به عنوان قاضی، بله، گاهی



نتیجه گیری:

طبق گزارش محمد تقی آملی در مقام نتیجه گیری از بحث فوق آمده است: «اگر بنا را بر ولایت عامه فقها به برکت مقبوله ابن حنظله بگذاریم، هیچ اشکالی وجود ندارد در اینکه بر هر چیزی، که به آن علم دارد، ولایت داشته باشد؛ چه از وظایف قضا باشد؛ چه از وظایف ولایت و چه در آن شک باشد. پس از وظایف و اخذ مالیات و تقسیم آن، مطالبه خمس و زکات و تصدی نماز جمعه، تصدی اقامه حدود و تعزیر و امثال آنها از وظایفی که در وظیفه قضات یا ولایت بودن شک است و اگر بنا را بر عدم ولایت عامه بگذاریم، یاد ر عموم ولایت شک کنیم، قدر متیقن از وظایفی که فقیه بر آنها ولایت دارد و مجاز است انجام دهد؛ وظایفی است که معلوم است که وظیفه قاضی است؛ مانند حکم کردن در بین مردم و مبادی و شئون قضاوت؛ اما کارهایی که معلوم است جزء وظایف والی است، یا مشکوک است؛ مانند حدود و تعزیرات و...؛ فقیه مجاز نیست آنها را انجام دهد...». در ادامه انجام امور حسبیه را جزء وظایف فقیه می شمارد ولو اینکه ولایت عامه فقیه ثابت نباشد.

۳. محقق نایینی و نظریه انتخاب

بعضی از نویسندگان معاصر، محقق نایینی ^{قدس سره} را جزء اولین قائلان به نوعی نظریه انتخابی معرفی کرده اند. این نویسنده پس از تقسیم نظریه های دولت به نظریه های مشروعیت الهی بدون واسطه و مشروعیت الهی مردم؛ نوع دوم را این چنین معرفی می کند: مشروعیت مردمی با رعایت ضوابط الهی که مفهوم آن این است که مردم در مشروعیت رهبری که نقطه مقابل نظریه انتصاب است، دخالت دارند. سپس درباره معتقدان این نظریه می نویسد: «محقق نایینی از جمله مهم ترین قائلین به نظریه مشروعیت الهی مردم به شمار می روند. و در جای دیگر می نویسد: «نایینی معتقد است که حکومت مشروطه در صورت عدم بسط ید مجتهدان عادل، اما با وجود مجتهدان در میان و کیلان قوه مقننه و رعایت بررسی نظر ایشان (نظارت) می تواند مشروعه باشد، کوشش او اولین تلاش در فقه شیعه برای سازگاری وظیفه الهی و حق مردمی به شمار می رود». ۱. بنا به اعتراف نویسنده، نظریه نایینی ^{قدس سره} در مورد حکومت و ولایت فقیه را از سه کتاب او یعنی تنبیه الامه و تنزیه

المله، منیه الطالب و المکاسب و البیع می توان به دست آورد. و ما نظر محقق نایینی ^{قدس سره} را درباره ولایت فقیه از سه کتاب فوق گزارش کردیم و روشن شد که به نظر ایشان در تنبیه الامه... ولایت فقیه مبنای مشروعیت بخشی به مشروطه است و در بحث فقهی نیز صریحاً مقبوله عمر بن حنظله را پذیرفته و قائل به ولایت انتصابی عامه فقیهان می شود. ۲. از عبارتی که نویسنده، از تنبیه الامه نقل کرد، انتخاب و مشروعیت الهی مردمی برداشت نمی شود؛ زیرا منظور نایینی ^{قدس سره} از عبارت فوق این بود که تصدی مجتهد بالمباشره در امور حسبیه لازم نیست، بلکه می تواند به منتخبان ملت نیز اذن دهد و بدین ترتیب مشروعیت فراهم شود و در مبحث انتخاب یا انتصاب، سخن درباره مبنای مشروعیت ولایت مجتهد اذن دهنده است که در عبارات فوق هیچ سخنی درباره آن گفته نشده است و الا پس از اثبات مشروعیت ولایت او، انتصابیون نیز بر این نکته اذعان دارند که اذن رهبر مشروع می تواند ارگانها و نهادهای پایینی حکومت را نیز مشروع کند.

پی نوشت ها:

۱. منظور میرزای نایینی از «حکومت تملیکیه» همان حکومت استبدادی و خودکامه است که به تعبیر ایشان با همه مردم و مملکت مانند آحاد مالکان نسبت به اموال شخصی خود رفتار می کند و برای این نوع از سلطنت سه ویژگی قائل است و معتقد است که مبنای این نوع حکومت بر قهر و تسخیر مملکت تحت اراده دلبخواهانه سلطان است و امکانات مملکت نیز صرف خواسته های پادشاه می شود و نسبت مردم با سلطان مانند نسبت بندگان با مولی بلکه پست تر از آن مانند گوسفند و از آن هم پست تر مانند نباتات و گیاهان هستند که فقط فایده وجود آنان برآوردن نیاز دیگری است؛ ۲. منظورشان از «حکومت ولایتیه» همان حکومت مشروطه است. محقق نایینی برای این نوع حکومت نیز سه ویژگی نقل می کند و معتقد است مبنای این نوع حکومت بر انجام وظایف مربوط به نظم و حفظ مملکت است و امکاناتش صرف نوع مردم می شود و مردم با شخص سلطان در حقوق مالی و دیگر حقوق شریک هستند و همه در برابر قانون مساوی هستند و مسئولان امین مردم اند.^۱





شاهدان

- روایت یک شهادت خانوادگی : روایت زندگی شهید

روحانی، حجت الاسلام والمسلمین **ابوالفضل نیازمند**

۵۲

- بابا دعا کن خانوادگی شهید شویم: شهیده طلبه الهام

فرهمند (شهادت بوسیله رژیم منحوس صهیونیستی)

۵۷

- آرپی جی زن و غوامی در لباس مقدس روحانیت: روایتی

از زندگی حجت الاسلام و المسلمین عبدالله مهدی پور

۶۰

- از عمق جان، از قم تا زنجان: تاریخ شفاهی آیت الله

سید محمد حسینی زنجانی

۶۳





روایت یک شہادت خانوادگی

روایتی از زندگی و شہادت **حجت الاسلام والمسلمین ابوالفضل نیازمند** کہ بہ ہمراہ ہمسر و سہ فرزندش سحرگاہ جمعہ، ۲۳ خرداد در پی حملہ وحشیانہ رژیم صہیونیستی بہ مناطق مسکونی در تہران بہ شہادت رسید.



زندگی نامه:

برنامه درسی این مدرسه بر تلفیق عمیق مبانی اعتقادی با مهارت‌های ارتباطی و تبلیغی نوین استوار بود، که به حجت‌الاسلام نیازمند ابزارهای لازم برای مواجهه با چالش‌های شهری مدرن را بخشید.

۳. استقرار در قلب پایتخت: شهرک شهید چمران

در راستای تکمیل مأموریت تبلیغی و حضور در کانون اصلی مسائل اجتماعی و اعتقادی کشور، ایشان به عنوان روحانی مستقر در شهرک شهید چمران تهران منصوب شدند. (روحانی مستقر بودن در یک محله، به معنای زندگی کردن در میان مردم، لمس مشکلات روزمره و تبدیل شدن به مرجعیت دینی، فرهنگی و اخلاقی آن منطقه است.) شهرک شهید چمران، محلی بود که نیازمند باید در خط مقدم مواجهه با مسائل اعتقادی، اختلافات اجتماعی، و چالش‌های نسل جدید شهری فعالیت می‌کرد. فعالیت ایشان در این منطقه نه تنها به واسطه اقامه نماز جماعت و امور روزمره، بلکه از طریق برگزاری جلسات انس با قرآن، مشاوره خانوادگی و فعالیت‌های جهادی کوچک در محله شهرت یافت.

شهید نیازمند در قاب روایت مادر: ابوالفضل همیشه آرزوی شهادت داشت

مادر با صدایی آرام اما سرشار از بغض روایت می‌کند: ابوالفضل بسیار مهربان و خوش خلق بود. مهربانی اش به حدی بود که با واژه ها نمی توانم توصیفش کنم. اگر گاهی موضوع کوچکی باعث ناراحتی ام می شد، با سکوت پاسخ می داد. سرش را پایین می انداخت و هیچ گاه نشد که از او بی احترامی ببینم. مادر شهید سپس با حسرت ادامه می دهد: همیشه می گفت مامان، برایم دعا کن که به شهادت برسم؛ من نمی خواهم با مرگ طبیعی از دنیا بروم. هر بار که مرا می دید این جمله را تکرار می کرد. یک بار به پسرم گفتم عزیزم، این جمله را نگو، من ناراحت می شوم. اما می گفت من شهادت را دوست دارم. وقتی دید که از این سخن ناراحت می شوم، دیگر در حضور من تکرار نکرد. یک بار هم سر سفره مادرخانمش دعا کرد که به شهادت برسد. حتی فرزندانش نیز در پاسخ به آن دعا گفتند آمین.

حجت‌الاسلام والمسلمین ابوالفضل نیازمند، متولد شهر گنبد کاووس، از همان دوران نوجوانی روحیه جهادی و تعهد عمیق به آرمان‌های انقلاب اسلامی را در خود پرورش داده بود. منطقه گلستان، به‌ویژه شهرستان گنبد کاووس، خاستگاه این شخصیت بود؛ جایی که تلاش برای بیداری اسلامی و خدمت‌رسانی به قشر محروم، بخشی جدایی‌ناپذیر از فرهنگ عمومی منطقه محسوب می‌شد.

فعالیت‌های اولیه ایشان در جبهه فرهنگی و امداد رسانی به محرومین متمرکز بود. ایشان به خوبی درک کرده بودند که تبلیغ دین باید با خدمت عملی و رفع نیازهای مادی مردم همراه باشد تا تأثیرگذاری واقعی داشته باشد. این رویکرد سبب شد که در میان اهالی منطقه محبوبیت خاصی کسب کنند. تلاش‌های ایشان صرفاً محدود به سخنرانی‌های مذهبی نبود، بلکه شامل ساخت وسازهای کوچک، توزیع کمک‌های مؤمنانه و ایجاد هسته‌های مطالعاتی در میان جوانان و آزادی‌زندانان و ترویج سبک زندگی اسلامی می‌شد.



۲. مسیر علم و تبلیغ

پس از تثبیت پایه‌های اعتقادی و کسب تجربه در عرصه جهاد فرهنگی منطقه‌ای، حجت‌الاسلام نیازمند مسیر تحصیلات رسمی حوزوی را آغاز کردند. ایشان به خوبی می‌دانستند که برای اثربخشی بلندمدت در عرصه ته‌اجم فرهنگی، تکیه بر دانش مستحکم دینی ضروری است. ایشان از دانش‌آموختگان برجسته مدرسه علمیه سفیران دارالمبلغین بودند؛ مدرسه‌ای که خود نمادی از رویکرد کاربردی حوزه در تربیت مبلغانی است که توانایی حضور مؤثر در میدان‌های پیچیده فرهنگی جامعه را دارند.

کربلا: محل تبلور عشق پسر به مادر

ابوالفضل بارها مادرش را به کربلا برده بود. مادر شهید با افتخار از پنج مرتبه پیاده روی اربعین در کنار پسرش یاد می‌کند. اما یکی از خاطرات سفر به نجف برای همیشه در ذهنش باقی مانده است: در نجف، در منزل یکی از آشنایان مستقر بودیم. حدود یک ساعت تا حرم فاصله داشت. من و عروسم تصمیم گرفتیم به حرم برویم. وقتی وارد حرم شدم، بسیار گریه کردم تا جایی که بیهوش شدم. صدای عروسم را می‌شنیدم اما توان پاسخ نداشتنم. ناگهان صدای پسر مرا شنیدم که می‌گفت مامان، چی شده؟ مامان... وقتی چشمانم را باز کردم، دیدم بالای سرم است. بعد که حالم بهتر شد پرسیدم ما در بخش بانوان بودیم، تو چگونه آمدی؟ گفت: وقتی به حرم رسیدم، صدای گریه‌های تو را میان آن همه جمعیت شناختم و خودم را سریع رساندم. مرا روی ویلچر نشاند، گفتم نیازی نیست، خودم می‌روم. گفت: اجازه نمی‌دهم این مسیر را پیاده طی کنی. مرا تا خانه برد، سپس مسیر را بازگشت تا ویلچر را تحویل دهد. هنوز برایم سوال است که چگونه در آن ازدحام جمعیت صدای مرا شناخت و خود را رساند.

ازدواجی ساده، زندگی ای مؤمنانه

مادر با مهریانی از عروسیش یاد می‌کند: الهام، عروسم، بسیار مهربان، متین و بافهم بود. همسر پسر مرا خودم انتخاب کردم. ابوالفضل گفت مامان، هر دختری را که تأیید کنی، من قبول دارم. چون طلبه بود، به دنبال دختری طلبه بودم. به حوزه شهرمان رفتم. خانم الهام فرهمند را از نیم رخ دیدم، از همان لحظه مجذوب وقار و حجابش شدم. تنها پنج روز آشنایی داشتند و پس از آن عقد کردند. ازدواج شان بسیار ساده، مؤمنانه و آسان بود.

صبح تلخ؛ آغاز یک کابوس واقعی

صبح روز جمعه حوالی ساعت ۵، تلفن مادر زنگ می‌خورد، وی می‌گوید: شماره ای ناشناس تماس گرفت. همسر مرا پاسخ داد. صدای جیغ یک زن می‌آمد که می‌گفت زدن، زدن... همسر مرتب می‌پرسید چه شده؟ نام الهام را

شنیدم و تصور کردم بلایی سر نوه هایم آمده. گوشی را گرفتم و گفتم: فقط بگو ابوالفضل، الهام و بچه‌ها سالم هستند. من که گمان می‌کردم منظور از زدن آنها دزد است گفتم بچه‌ها سالم باشند مهم نیست همه چیز درست میشه. اما باجناب پسرم گوشی را گرفت و گفت: حاج خانم، دزد نزده... اسرائیل حمله کرده... ابوالفضل و خانواده اش زیر آوار هستند. مادر مکث می‌کند. صدایش می‌لرز آرام به صورتم نگاه می‌کند و می‌گوید: زمان برایم متوقف شد. همه چیز مانند یک کابوس می‌گذشت. باورم نمی‌شد، تا لحظه ای که با تابوت فرزندانم مواجه شدم. هیچ گاه فکر نمی‌کردم آن قدر زود به آرزویش برسد و من شاهد شهادتش باشم.

قرار ناتمام دیدار

مادر می‌گوید آخرین دیدارشان ۷ فروردین، هنگام دید و بازدید عید در گنبد بود. آن‌ها هر روز حدود ساعت ۹ تا ۹:۳۰ تماس تلفنی داشتند. قرار گذاشته بودند روز جمعه ۲۳ خرداد... آره ۲۳ خرداد درست روز شهادت به دیدن ابوالفضل در تهران بروند.

طبق صحبتی که با ابوالفضل داشتم قرار شد به تهران برویم یکی از پسرانم گفت: ما هم با شما می‌آییم. برای اولین بار قرار بود خانوادگی به دیدن شان برویم. اما روز حرکت، ماشین پسرم ترمز برید و نتوانستیم برویم. همان شب، ابوالفضل تماس گرفت و گفت: مامان، چرا نیامدید؟ ماجرا را برایش تعریف کردم. گفتم نشد که ما بیاییم تهران شما حرکت کنین بیاین گنبد گفت مامان، اربعین نزدیک است، کارهای عقب مانده زیادی دارم که باید به آنها رسیدگی کنم. بهش قول دادم که در فرصت دیگر حتماً به دیدارش می‌رویم. اما حالا، دیدار ما افتاده است به قیامت...

وصیت‌هایی از جنس ایمان و اخلاق

شهید نیازمند، همواره سفارشات اخلاقی داشت. مادرش می‌گوید ابوالفضل تأکید داشت که هیچ گاه غیبت نکنیم، همیشه صلح و رحمت را رعایت کنیم و اطعام دادن به دیگران، به ویژه در ماه رمضان را فراموش نکنیم. حتی اگر کم بود، می‌گفت: مامان جان، کمک به نیازمند در هر حدی ثواب دارد.

شهید نیازمند در قاب روایت برادر :

داغی که بر دل ماند

خانه ما با منزل پدر و مادرم در گنبد تنها ۱۰ دقیقه فاصله دارد. صبح زود بود که تلفنم زنگ خورد و پشت خط، پدرم بود. حرف هایی می زد که برایم قابل درک نبود. لحنش عجیب بود، چیزی را می خواست بگوید ولی نمی توانست. حس عجیبی داشتم؛ بلافاصله خودم را به خانه پدری رساندم. وقتی وارد خانه شدم، دیدم پدر و مادرم اشک می ریزند و مویه می کنند... در ابتدا که شنیدیم اسرائیل حمله کرده دلم خوش بود که شاید ساختمان محل زندگی ابوالفضل آسیب ندیده، اما وقتی گفتند بلوک ۱۲ مجتمع مسکونی را زده اند، امیدمان به یأس تبدیل شد. یکی از دوستان صمیمی ابوالفضل تأیید کرد که وی و خانواده اش به شهادت رسیده اند. آن جا بود که فهمیدم اتفاقی بزرگ رخ داده؛ خبری که نه فقط خانواده ما، بلکه دل تمام مردم ایران را به درد آورد؛ ابوالفضل، همسر و فرزندانش، همگی در حمله رژیم صهیونیستی به ایران، به شهادت رسیده بودند. لحظه ای که مطمئن شدم ابوالفضل شهید شده و زیر آوار مانده، بلافاصله به برادر دیگرم در سمنان و دایی مان که ساکن تهران است، زنگ زدم و خواستم خودشان را سریع تر به محل حادثه برسانند. خودم نیز با سرعت راهی تهران شدم تا در عملیات آواربرداری شرکت کنم. ۶ روز کامل در تهران بودیم و در این مدت با افراد زیادی که با ابوالفضل کار کرده بودند، دیدار داشتیم. از هر کدام شان که چیزی می شنیدیم، بیش از پیش به عمق شخصیت برادرم پی می بردیم؛ اینکه چقدر انسان، خدایی، فروتن و مسئولیت پذیر بود. یکی از کارمندان فضای سبز خاطره ای گفت که هیچ گاه فراموش نمی کنم. شب عید، آجیل برای کارمندان توزیع شده بود، اما ابوالفضل وقتی فهمید که برای کارکنان خدمات فضای سبز آجیل در نظر گرفته نشده، نه تنها خودش از گرفتن آجیل صرف نظر کرد، بلکه با هزینه شخصی برای آن چند نفر آجیل تهیه کرد. این کار وی همه را متحیر کرده بود. ویژگی بارز ابوالفضل گذشت بی نظیرش بود. همیشه کوتاه می آمد، اهل درگیری نبود. حتی در کودکی هم این خلق و خو را داشت. یادم هست در مسجد محل،

نذری می دادند. من ۱۴ سالم بود و ابوالفضل ۱۵ سال و یک ماه داشت؛ اختلاف سنی مان دقیقاً یک سال و یک ماه بود. در آن مراسم، رفتار و مرامش را بهتر شناختیم. آن زمان وی را مثل یک برادر معمولی می دیدیم، اما حالا می فهمیم که چه گوهر نابی در میان مان بود. ابوالفضل همیشه به فکر افراد نیازمند بود. خیلی از کمک هایش را هیچ کس نمی دانست. آن قدر بی ادعا بود که حتی خانواده اش از بسیاری کارهای نیک وی بی خبر بودند، همیشه کار خیر را چراغ خاموش انجام می داد. بعد از شهادتش، وقتی برای شناسایی پیکر به تهران رفتیم، با وضعیت دردناکی روبرو شدیم. پیکرها زیر آوار بودند و ما مدام دنبال استخوان یا تکه ای از لباس می گشتیم که شاید متعلق به برادرم و خانواده اش باشد. برادر شهید ادامه داد: شهادت همسر و فرزندان برادرم برای ما قابل باور نبود... اما در دل این داغ بزرگ، نشانه هایی از بزرگی و معنویت وی را دیدیم. فرزندانش آن چنان رفتار و ویژگی هایی داشتند که انگار همگی برای راهی خاص آماده شده بودند. شهادت شهید ابوالفضل نیازمند و خانواده اش، نمادی از ایثار و فداکاری در راه اعتقادات است. این حادثه نه تنها خانواده او، بلکه دل های بسیاری را در سراسر کشور به درد آورد. با این حال، یاد و خاطره این شهیدان، چراغی است که مسیر روشن فردای ایران را نشان می دهد.

شهید نیازمند در قاب روایت دوستان :

خبر شهادت او و خانواده اش را شنیدم. قرار بود دوباره برگردد. همه منتظر بازگشتش بودیم. اما حمله اسرائیل جنایتکار به محل سکونتش، فرصت این کار را از او گرفت. وقتی امام جماعت شهرک چمران شد و به همراه خانواده اش از آنجا رفت، دختر کوچکش یک ساله بود. بعد از رفتنش، غم بزرگی بر دل اغلب اهالی نشست. چون خیلی از لحظات شیرینشان، به حضور او گره خورده بود. به یاد ماه رضائی افتادم که پسر نوجوانم به عشق حاج آقا، ساعت چهار صبح به مسجد رفت تا نماز را به جماعت بخواند. وقتی پسرم در خانه را باز کرد، نگاهی به بیرون انداختم. هوا تاریک بود و صدای پارس سگ می آمد.



✱ شهید ابوالفضل نیازمند
شهرک شهید چمران
شهادت به همراه خانواده
درین حملات تئوریستی اسرائیل به تهران

دلشوره گرفتم. به او گفتم: «آخه ساعت چهار صبح کجا می خوی بری بچه؟ بین هوا چقدر تاریکه!» چشمانش برقی زد و گفت: «حاج آقا قول داده اگه نماز صبح بریم مسجد، می بره طبقه بالای مسجد رو بهمون نشون می ده.»

یک لحظه ماندم چه چیزی بگویم. بیش خودم فکر کردم طبقه بالای مسجد چقدر می تواند برای یک پسر بچه جذابیت داشته باشد که حاضر شده صبح زود، هنوز آفتاب نرزه، به تنهایی به مسجد برود. احساس کردم حاج آقا روان شناس ماهری است. اگر روان شناس نبود، پس چطور توانسته به راحتی در دل بچه ها جا باز کند و پسرهای بازیگوش را ساعت چهار صبح به مسجد بکشاند! بچه ها خیلی دوستش داشتند. طوری که به غیر از مسجد، کلاس های مجتمع فرهنگی هم جزو جدانشدنی زندگی شان شده بود. حاج آقا برنامه های زیادی برگزار می کرد و نظارت کاملی بر آن ها داشت تا به بهترین شکل، تشکیل شوند. آخرسر هم با دادن جوایزی، کلاس ها تمام می شد. برپا کردن مسابقات هم شور و هیجان مضاعفی به وجود آورده بود. به خاطر این برنامه ها، خاطرات زیادی در ذهن بچه ها نقش بست. به علاوه، کلاس ها کاملاً به روز بودند. به یاد دارم زمانی، ورزش نینجا سر زبان ها افتاد و علاقمندان زیادی پیدا کرد. حاج آقا هم از قافله عقب نماند و برای شاد کردن دل بچه ها، تعدادی از مربی های نینجا را دعوت کرد. بعد از مدتی، کل پسر ها و دختر بچه های آنجا شدند نینجا کار.

در ضمن، حاج آقا به فوتبال هم خیلی اهمیت می داد. نمی دانم! شاید برای همراه

شدن با بچه ها، شده بود پای ثابت یار فوتبالشان. عصرها قبل از اذان، پسر ها کنار مسجد جمع می شدند و تا اذان، فوتبال بازی می کردند. او هم می آمد و پایه توپ می شد. هر کس می دید، خنده اش می گرفت. چون حاج آقای مسجد و رئیس فرهنگی آنجا، پا به پای بچه های دبستانی و راهنمایی فوتبال بازی می کرد و با هر گلی، خوشحال به هوا می پرید! شاید اگر کس دیگری مسئول بود، هیچ وقت اجازه نمی داد این همه پسر بچه، ساعت ها دم در مسجد بدونند و زیر توپ بزنند و داد و فریاد به راه بیندازند. اذان هم که می شد، با بچه ها وضو می گرفت و در صف نماز، مرتبشان می کرد و به محراب مسجد می رفت. اگر کسی او را نمی شناخت، باورش نمی شد تا چند دقیقه قبل، همراه همین پسر های شلوغ و پرسرو صدا، فوتبال بازی می کرد. برای همین کارهایش بود که همه مخصوصاً بچه ها، مسجد را خیلی دوست داشتند. حتماً می دانست که بعضی از همین ها، گاهی پدرهایشان را نمی بینند و دلتنگ هستند و منتظر. شاید خبر از دل مادرهایی داشت که چشم به راه اند و نگران بازگشت همسرانشان. برای همین بچه ها را جذب مسجد کرده بود تا ظهر و عصر، مشتاقانه دست در دست مادرانشان به سمت مسجد بدونند تا حضورشان در دورهمی های صمیمانه آنجا، مرهمی باشد بر دل های بیقرارشان.^۱

۱. پایگاه اطلاع رسانی حوزه علمیه



الهام فرهمنده

شهیده طلبه



روایتی از زندگی و شهادت شهیده طلبه الهام فرهمنده همسر شهید حجت الاسلام والمسلمین ابوالفضل نیازمند که در حمله جنایتکارانه رژیم صهیونیستی به کشورمان در ۲۳ خرداد ۱۴۰۴ به همراه سه فرزند خردسالشان به فیض شهادت نائل آمدند.

و بزرگترین دختر ما بود. الهام بسیار خوش اخلاق، خوش برخورد، آرام و متین بود، به طبیعت خیلی علاقه داشت، عاشق گل و گیاه و وقت گذراندن در طبیعت بود. فرایض دینی خود را به موقع انجام می داد. الهام بعد از اینکه دیپلم گرفت، چون نگران محیط دانشگاه بودم، با روحانی مسجد مشورت کردم و او تحصیل در حوزه علمیه را پیشنهاد داد، سپس با الهام صحبت کردم که بعد از فارغ التحصیلی از حوزه علمیه می تواند به عنوان مدرس قرآن مشغول به کار شود. الهام هم قبول کرد و در حوزه علمیه ثبت نام نمود، در ابتدا در قم، سپس به نجف آباد اصفهان و بعد از ۴ سال فارغ التحصیل شد.

الهام بسیار خوش اخلاق، خوش برخورد، آرام و متین بود پدر شهیده الهام فرهمنده: اصالت ما متعلق به آذربایجان است، اما از آنجا که آذربایجان زمستان های بسیار سردی دارد، همچنین وضعیت شغلی پدرم در آنجا مناسب نبود، پدرم همراه خانواده اش به گنبد مهاجرت کردند، بنده در گنبد متولد شدم و در همین شهر به کار مشغول و سپس ازدواج نمودم. همسرم طیبه محمدی هم روستایی ما در بستان آباد تبریز بودند، تقریباً سی و پنج سال قبل که برای مسافرت به تبریز رفته بودیم، با خانواده حاجیه خانم آشنا شده، ازدواج کردیم و صاحب ۵ فرزند (دو تا پسر و سه دختر) شدیم. الهام فرزند دوم



فرزندانم اولین شهدای تهران بودند

الهام بعد از اینکه فارغ التحصیل شد، با حاج ابوالفضل ازدواج کرد، حاج ابوالفضل بسیار خوشرو، مهربان، خوش برخورد، اهل تقوا، با اخلاق، ایمان و طلبه بود، دخترم هم طلبه بود به نیت ۱۴ معصوم مهریه اش را ۱۴ سکه و یک جلد کلام الله مجید قرار دادیم. بعد از ازدواج در ابتدا در قم ساکن شدند، بعد از اینکه بچه دار شد به علت رسیدگی به فرزندان و منزل مجبور شد در منزل بماند و کار نکند. آنان بعد از ازدواج صاحب سه فرزند شدند که در زمان شهادت فاطمه ۱۳ ساله، علی ۱۰ ساله و مطهره ۶ ساله بود. دخترم و دامادم کارمند وزارت دفاع بودند، زمانی که در حوزه علمیه قم بودند به استخدام وزارت دفاع درآمدند و بعنوان پیش نماز و کارمند عقیدتی سیاسی وزارت دفاع مشغول به کار شدند. دخترم در کنار همسرش مشغول به کار شد و کارهای احکام دینی و قرآنی انجام می داد. فرزندانم اولین شهدای تهران بودند، دختر دیگرم هم ساکن تهران است، صبح دخترم تماس گرفت و با گریه گفت که منزل الهام را با موشک زدند و من مرتب تماس می گیرم، اما جواب نمی دهند. بعد دخترم با همسرش به آنجا می روند و می بینند آنجا را با موشک زدند.

دخترم مانند حضرت زهرا سلام الله علیها بین در و دیوار مانده بود

بلافاصله بعد از اینکه مطلع شدیم با همسرم به تهران رفتیم در ابتدا پیکر حاج ابوالفضل و بعد دخترم و نوه کوچکم را پیدا کردند. پسر بزرگم برای شناسایی دخترم به پزشک قانونی رفت، اما، چون سر در بدن نداشت قابل شناسایی نبود، دخترم مانند حضرت زهرا سلام الله علیها بین در و دیوار مانده بود. دستان حاج ابوالفضل قطع و نوه هایم تکه تکه شده بودند. پذیرفتن این مسئله بسیار سخت بود، اما خدا رو شکر می کنم که فرزندانم ذره ای از راه امام حسین علیه السلام منحرف نشدند و تابع و پیرو اسلام و رهبری بودند و ما را لایق این امر کردند که در زمره خانواده شهدا قرار گیریم. دخترم به همراه خانواده اش در یک ساختمان ۱۴ طبقه زندگی می کردند که تمام ساختمان تخریب و تمامی ساکنین ساختمان در زیر آوار به شهادت رسیدند. نوه هایم

بعد از چند روز شناسایی شدند، در این مدت همسرم هر روز منتظر شنیدن خبر زنده بودن آنها بود.

روزه به یاد گرسنگی کودکان فلسطین

مرتب خواب بچه ها را می بینم و احساس می کنم در خانه ما هستند، امروز صبح که برای نماز بیدار شده بودم، وقتی عکس آنها رو دیدم خود به خود اشکم سرازیر شد، مهربانی و خوشرفتاری دختر و دامادم، نوه های مهربان و دوست داشتنی ام که همیشه به ما سر می زدند، واقعا تحمل دوری آنها بسیار سخت است نوه کوچکم در ۲۲ بهمن که ۴ ساله بود، در حمایت از دین، کشور و رهبر روی بالکن رفت و الله اکبر گفت او با آن سن کم و جثه کوچک روی بالکن رفت و با صدای بلند الله اکبر می گفت. نوه بزرگم خیلی ضعیف و کوچک بود، اما ماه مبارک رمضان روزه می گرفت، به او می گفتیم کمی بزرگ تر شو بعد روزه بگیر، می گفت: الان بچه های فلسطینی در حالی که گرسنه و تشنه هستند، شهید می شوند ما باید به یاد آنها روزه بگیریم. آنها اربعین امام حسین علیه السلام خانوادگی به کربلا می رفتند، به دخترم می گفتم، سخت نیست در شرایط شلوغ و گرم به کربلا می روید؟ می گفت: نه خیلی خوب و لذت بخش است، آنها با یاد شهدای کربلا با توجه به سختی مسیر به کربلا می رفتند، او می گفت، مردم عراق خیلی مهربان و مهمان نواز هستند و در مسیر پیاده روی موکب های بسیاری وجود دارد که پذیرایی کامل می کنند و مسیر بسیار لذت بخش است، همچنین وقتی به سختی هایی که حضرت زینب متحمل شده فکر می کنم، مشقت مسیر را فراموش می کنم.

بابا دعا کن خانوادگی شهید شویم

دخترم همیشه به من می گفت: بابا دعا کن خانوادگی شهید شویم، از این حرف همیشه متعجب می شدم گویا به او الهام شده بود که خانوادگی به شهادت می رسند، آنها این راه را از خدا خواسته بودند، خداوند هم نصیب شان نمود. او طبق عادت همیشه دست من و پدرش را می بوسید، می گفت ما وظیفه داریم هر ماه به دیدن شما بیاییم. الهام بسیار آرام، متین، محجبه و معتقد بود، او راه حضرت زهرا سلام الله علیها را ادامه داد.

از دست دادن ۵ نفر از عزیزانمان در یک روز بسیار سخت است

«طیبه محمدی» مادر شهیده الهام فرهمند گفت: دخترم الهام بسیار آرام، متین و مهربان بود، در تمام کارهای منزل کمکم بود. الهام بعد از دیپلم وارد حوزه عملیه شد، بعد آقا ابوالفضل که مردی بسیار فهیم و خوش رو بود با خانواده به خواستگاری الهام آمدند و آنها با هم ازدواج کردند.

از یک ماه قبل تا روزی که شهید شدند، بسیار دلتنگی می کردم، با خودم می گفتم خدایا چرا من تا این اندازه بی قرار و دلتنگ هستم. آنقدر ذهنم مشغول بود که اصلا آرام و قرار نداشتم، روز پنجشنبه که فردایش عید غدیر بود شب را نتوانستم بخوابم، نماز صبح را خواندم و بعد دخترم زنگ زد و از شهادت الهام خبر داد.

واقعا همه آنها خوب بودند، خیلی احترام می گذاشتند. هر ماه از تهران برای دیدن ما به گنبد می آمدند. طبق عادت همیشه دست من و پدرش را می بوسید، می گفت ما وظیفه داریم هر ماه به دیدن شما بیاییم. الهام بسیار آرام، متین محجبه و معتقد بود، او راه حضرت زهرا سلام الله علیها را ادامه داد. دوری و ندیدن آنها بسیار سخت است، از دست دادن ۵ نفر از عزیزانمان در یک روز بسیار سخت است.

مزار خانوادگی آنها مانند زیارتگاه شده است

طبق وصیت دامادم پنج شنبه ها و جمعه ها مزار می روم، آقا ابوالفضل می گفت: پنج شنبه ها یا جمعه ها بعد از ظهر سر مزار بروید، همه روز به مزار نروید. برای دخترم و خانواده اش در امامزاده یحیی بن زید گنبد یک قبر خانوادگی تدارک دیدند، مزار خانوادگی آنها مانند زیارتگاه شده همه چه غریبه و چه آشنا بر سر مزار آنها می آیند.^۲

۲. منبع: پایگاه اطلاع رسانی ایثار و شهادت-نوید شاهد



آرپی جی زن و غواصی در لباس مقدس روحانیت

سردار روحانی شهید

حجت الاسلام والمسلمین مهدی عبدالله پور درزی



سال تولد: ۱۳۴۱/۰۷/۱۶ تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۷/۳

محل تولد: شهرستان فریدونکنار محل شهادت: شلمچه

خودم را با کتاب، مشغول نشان می‌دهم تا مبادا...

«مولود» خواهر شهید درباره شرایط سخت زندگی و تحصیل برادرش در فقر و تنگدستی روایتی شنیدنی و تلخ دارد: «مهدی گاهی اوقات که از مدرسه می‌آمد، با من درد دل می‌کرد و می‌گفت: در مدرسه، بچه‌ها برای زنگ تفریح خوراکی و یا پول می‌آورند و از بوفه، چیزی می‌خرند. من گردنم را کج می‌کنم و به آن‌ها نگاه می‌کنم. به خاطر این که آن‌ها به من غذا تعارف نکنند، مجبورم خودم را با کتاب سرگرم کنم؛ چون اگر آنها به من خوراکی بدهند، دفعه بعد من مجبورم برای آن‌ها چیزی بخرم.»

رفتن با اولین گروه اعزامی از بابل به جبهه

دوران تحصیل متوسطه مهدی، مصادف شد با شکل‌گیری انقلاب و آشنایی با شخصیت حضرت امام رحمت الله علیه و به همین خاطر تحول بزرگی در او رخ داد. مهدی در بسیاری از راهپیمایی‌ها و دیگر فعالیت‌های انقلابی حضور داشت و اعلامیه‌ها و پیام‌های امام رحمت الله علیه را در منطقه سکونت خود تکثیر و توزیع می‌کرد. در سال ۱۳۵۹، با آغاز تهاجم همه جانبه رژیم بعث عراق به سرزمینمان، مهدی نیز جبهه را بهترین فرصت برای ادای دین خود نسبت به انقلاب و اسلام

«مرادعلی» بود و «مهدی» شد

در شانزدهم مهر ماه ۱۳۴۱ در شهرستان فریدونکنار، در خانواده‌ای مذهبی و متدین، پسری دیده به دنیا گشود که ابتدا او را «مرادعلی» نامیدند. مرادعلی وقتی بزرگتر شد، فهمید که ولادتش مصادف با میلاد مبارک آخرین حجت خدا و امام غایب، حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف بوده است، لذا نام «مهدی» را برای خود برگزید. زیر چتر مهر و محبت پدرش «مصیب» و مادرش «سیده معصومه» رشد کرد تا به سن مدرسه رسید. دل پاک و روح بی‌آلایش مهدی از دوران کودکی با عشق به خاندان اهل بیت علیهم السلام عجین شد و از همان زمان بسیار نجیب، مهربان و علاقمند به آموختن معلومات و معارف دینی بود. دوران ابتدایی را در مدرسه «سنایی قدیم» (شالیکار فعلی) و راهنمایی را در مدرسه «مهدیه» درس خواند و برای ادامه تحصیلات به هنرستان «نوشیروانی» بابل رفت. مهدی کلاس سوم ابتدایی بود که بزرگ‌ترین حامی زندگی خود، یعنی دستان پر مهر پدر را از دست داد و با کار کردن در روز و درس خواندن در شب، با تمام سختی‌ها و مشکلات دسته و پنجه نرم کرد، ولی هرگز مقابل مشکلات قد خم نکرد و مردانه ایستاد.

همه شده بود. وقتی محمدعلی شهید شد، مهدی بیش از گذشته به مناطق جنگی می‌رفت. انگار شهادت، گمشده‌اش شده بود و می‌خواست در بدر آن را در جبهه‌ها جستجو کند! هر وقت که به مرخصی می‌آمد، پای مادر را می‌بوسید و می‌گفت: «مادر! آخر یگو تو چه دعایی می‌کنی که من شهید نمی‌شوم؟ تو سید هستی! چرا دعا نمی‌کنی که من شهید بشوم؟ تو چه کار می‌کنی که من به آرزویم نمی‌رسم؟!»

با کتاب، زندگی می‌کرد

شیخ مهدی اهل عفو و گذشت بود. برای پاسخ به سوالات دیگران، اول کمی مکث و تأمل می‌کرد و سپس پاسخ می‌داد. وقتی شنید یکی از دوستان قدیمی‌اش از هواداران منافقین شده با استدلال و منطق به روشنگری او پرداخت و موفق شد که با ارائه اندیشه‌های امام، او را جذب انقلاب کند. اهل مطالعه و فهم و تحلیل بود. دوستانش گفته‌اند که در جبهه، علاوه بر شرکت در رزم، هرگاه اوقات فراغتی برایش ایجاد می‌شد، بی‌درنگ مشغول مطالعه می‌شد. کتابهایش همیشه و همه جا همراهش بود، به گونه‌ای که احساس می‌کردیم با این کتابها در حال زندگی کردن است و جدایی او از کتاب برای هرکه او را دیده بود، قابل تصور نبود.

عمامه بر سر، وسط خط آتش دشمن به بچه‌ها روحیه می‌داد!

این روحانی دلیر و شجاع، در عملیات‌های: رمضان، والفجر ۸، کربلای ۵ و... شرکت داشت و به‌عنوان آر بی جی زن، فرمانده گروهان، جانشین گردان و فرمانده گردان انجام وظیفه کرد. در چند عملیات نیز مجروح شد و تا مرز شهادت رفت. شجاعت و شهامت مثال زدنی او در جبهه‌ها، روحیه بخش رزمندگان بود. یکی از هم‌زمانش می‌گفت: «در جریان والفجر ۸، شب سوم در کارخانه نمک به همراه شهید سرافراز حاج حسین بصیر به درگیری با دشمن مشغول شد که رزمندگان با دیدن او روحیه می‌گرفتند و این درحالی بود که عمامه سفیدش را هم بر سر داشت. بارها با لباس غواصی و به همراه غواصان رزمنده برای عملیات و ضربه زدن به دشمن از ارنود رود عبور کرد و با شجاعت جنگید.» یکی دیگر از هم‌رزم‌مان شهید روایت کرده است:

دانست و در قالب اولین گروه از نیروهای داوطلب بسیجی از سپاه بابل به میادین نبرد حق علیه باطل شتافت.

روحانی، جهادگر، سپاهی، رزمنده

پس از ۶ ماه حضور در جبهه به شهر خود بازگشت و به درس خود ادامه داد و موفق به اخذ مدرک دیپلم در رشته راه و ساختمان از هنرستان نوشیروانی بابل شد. اما به خاطر عشق و علاقه‌اش به فراگیری علوم دینی، وارد حوزه علمیه «آیت الله العظمی گلپایگانی» در قم شد. در این دوران، مطالعات عمیقی در خصوص معارف دینی و اعتقادی آغاز کرد و انس خود را با قرآن و نیایش و احکام الهی بیشتر ساخت و موفق به گذراندن دوره سطح در حوزه گردید. سپس مدتی را در جهاد سازندگی در بخش فرهنگی فریدونکنار به فعالیت پرداخت و بعد از آن وارد سپاه پاسداران انقلاب اسلامی بابل‌سر شد و در کسوت روحانیت در بخش عقیدتی سپاه ناحیه به انجام وظیفه پرداخت.

تعصب به لباس پیغمبر صلوات الله علیه

حجة الاسلام والمسلمین عبدالله پور آنقدر به لباس روحانیت اعتقاد راسخی داشت و همیشه می‌گفت: «این لباس ائمه است.» روزی یکی از آشنایان به روحانیت توهین کرد. او به شدت ناراحت شد و عکس العمل نشان داد و گفت: «من از این‌که او به من اهانت کرد و اذیت و آزارم کرد، ناراحت نشدم؛ اما نمی‌توانم اهانت به روحانیت و لباس روحانیت را تحمل کنم.»

مادر تو چه دعایی می‌کنی که من شهید نمی‌شوم؟!

خواهر شهید می‌گوید: «خیلی رعایت می‌کرد که حق کسی پایمال نشود. همیشه به ما می‌گفت برای مال دنیا کار نکنید و جنگید. بلکه دنیا بازار است، سعی کنید اعمال و رفتارتان را درست کنید که در روز مرگ فشار قبر نداشته باشیم. برادرم همیشه بعد از نمازش، سوره قیامت و زیارت عاشورا می‌خواند و در نیمه‌های شب، نماز شب او هیچوقت ترک نشد.» هنگامی که دوستانش به شهادت می‌رسیدند، مهدی بسیار ناراحت و غمناک می‌شد. او با خواهرزاده‌اش «محمدعلی یوسف‌پور» بسیار صمیمی بود. روابط این دو باهمدیگر زبانزد



کسانی که می‌خواهند دیندار باشند، اما قلب‌شان مملو از حب مال و جا و خانه و امکانات است، آنانی که زرق و برق دنیا قلب‌های‌شان را تیره کرده، از یاران و دوستان امام حسین علیه السلام نیستند.

خراب بود، ولی گوشی سالم داشت. گوشی آن‌ها را با نظر مهدی به بی‌سیم خودمان وصل کردیم. سپس عبدالله‌پور به فرمانده آن گروهان گفت: «تو مسوولیت دو گروهان را قبول کن و من معاونت می‌شوم تا با یک بی‌سیم بهتر عمل کنیم، اما فرمانده گروهان قبول نکرد. با اصرار نیروهای آن گروهان مهدی به عنوان فرمانده دو گروهان شد و بچه‌ها را به سلامت به منطقه موردنظر برای انجام عملیات رساند».

در قلب شب، آفتاب عشق است شهید...

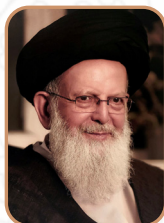
سرانجام سردار روحانی شهید «حجت الاسلام والمسلمین مهدی عبدالله‌پور درزی» در عملیات کربلای ۵ در سوم بهمن سال ۱۳۶۵، هنگامی که به همراه عده‌ای از فرماندهان، برای شناسایی موقعیت عملیاتی به منطقه شلمچه رفته بود، بر اثر اصابت ترکش خمپاره، به آرزوی دیرینه خویش و به وصال حق رسید و با آسمانیان مقرب حریم دوست، هماغوش شد. درحالی که هنوز صدای سرخس از فراسوی زمان، جاری است و به گوش می‌رسد: «آیا سزاوار است که ما در کنج منزل بنشینیم و از منطق حقیقت به منطق منفعت متمسک شویم؟ کسانی که می‌خواهند دیندار باشند، اما قلب‌شان مملو از حب مال و جا و خانه و امکانات است، آنانی که زرق و برق دنیا قلب‌های‌شان را تیره کرده، از یاران و دوستان امام حسین علیه السلام نیستند. اگر انسان منطق حقیقت را بپذیرد و آگاهانه مسیرش را انتخاب کند، همه مشکلات برایش آسان می‌شود...»^۱

«در شب دوم عملیات رمضان سال ۱۳۶۱ در محاصره بعثی‌ها قرار گرفته بودیم. در آن زمان شهید عزیز به عنوان فرمانده گروهان المهدی از گردان علی بن ابی طالب بود که بنده به عنوان بی‌سیم چی در کنارش بودم و دشمن از هر طرف به ما تیراندازی می‌کرد. با توجه به اینکه مجروح بودم و قدرت حرکت نداشتم، ایشان اسلحه خویش را به من سپرد و با چند نارنجک به سمت تانکی که بر روی رزمندگان آتش می‌گشود، رفت او یک تنه با آنها درگیر شد و سرنشینان تانک را به هلاکت رساند که در پی آن، تانک‌های دیگر دشمن از محل درگیری گریختند».

روزی که مهدی، فرمانده دو گروهان در عملیات شد

و ادامه روایت: «در شب دوم عملیات رمضان، گروهان ما به عنوان خط‌شکن بود. ما در آن شب در مسیر به صورت ستونی حرکت می‌کردیم. مهدی جلو، من پشت سرش و غلامرضا بابانسب پشت سر ما بود. یک دفعه، یک خمپاره افتاد وسط ستون ما. در آن شب، دو تا بی‌سیم چی داشتیم که با افتادن خمپاره، دست غلامرضا ترکش خورد و گوشی بی‌سیم شکست و ما با این تعداد نیرو، بدون گوشی بی‌سیم ماندیم. بی‌سیم روی کول غلامرضا بود. من آن را از غلامرضا گرفتم و دستش را پانسمان کردم. بعد به عبدالله‌پور گفتم: «آقا مهدی، برای چه بی‌سیم بدون گوشی را نگه داریم؟» او گفت: «داشته باش خدا بزرگه. بیش‌تر از ۵۰ الی ۱۰۰ متری رفته بودیم که یک گروهان دیگر به ما رسید. بی‌سیم آن‌ها

نسخه شفاه



تاریخ شفاهی آیت الله سید محمد حسینی زنجانی
 برش‌هایی گویا و ماندگار از کتاب تاریخ شفاهی
 «از عمق جان، از قلم تازنجان»



۱. آغاز طلبگی و حمایت مادر

«در دوازده سالگی، هنگامی که برای اولین بار عمامه بر سر گذاشتم، برخی زنان به مادرم گفتند: "مردم از روحانی‌ها دوری می‌کنند، چرا پسر خود را وارد این مسیر کردی؟" مادرم که سواد قرآنی داشت، با آرامش پاسخ داد: "نح دین شاید نازک شود، ولی هیچ وقت قطع نمی‌شود. مردم بالاخره به روحانی نیاز دارند." او نه تنها نگران نشد، بلکه همواره مشوق من بود و این ایمان مادری، نخستین سنگ بنای راهی شد که تا پایان عمر در آن استوار ماندم.»



۲. رویای بیعت با امام زمان عجل الله فرجه در شب دستگیری

«پدرم در شب سوم اقامت در خانه عمویش، خوابی دید که بعدها سرنوشت ساز شد. در خواب، فردی از جانب صاحب الامر عجل الله فرجه آمد و گفت: «آقا شما را احضار فرموده اند.» بی درنگ به راه افتاد و در میدانی، حضوری مقدس را احساس کرد. دستش را به سوی پدرم دراز کرد و پدرم دست خود را روی دست او گذاشت و گفت: «هذه بیعتی له فی عنقی الی یوم القیامة» (این بیعتی است بر گردنم تا روز قیامت). هنگام بیداری دانست که دستگیر خواهد شد و تصمیم گرفت در خانه خودش منتظر بماند؛ چراکه می خواست این اتفاق در حریم خانواده رخ دهد.»

۱. نامه هایی که ساواک را به خانه کشاند

در روزهای گرم تابستان سال ۱۳۴۵، مأموران ساواک به خانه ما در قم هجوم آوردند. من در آن روزها به زنجان رفته بودم تا از گرمای طاقت فرسای قم در امان بمانم. پدرم از قم پیغام فرستاد که برای معافیت سربازی به شناسنامه ام نیاز دارد. وقتی فرستاده او به خانه ما در قم رفت، صاحب خانه ما، حاج احمد صفری که روزگاری همسرش به من شیر داده بود با چهره ای نگران گفت: «به آقا بگویید اینجا نباید؛ ساواک دنبالش است.» من از طریق دوستان و اساتیدم در قم، به ویژه آیت الله بنی فضل، از اخبار نهضت امام خمینی آگاه می شدم. در آن زمان نه اینترنت بود، نه تلفن همراه. هر چه می شنیدم، با شور جوانی و بی آنکه بدانم ساواک نامه ها را کنترل می کند، در قالب نامه هایی برای پدرم می نوشتم. غافل از اینکه هر کلمه ای از آن نامه ها، در پرونده ام در ساواک ثبت می شد. وقتی پس از چند هفته، با کمک عمویم که رابطی با ساواک قم پیدا کرده بود، خودم را به ساواک معرفی کردم، مأموری پرونده را باز کرد و پرسید: «این حرفی که درباره پول های اوقاف قم و تقسیم آن بین مراجع نوشتی، از کجا می دانی؟» تازه فهمیدم که نه تنها نامه هایم خوانده شده، که منبع خبرم آیت الله بنی فضل نیز در خطر است. با تکیه بر سادگی و جوانی گفتم: «در مدرسه فیضیه بین طلبه ها این حرف ها می گردد». ساواک قم را ترک کردم، اما این بار مقصدم نه زنجان که مشهد بود؛ شهری که در آن نیز زیر نظر بودم.

۲. چهل روز زندان با شهید مطهری و هاشمی نژاد

پدرم، آیت الله سید عزالدین حسینی، در ۱۸ خرداد ۱۳۴۲ دستگیر شد. آن روزها امام خمینی در سخنرانی های آتشین خود فرموده بود: «الان وقت تقیه نیست». پدرم نیز در منبر مسجد سید زنجان، آشکارا از امام دفاع کرد.

ظهر آن روز، بعد از نماز، در خانه بودیم که در زدند. رئیس شهربانی پشت در ایستاده بود. پدرم را بردند. او را سوار یک جیب کردند و به سبزه میدان مرکز شهربانی بردند. پس از آن، به زندان مرکزی تهران منتقل شد.

پدرم بعدها تعریف می کرد: «در زندان، در یک سلول بزرگ با جمعی از علمای بزرگ بودیم: شهید مطهری، آیت الله مکارم، آقای فلسفی، شهید هاشمی نژاد و دیگران. حتی در زندان نیز جلسه وعظ و بحث علمی برقرار بود.

آقای فلسفی پیشنهاد کرد هرکدام موضوعی انتخاب کنیم و برای جمع صحبت کنیم. وقتی نوبت به شهید هاشمی نژاد رسید که قدی کوتاه داشت، آقای فلسفی به من گفت: قفل نیین چه ریزه، بشکن ببین چه تیزه! او آنچنان زیبا سخن گفت که رئیس زندان عصبانی شد و گفت: مگر اینجا روضه خوانی است؟»

۳. تبعید به مشهد و درس خواندن زیر نگاه ساواک

ساواک به من پیشنهاد همکاری داد: «همانطور که برای پدرت نامه می نویسی، برای ما هم بنویس». گفتم: «من برای درس به قم آمده ام». گفتند: «پس از قم برو». به مشهد رفتم. در مشهد، دوباره احضار شدم. پرسیدند: «کجا درس می خوانی؟ با کی رفت و آمد داری؟» تعهد کتبی گرفتم که در سیاست دخالت نکنم. اما من برای درس آمده بودم. نزد آیت الله میلانی رفتم. که پدرم از او تقلید می کرد و گفتم: «به خاطر درگیری با ساواک، از قم به مشهد آمده ام». ایشان مرا شناخت و پذیرفت. شش سال شاگرد آیت الله میلانی و چهارده سال شاگرد آیت الله علم الهدی از شاگردان برجسته ایشان شدم. در همان روزها، یک بار در ساختمان ساواک مشهد، شهید هاشمی نژاد را دیدم که تازه آزاد شده بود. پرسید: «شما اینجا چه می کنید؟» گفتم: «مرا از قم بیرون کردند. اینجا هم زیر نظر هستم».



دهه ۱۳۶۰- آیت الله سیدعزالدین زنجانی در کنار فرزندش آیت الله سیدمحمد زنجانی

۴. ترور نافرجام و پیغام امام

پس از انقلاب، جوی در زنجان به وجود آمد که گویا خاندان ما هم امام جمعه و هم خاندان موسوی مانع پیشرفت شهر هستند. گروهی خودسر به نام «رزمندگان الخمينيون» تشکیل شد و در اطلاعیه‌ای، پدرم و دیگری را «مفسد» خواند و حکم اعدام صادر کرد. شیی از راه پشت بام که به بازار راه داشت به خانه ما آمدند و سه تیر به طرف پدرم شلیک کردند. خوشبختانه هیچ کدام به هدف نخورد. بعدها در بازجویی، یکی از آنان نوشت: «متأسفم که تیرها به هدف نخورد». پس از این واقعه، پدرم دیگر در زنجان نماند. در سال ۱۳۶۱ به دیدار امام خمینی رفتیم. امام فرمودند: «صلاح نمی‌دانم شما با این جو به زنجان برگردید. اگر اجازه دهید، امام جمعه‌ای موقت می‌فرستیم تا فتنه آرام شود». پدرم پاسخ داد: «شما امام المسلمین هستید. هر چه صلاح بدانید». امام با مهربانی گفتند: «بعداً که جو آرام شد، شما هستید و زنجان شما». اما پدرم تا پایان عمر سی سال پس از آن هرگز به زنجان بازنگشت.

۵. روحانیت، حلال مشکلات مردم

اواایل انقلاب، حکومت مرکزی هنوز کاملاً مستقر نبود. در زنجان، کمیته‌هایی تشکیل شد یکی در مسجد سید،

یکی در منزل آیت الله سید هاشم موسوی و دیگری در محل‌های دیگر. مردم برای حل اختلافات از خانواده‌گیری تا معاملات به این کمیته‌ها مراجعه می‌کردند. ما در کمیته مرکزی مسجد سید، عملاً نقش دادگستری را بازی می‌کردیم. طلاقنامه صادر می‌کردیم، صلح می‌کردیم، حتی گاهی اسناد خرید و فروش را ثبت می‌کردیم. مردم بدون احضاریه و از روی اعتماد می‌آمدند. فقط یک بار پیش آمد که مأموری که برای احضار فردی رفته بود، تیری شلیک کرد. پدرم ناراحت شد و گفت: «مردم باید با میل خود بیایند». این کمیته‌ها تا حدود دو سال ادامه داشت، تا اینکه دولت اسلامی مستقر شد و اسلحه‌ها را تحویل گرفتیم. آن روزها، روحانیت نه فقط در مسجد، که در کوچه و بازار، حلال مشکلات مردم بود.

۶. وصیت اخلاقی: عبرت از ظلم شاه

پدرم همیشه می‌گفت: «ملتی که تاریخ نخواند، محکوم به تکرار آن است». او از روزهایی یاد می‌کرد که رژیم شاه چگونه با ثروت بیت المال، انگشتی ۱۵۰ میلیون تومانی برای همسرش می‌خرید، در حالی که مردم در فقر زندگی می‌کردند. او می‌گفت: «سقوط شاه، نه به خاطر توطئه خارجی، که به خاطر ظلم و بی‌عدالتی بود. اگر ما هم عدالت را فراموش کنیم، تاریخ درباره‌مان همان حکم را خواهد داد».^۱



وَعَجَلْنَا لَهَا ظَهْرَهُ، اللَّهُمَّ بَرِّئْنَاهُ بَعِيداً وَتَرَاهُ قَرِيباً

اللَّهُمَّ اكْشِفْ هَذِهِ الْعُقَّةَ عَنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ بِخُضُوعِهِ



پاسدار شهید عبدالله میثمی

«برادران عزیزم! ای رحمت خدا و ای امین خدا و ای عطا خدا شما سربازی امام زمان را فراموش نکنید؛ برادران که لیاقت نداشت، اما امیدوارم شما جزو انصار و یاران امام زمان (ع) باشید. بکوشید با تقوای الهی تا از منبع اهل بیت بهره مند شوید.»



نگارخانه درج

سومین دوره آموزشی شهید آیت الله فضل الله

محلاتی : ویژه مدیران شعب استانی سازمان

۶۸

شهید آیت الله مفتاح : «سرگذشت شهیدی که پیشگام

وحدت حوزه و دانشگاه بود»

۷۱





سومین دوره آموزشی شهید آیت الله فضل الله محلاتی

روحانیت در تحولات انقلاب اسلامی و دفاع مقدس آشنا شدند. پس از بازدید از بخش های نمایشگاهی مرکز، جلسه ای مشترک میان مسئولان دو نهاد برگزار شد. در این نشست، طرفین ضمن تأکید بر اهداف مشترک در صیانت از اسناد و آثار روحانیت، بر لزوم هم افزایی در جمع آوری، مستندسازی و انتشار اسناد مرتبط با حضور علما و طلاب در دوران دفاع مقدس تأکید کردند. مدیر مرکز اسناد حوزه و روحانیت در این دیدار، بر آمادگی مرکز برای همکاری های پژوهشی و محتوایی در حوزه تاریخ شفاهی و اسناد دفاع مقدس تأکید کرد و گفت: «پیوند تجربیات دو مجموعه می تواند زمینه شکل گیری آرشویی جامع از نقش روحانیت در عرصه جهاد و مقاومت را فراهم کند». در این دوره همچنین آقای ساعد نیکبخت، از پیشکسوتان دفاع مقدس و مؤلف مجموعه «فرهنگنامه شهدای روحانی»، نیز با بیان خاطراتی از جان فشانی های روحانیون رزمنده، بر ضرورت ثبت و نشر آثار مرتبط با شهدای روحانی تأکید کرد. مراسم اختتامیه سومین دوره توانمندسازی مدیران استانی روز پنجشنبه، ۱۱ آبان ۱۴۰۴، با حضور حجت الاسلام والمسلمین حیدر مصلحی، ریاست سازمان، برگزار شد. وی در سخنان خود با اشاره به نقش بی بدیل روحانیت در دفاع مقدس و عرصه مقاومت، خاطراتی از رشادتها و از خودگذشتگی های روحانیون رزمنده بیان کرد و درباره نقش تبلیغی-فرهنگی روحانیت در رشد اخلاقی و عرفانی رزمندگان گفت: «طلاب و روحانیون نباید منتظر ابلاغیه و آیین نامه بمانند، بلکه باید براساس وظیفه دینی و انقلابی خود در میدان حضور فعال داشته باشند».

سومین دوره توانمندسازی مدیران استانی سازمان نشر آثار و ارزش های مشارکت روحانیت در دفاع مقدس و مقاومت، با عنوان «دوره توانمندسازی شهید آیت الله فضل الله محلاتی»، از ۳۰ مهر تا اول آبان ماه ۱۴۰۴ به مدت ۳ روز در شهر مقدس قم برگزار شد. جانشین ریاست سازمان، با اشاره به برگزاری سالانه این دوره آموزشی-توجیهی گفت: «دوره شهید محلاتی با هدف تقویت تعامل میان مدیران استانی، تبادل تجربه ها، بررسی برنامه های سال آینده و ارتقای فعالیت های سازمان در مسیر تبیین نقش روحانیت در هشت سال دفاع مقدس و جبهه مقاومت برگزار می شود». در بخش آموزشی، حجت الاسلام والمسلمین دکتر مشکی باف، قائم مقام مرکز تحقیقات مجلس خبرگان رهبری، با محوریت «تعالی آگاه سازی سیاسی» به تحلیل و بررسی جنگ تحمیلی ۱۲ روزه پرداخت. همچنین، حجت الاسلام والمسلمین روستا آزاد، معاون فرهنگی و تبلیغی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم، با تأکید بر اهمیت همکاری های مشترک در عرصه تبلیغ، امر به معروف و نهی از منکر و بهره گیری از ظرفیت های فرهنگی، تجربیات خود را در اختیار شرکت کنندگان قرار داد.

بازدید از مرکز اسناد حوزه علمیه

در ادامه مدیران استانی سازمان نشر آثار و ارزش های مشارکت روحانیت در دفاع مقدس با حضور در مرکز اسناد حوزه و روحانیت، از بخش های مختلف این مرکز بازدید کردند. در این بازدید، نمایندگان استانی سازمان با فرآیند گردآوری، سامان دهی و دیجیتال سازی اسناد تاریخی مرتبط با نقش





شهید آیت الله

محمد مفتاح

بمناسبت ۲۷ آذر ماه سالروز وحدت حوزه و دانشگاه

بیانات رهبر معظم انقلاب در باره شهید روحانی محمد مفتاح

«سرگذشت شهیدی
که پیشگام وحدت
حوزه و دانشگاه بود»



شهید محمد مفتاح از روحانیون مبارز و روشنفکری بود که در جریان مبارزات انقلاب اسلامی به تبیین فکری نهضت مشغول بود. از خصوصیات ایشان آگاهی به نیازهای زمان و قدرت ارتباط گیری با نسل جوان و دانشجو بود. ایشان بعد از انقلاب، سرپرستی دانشکده الهیات دانشگاه تهران را عهده دار شد و در ۲۷ آذر ۱۳۵۸ به دست گروه منحرف فرقان به شهادت رسید، به همین دلیل این روز را روز «وحدت حوزه و دانشگاه» نامیدند.



نهج البلاغه (پایان نامه دوره دکتری) / آیات اصول اعتقادی / نقش دانشمندان اسلام در پیشرفت علوم (مجموعه مقالات) / ویژگیهای زعامت و رهبری (مجموعه مقالات و سخنرانی ها) / مقالات منتشره در مجله مکتب اسلام سال ۱۳۳۶ و مکتب تشیع

فعالیت ها:

دبیرستان دین و دانش: شهید محمد مفتاح از دوران طلبگی به مسائل سیاسی و اجتماعی حساس بود. وی در سال ۱۳۳۴ش با شهید بهشتی برای تربیت نسل جوان «دبیرستان دین و دانش» را پایه‌گذاری کرد و در همین سال‌ها با همکاری آیت الله سید علی خامنه‌ای و شهید بهشتی کانون دانش آموزان و فرهنگیان را در قم تأسیس کرد. شهید مفتاح مقالات علمی و دینی نیز می‌نوشت که شماری از آن‌ها در مجله‌های مکتب اسلام و مکتب تشیع به چاپ رسید. شهید مفتاح برای تبیین و نشر معارف اسلامی متناسب با نیازهای جامعه، مجمع علمی اسلام‌شناسی را در سال‌های ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹ شمسی با جمعی از نخبگان حوزه بنیان نهاد. این مجمع در مدت کوتاهی توانست با تألیف و نشر ۱۳ عنوان کتاب که بر اکثر آنان شهید مفتاح به قلم خودش مقدمه نوشته است، معارف اسلامی را به زبان نو و متناسب

زندگی نامه و تحصیلات: شهید محمد مفتاح ۲۸ خرداد سال ۱۳۰۷ش در همدان متولد شد. پدرش شیخ محمود مفتاح از واعظان همدان بود و در مدح و مراثی رسول اکرم و اهل بیت شعر می‌سرود و در حوزه علمیه همدان ادبیات عرب تدریس می‌کرد. شهید مفتاح مقدمات علوم عربی، فقه، و بخشی از منطق را نزد پدر، ملا علی همدانی، سید محمد جلالی و شیخ محمد علی همدانی آموخت و در سال ۱۳۲۲ش. برای ادامه تحصیل به قم مهاجرت کرد. کتاب رسائل را نزد مجاهد تبریزی و مکاسب و کفایه را از سید محمد محقق داماد آموخت. وی همزمان با تحصیل به تدریس فلسفه پرداخت. تا سال ۱۳۴۴ش. دروس خارج اصول و فقه را از درس بروجردی، امام خمینی، سید محمد رضا گلپایگانی و مرعشی نجفی آموخت و به درجه اجتهاد رسید. او در عرفان، فلسفه و حکمت از درس علامه طباطبایی، امام خمینی و سید ابوالحسن رفیعی قزوینی کسب فیض نمود و همزمان با تحصیلات حوزوی، تحصیلات دانشگاهی را نیز ادامه داد و موفق به دریافت دانشنامه دکتری در رشته الهیات و معارف اسلامی از دانشگاه تهران شد.

آثار: ترجمه‌ی بعضی از مجلدات تفسیر مجمع البیان / حاشیه بر اسفار ملاصدرا / روش اندیشه در منطق / حکمت الهی و

اقدام نمود که مورد استقبال طبقات مختلف قرار گرفت. در سوم آذر ۵۳ بعد از سخنرانی آیت الله خامنه‌ای در این مسجد، ساواک، مسجد را تعطیل نموده و آیت الله خامنه‌ای و شهید محمد مفتاح را دستگیر و زندانی کرد.

مسجد قبا: پس از آزادی شهید مفتاح از زندان در سال ۵۴، امامت مسجد قبا - که به قول شهید بهشتی «قرار بود یک امام فعال و پرچوش باید در آنجا باشد» - به عهده او گذاشته شد. وی در همین سال در سفری به کشور مصر ضمن بازدید از دانشگاه الازهر، از دو شخصیت متخصص و برجسته اقتصاد اسلامی دانشگاه الازهر برای افتتاح صندوق قرض الحسنه مسجد قبا دعوت کرد که ساواک مانع آن گردید. مسائل جهان اسلام و به خصوص مسئله فلسطین و قدس برای شهید مفتاح از اهمیت زیادی برخوردار بود. وی بعد از آزادی از زندان کمک‌های مردم تهران برای شیعیان لبنان را جمع‌آوری و برای نظارت بر توزیع آن شخصا به لبنان رفت. در سال ۵۶ مسجد قبا را به عنوان یک پایگاه قوی در پایتخت قرار داد و در یکی از سخنرانی‌های خود گفت: «این ملت بپا خاسته و آگاه ما دیگر فریب نمی‌خورد و دنیا به روح نهضت، و به واقعیت نهضت اسلامی ملت ایران پی برده است». شهید مفتاح در سال ۱۳۵۷ ش. مبارزانش را گسترش داد و مسجد قبا را به عنوان سنگر مبارزاتی آماده کرده بود و در ساماندهی و شکل‌دهی مبارزات مردم نقش تعیین کننده داشت. در ماه رمضان همان سال جلسات باشکوهی در مسجد قبا برگزار گردید. در عید فطر نماز عید به امامت محمد مفتاح در تپه‌های قیطریه برگزار شد که به راهپیمایی بزرگی انجامید که شهید مفتاح و شماری از روحانیون انقلابی و مبارز پیشاپیش آن در حرکت بودند.

فعالیت‌های بعد از انقلاب: وی به هنگام انقلاب اسلامی ایران از سوی امام خمینی به عضویت شورای انقلاب در آمد و مدیریت ستاد استقبال از امام خمینی رحمت الله علیه را نیز به عهده گرفت. او از اعضای جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و از بنیان‌گذاران جامعه روحانیت مبارز تهران بود و به عنوان دبیر آن انتخاب شده بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی

با نیازهای نسل معاصر بیان نماید. در پی نشر کتاب‌ها، مفتاح تحت فشار ساواک قرار گرفت. از ابتدای دهه چهل و آغاز انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی، محمد مفتاح در صحنه مبارزه و سیاست حضور فعال داشت. وی علاوه بر رابطه شاگردی و استادی پیوند صمیمی با امام داشت.

مفتاح در زندان: شهید مفتاح در سال ۱۳۴۷ به دلیل نشر تفکر انقلابی و انتقال آن به دانش‌آموزان از آموزش و پرورش اخراج و به جنوب کشور تبعید شد. در ایام تبعید، به شهرهای زاهدان، آبادان، اهواز، خرمشهر، دزفول، اصفهان، یزد، کرمان، شیراز، بندرعباس، زاهدان، همدان، کرمانشاه سفرهای تبلیغی کرد.

برنامه‌ریزی برای اصلاح حوزه: یکی از کارهای شهید مفتاح طرح برنامه‌ریزی برای حوزه علمیه قم و ارائه شیوه نوین در تدریس و برنامه‌های درسی حوزه بود، که این طرح را با همکاری شهیدان بهشتی، قدوسی و سعیدی تعقیب می‌نمود. این طرح‌ها منجر به تأسیس نسل جدید مدارس در حوزه گردید. پس از سپری شدن دوران تبعید از سوی رژیم مجبور به اقامت در تهران گردید. شهید مفتاح در تهران نیز فعالیت‌های انقلابی خویش را گسترش بخشید و از اعضای روحانی و فکری جمعیت مؤتلفه به شمار می‌رفت که در آن شهیدان مطهری و بهشتی، ربانی شیرازی و محمدجواد باهنر نیز عضویت داشتند.

مسجد الجواد: شهید مفتاح در تهران مسجد الجواد را مرکز فعالیت‌های خویش قرار داد، و در کلاس‌ها مباحث اسلامی را با طرح نوین و شکل جدید مطرح می‌کرد که مورد استقبال جوانان قرار می‌گرفت. کلاس‌های اسلام‌شناسی به خصوص تفسیر قرآن وی یکی از مباحث جذاب و قابل استفاده برای جوانان و دیگر اقشار جامعه بود. پس از اینکه مسجد الجواد توسط رژیم پهلوی بسته شد در سال ۵۲ شهید مفتاح در مسجد جاوید فعالیت خویش را آغاز کرد و به تشکیل کلاس‌های عقاید، دعوت از خطبا و وعاظ بزرگ، تشکیل کتابخانه، برگزاری کلاس‌های اسلام‌شناسی، جامعه‌شناسی، تاریخ ادیان، اقتصاد، فلسفه، تفسیر قرآن و نهج البلاغه



معرفت و تحصیل به حوزه‌ها و مسجدها، اسلام را با همان شوون و همه‌جانبگی‌اش در اعتقاد و عمل، در معرفت و تحقق می‌فهمید و به دنبال او تلاش می‌کرد. بنده از وقتی رفتم قم و شهید مفتاح را شناختم، که البته آن وقت ایشان جزو فضلا بودند، سال سی‌وهفت، من تازه از مشهد رفته بودم. یکی از چهره‌های فاضل و برجسته بود و یکی از روحانیون متجدد بود. یعنی جزو کسانی بود که معتقد بود، حوزه‌ی علمیه باید این حصار را که به دور خودش کشیده، باز کند. هم راه بدهد، هم راه بیاید، هم بر ابعاد بینش جهانی خودش بیفزاید، دنیا را بشناسد، دانش‌ها را، دانشمندان را، جریان‌ها را، مسائل سیاسی را، مسائل فرهنگی نوین را، چیزهایی را که در میان آنها دشمنی‌های ما و دشمنی‌های ما و دوستها و دوستی‌های ما را وجود دارند، اینها را بدانند.^۲

شهید مفتاح برای یافتن آفاق جدید زندگی در قرآن و اسلام مبارزه می‌کرد: [شهید مفتاح] معتقد به مبارزه بود. آن روزها هنوز مبارزه‌ی سیاسی قوی و عمیقی در حوزه نبود. و انقلاب و نهضت روحانیت هنوز شروع نشده بود، اما مبارزه‌ی برای گسترش فکر اسلامی و مبارزه برای پیدا کردن مفاهیم جدید در اسلام وجود داشت. مبارزه بود، این هم یک مبارزه بود. چون یک عده‌ای با همین هم مخالفت می‌کردند، چه در داخل حوزه‌ها و چه در بیرون از حوزه‌ها، واقعاً یکی از دشوارترین مبارزه‌ها همین بود که اسلام‌شناسان، آگاهان به معارف الهی و قرآنی گفتگو کنند تا آفاق جدید زندگی را، تا جهاد را، تا سیاست را، تا جامعه را، تا نظام اجتماعی را، تا انسان را و زندگی انسان را در قرآن و در اسلام پیدا کنند. و این چیزی بود که آن روز متخصصین فرهنگ دین و معرفت دینی به آن اهتمام زیادی نداشتند. یک عده‌ای تلاش می‌کردند و این افکار جدیدی را که در دنیای اسلام مطرح شده بود، آنها را یاد بگیرند و در قرآن جستجو کنند. و روابیح زندگی‌بخش قرآنی را درک کنند. یک عده‌ای با این مخالفت می‌کردند، هم در بیرون از حوزه‌ها، آن درس‌هایی که با بیداری روحانیت و بیداری پرچمداران

عضو شورای گسترش آموزش عالی کشور و عضو هیأت علمی دانشگاه تهران شد، و سرپرستی دانشکده الهیات دانشگاه تهران را به عهده گرفت. او برای حفاظت از دستاوردهای انقلاب با همکاری آیت الله مهدوی کنی و شهیدان بهشتی و مطهری طرح کمیته انقلاب اسلامی را ارائه نمود و خود مسئولیت کمیته منطقه ۴ تهران را عهده‌دار شد.

وحدت حوزه و دانشگاه: مفتاح بر این باور بود که اگر چه حوزه و دانشگاه هر یک اهداف، برنامه‌ها و کارکردهای خود را دارند ولی می‌توانند با نگرشی توأم با احترام و اعتماد متقابل، با یکدیگر ارتباط داشته باشند، و به جای نفی و طرد و نفرت و بدبینی، به درک متقابل که آکنده از روح اطمینان است اهتمام ورزند. هر دو نظام آموزشی می‌توانند تقویت کننده و تکمیل کننده هم باشند و لازمه تحقق این برنامه آن است که با یکدیگر رابطه علمی و آموزشی داشته باشند و در مباحث فکری و فرهنگی و رفع معضلات اجتماعی از پیش همفکری و هم اندیشی نمایند.

شهادت: گروهک فرقان کسانی چون مرتضی مطهری، حاج مهدی عراقی، قاسم اسلامی (۱۳۵۹ش) و محمد مفتاح را ترور کرد. برخی معتقدند مفتاح اجازه نداده بود فرقانی‌ها در مسجد قبا فعالیت کنند و از مفتاح کینه به دل گرفته بودند، نکته‌ای که فرزند او رد کرده است. شهید مفتاح در ۲۷ آذر سال ۱۳۵۸، ساعت نه صبح در دانشکده الهیات به دست سه نفر از اعضای گروهک فرقان ترور شد و در یکی از حجره‌های حرم حضرت معصومه سلام الله علیها دفن شد. امام خمینی با صدور پیامی شهادت او را تسلیت گفت.

روحانی؛ فداکار؛ روشنفکر

«مروری بر بیانات رهبر انقلاب درباره شهید مفتاح»^۱

از سال ۳۷ در قم با شهید مفتاح آشنا شدم: شهید مفتاح یکی از مظاهر آن فرهنگی بود که اسلام را در مرحله‌ی عمل، به فردها و زاویه‌ها و خلوت‌ها محدود نمی‌کرد و در مرحله‌ی

۱. بیانات در مراسم سالگرد شهادت دکتر مفتاح ۱۳۶۴/۰۹/۲۶





نشانه‌ی صداقت این دلها و زبانها و حقانیت این راه است.

شهید مفتاح از سخنرانان پرشور و روشنفکر در دوران مبارزات بود:

مرحوم مفتاح هنگامی که نهضت روحانیت و نهضت اسلامی شروع شد و مبارزات حادث روحانیت در سالهای چهل و یک، چهل و دو و بعد از آن یکی از روحانیون با نام و نشان که عملاً در صحنه‌های مبارزه بود و با سخنرانی و بیان حقایق تلاش خودش را به صورت خیلی قوی ابراز می‌کرد، مرحوم مفتاح بود. ایشان منبر گرم و گیرائی هم داشتند ظاهراً من ندیده بودم، آن وقتها مسافرت می‌کردم، آبادان می‌رفتم که جای حساسی بود و دستگاه هم روی آن جاها خیلی حساس بود و جاهای دیگر مسافرت می‌کردم، تهران هم که بودند یا می‌آمدند سخنرانی می‌کردند. یکی از آن گویندگان پرشور فاضل روشنفکر و آگاه به مسائل اسلام و انقلاب، یک چنین عنصری بود از ابعاد کار انقلابی و کار مبارزی.

شهید مفتاح با افکار ضداسلامی در دانشکده الهیات

مقابله می‌کرد: در دانشکده‌ی الهیات حضور این شهید عزیز [شهید مفتاح] در دوران اختناق یک حضور بسیار بابرکتی بود. هم از نظر رشد و اشاعه‌ی تفکرات اسلامی عمیق و جدید، هم از لحاظ مقابله‌ی با امواج خنثی‌سازی حرکت

دین و فقه مخالف بودند، هم در داخل حوزه‌ها، آن کسانی که دیدگاههای وسیعی آنچنانکه شایسته‌ی معرفت اسلامی بود نداشتند. پیشروان این حرکت، همین عده‌ی معدودی بودند که اسم آنها در صدر سلسله‌ی شهدای انقلاب ما هم به صورت افتخارآمیزی ثبت و ضبط است. البته علمای بزرگ اسلام و آگاهان از معارف عمیق اسلامی هیچ وقت غافل از معارف انسان‌ساز و جامعه‌ساز و جهان‌ساز اسلام نبودند.

شهید مفتاح از پیشروترین عناصر روشنفکری انقلابی

حوزه‌ها بود: حوزه‌ها علی‌رغم وجود یک چنین مشعلداران روشنگری‌ها و روشنفکرپه‌های اسلامی [مانند آیت‌الله بروجردی، علامه طباطبایی، امام خمینی و...] در آن سطحی و حدی که مناسب زمان بود در زمینه‌های روشنفکری واقعاً نبودند. یک عده‌ای بودند افراد فاضل، مؤمن، روشن‌بین، آگاه، جوان، فعال، نترس، با محرومیت‌های خاص حوزه بساز و از خیلی چیزها پرهیزکن که خیلی‌ها پرهیز می‌کردند. و اینها در حقیقت پیشروان حقیقی حرکت فکری جدید حوزه‌اند. این شهدای عزیز که ما از اول انقلاب تا حالا داریم جزو اینها نیستند. مرحوم شهید مفتاح از این جمله است، شگفتا که پیشروترین عناصر روشنفکری انقلابی حوزه‌ها اولین شهدای هنگام به ثمر رسیدن این انقلاب را هم تشکیل دادند و این



دانشکده‌ی الهیات، در خود این دانشکده یک امواج ضد اسلامی وجود داشت. شاید به عمد مراکز فکری ضد اسلامی در این جا کاشته شده بود، به وجود آورده شده بود. برای این که از داخل خود دانشکده‌ی الهیات که دانشکده‌ای برای ساختن عالم ضد الهی یا لاقفل کم اعتقاد به الهیات بیرون بیاید، اینکار شده بود و وجود داشت. بنده همان وقت هم باور نمی‌کردم که حضور بعضی از اساتیدی که جزو پایگاههای الحاد، از لحاظ فکری شمرده می‌شدند در دانشکده‌ی الهیات یک چیز تصادفی باشد. به نظر من یک چیز تعمدی می‌آمد. و این یک واقعیتی بود که آن روز وجود داشت.

شهید مفتاح مقابل اهانت برخی اساتید به مسائل

اعتقادی اسلام برخورد شدید می‌کرد: مرحوم شهید مفتاح و همچنین شهید مطهری جزو کسانی بودند که ملجاً و ملاز جوانهای دانشجوی مسلمان بودند. آن کسانی که می‌خواستند واقعاً اسلامی باشند، اسلامی بیاندیشند، اسلام را یاد بگیرند، الهیات را بفهمند، و آن چیزی که فرض می‌شد که دانشکده‌ی الهیات برای آن بوجود آمده، آن بشوند، این دو شهید عزیز سالیان متمادی این جا ملجاً بودند، و تحرک داشتند، و مخصوصاً مرحوم شهید مفتاح خیلی هم بی‌پروا که مرحوم مطهری برای من نقل می‌کردند از برخورد شدید ستیزه‌آمیز بعضی از اساتید با ایشان و ایشان با بعضی از اساتید این جا به مناسبت همین مسائل بنیانی فکری و اعتقادی و این که این جا اهانت می‌شد به بعضی از مقدسات حتی بوسیله‌ی همان کسانی که به گمان من تعمّد بود در گذاشتن اینها، و این شهید عزیز بی‌مهابا و بدون رعایت بعضی از ملاحظات و با کنار گذاشتن آن متانت ظاهری‌ای که یک استاد برای خودش قائل است، برخورد کرده بود و در مقابل آن مسائل ایستاده بود. یک چنین شخصیت انصافاً همه‌جانبه‌ای بود، این عزیز بزرگوارمان.

هفته‌ی «وحدت حوزه و دانشگاه» یکی از برکات شهادت

شهید مفتاح است: شهید مفتاح کم‌نمود و کم‌تظاهر اما

پرحضور و پرتحرک بود. اسمش کمتر برده می‌شد اما آثارش خیلی جاها بود. یکی از آنها دانشگاه بود و یکی از آنها حوزه. آنها که یاد آن عزیز را گرامی داشتند و با او انس گرفتند می‌دانند که حضور شهید مفتاح در سالهای تاریک اختناق در پایگاههای مقاومت و معرفت و فرهنگ انقلابی، یعنی مساجد، یک حضور نمایان و کم‌نظیر بود، هر جا او بود پایگاه بود. همان وقتها مسجد قبا معروف بود، مسجد جاوید معروف بود، که آثار شهید مفتاح بود. اسم خود این عزیز کمتر آورده می‌شد. با این که آنها از برکات او بودند. حالا هم همانجور است، هفته‌ی «وحدت حوزه و دانشگاه» معروف است. مفتاح لایلای یادهای این هفته گم می‌شود، یادش فراموش می‌شود. این جزو افتخارات اوست که آثارش از اظهاراتش از منیت‌هایش همیشه بیشتر و مشهودتر بوده است.^۳

شهید مفتاح حلقه وصلی میان دانشجویان و روحانیون

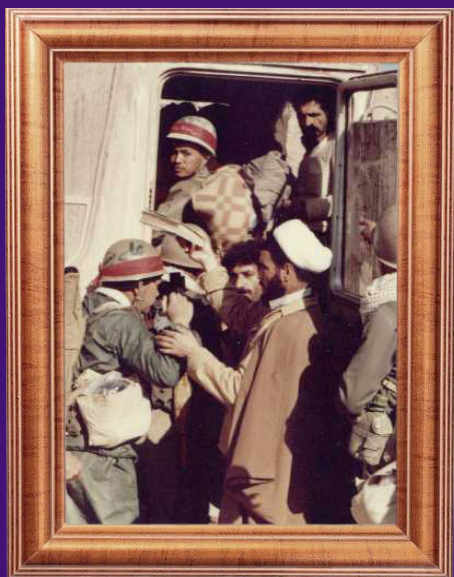
بود: مرحوم شهید مفتاح علاوه بر این که یک روحانی برجسته و فداکار و روشنفکر و آشنای به نیاز زمان بود، خصوصیتی داشت که در تعداد معدودی از فضایی آن زمان این خصوصیت دیده میشد. آن، قدرت ارتباطگیری با نسل جوان و دانشجویان و کسانی بود که مایل بودند پیام دین را با زبان روز از یک روحانی و یک عالم به دین بشنوند. لذا هم در دوران قبل از انقلاب و هم بعد از پیروزی انقلاب، میدان کار این مرد روحانی بزرگوار، غالباً منطقه جوانان - بخصوص دانشجویان - بود؛ هم در مساجدی که ایشان حضور پیدا میکرد و هم در سخنرانیهایی که در محیط کار و شغل معمولی خود داشت. تصادفی هم نیست که روز اتحاد دانشجو و روحانی، یا حوزه و دانشگاه، روز شهادت ایشان قرار داده شد؛ چون انصافاً حلقه وصلی بود که متناسب با چنین خصوصیتی مینمود. خدای متعال پاداش این شهید عزیز را داد، و آن شهادت بود. شهادت پاداش بزرگ و اجر عظیمی است و خدای متعال بندگان صالح خود - از جمله این بنده صالح - را از این اجر محروم نکرد. امیدواریم که درجاتش روز به روز عالی باشد.^۴

۳. بیانات در مراسم سالگرد شهادت دکتر مفتاح ۱۳۶۴/۰۹/۲۶

۴. بیانات در خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۷۸/۰۹/۲۶

۵. منبع: دفتر حفظ و نشر آثار رهبر معظم انقلاب / ویکی فقه ۷۶





سازان حماسه

معرفی کتاب «پاسیاد پسر خاک» : نیم‌نگاهی به زندگانی

روحانی آزاده حجت الاسلام علی اکبر ابوترابی فرد

۷۸

معرفی کتاب «ستاره ای که ماه شد» : نیم‌نگاهی به

زندگانی سیدشهادی مقاومت شهید سید حسن نصرالله

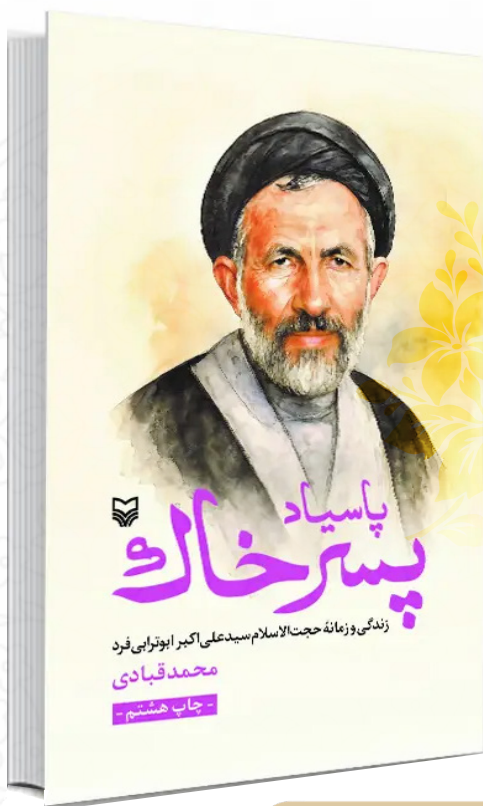
۸۴

نگار خانه نقش روحانیت : نمایش تصویری از

فداکاری‌های روحانیون در تاریخ انقلاب اسلامی

۸۹





کتاب پاسیاد پسر خاک



نیم‌نگاهی به زندگانی روحانی آزاده حجت الاسلام و المسلمین علی اکبر ابوترابی فرد

• مؤلف: محمد قبادی • ناشر: سوره مهر • سال چاپ: ۱۳۹۵ • تعداد صفحات: ۴۶۵

توضیح کتاب: کتاب «پاسیاد پسر خاک» روایتگر زندگی و مجاهدت‌های شهید حجت‌الاسلام سیدعلی اکبر ابوترابی فرد است؛ روحانی مبارزی که ۱۰ سال اسارت در اردوگاه‌های حزب بعث را با مرارت‌های فراوان تحمل کرد و در این سال‌ها تکیه‌گاه و سنگ صبور دوستان و هم‌بندان خود بود. به همین دلیل لقب «سیدالاسرا» را از یارانش گرفت.

کتاب در بخش اول، ما را می‌برد به سال‌های کودکی و نوجوانی شهید ابوترابی. او در خانواده‌ای روحانی در قزوین به دنیا آمد، طلبگی را برگزید و هم‌زمان با درس خواندن، پایش به میدان مبارزه باز شد. ارتباط نزدیک با شهید اندرزگو، فعالیت‌های سیاسی و حضور در جریان‌های پیش از انقلاب، همه بخشی از هویتی را شکل داد که بعدها در سال‌های سخت به کار آمد.



جنگ و اسارت؛ مدرسه صبر

بخش دوم کتاب، اوج روایت است؛ حضور ابوترابی در جبهه، همراهی با شهید چمران و بعد هم اسارت طولانی‌اش در اردوگاه‌های رژیم بعث، اینجا جایی است که لقب «سنگ صبور آزادگان» معنا پیدا می‌کند.

کتاب پر است از روایت‌های جزئی و انسانی؛ از کلاس‌های قرآن که ابوترابی در اسارت برگزار می‌کرد، نا تلاشش برای حل اختلاف میان اسرا، یا حتی مهربانی‌های کوچکش که امید را زنده نگه می‌داشت. روایت‌هایی که نشان می‌دهد او فقط یک روحانی یا فرمانده نبود؛ او یک انسان بود که در سخت‌ترین شرایط، توانست چراغی برای دیگران باشد.

یکی از نقاط قوت کتاب همین جاست؛ نشان دادن بُعد انسانی و روزمره شخصیت. ابوترابی نه یک چهره اسطوره‌ای دور از دسترس، بلکه انسانی است با لبخند، سکوت، شوخ‌طبعی و البته صبر بی‌پایان.

تحلیلی بر کتاب؛ قوت‌ها و ضعف‌ها

حالا بیاییم خود کتاب را دقیق‌تر ببینیم. «پاسیاد پسر خاک» نه یک زندگی‌نامه خشک و رسمی است، نه یک خاطره‌نگاری صرف. محمد قبادی در نگارش اثر، ترکیبی از منابع مکتوب، اسناد تاریخی و خاطرات شفاهی را کنار هم گذاشته. همین تلفیق باعث شده متن هم غنای پژوهشی داشته باشد، هم گرمای روایت داستانی.

زبان و لحن کتاب ساده و روان است. نویسنده کوشیده متن را طوری بنویسد که نسل جوان هم بتوانند با آن ارتباط بگیرند. گاهی گفت‌وگوها و خاطرات، حال و هوای داستانی پیدا می‌کنند و خواننده را درگیر می‌سازند. این نقطه قوت مهمی است، چون بسیاری از کتاب‌های حوزه ادبیات مقاومت، به دلیل زبان سنگین یا خشک، مخاطب عام را از دست می‌دهند.

ساختار کتاب دو بخشی است؛ زندگی پیش از انقلاب و زندگی پس از آن. این تقسیم‌بندی کمک می‌کند تا مسیر زندگی ابوترابی مثل یک قوس کامل دیده شود؛ شروع، اوج و جمع‌بندی. با این حال، گاهی در بخش دوم، به دلیل حجم زیاد خاطرات و روایت‌های پراکنده، خط اصلی زندگی‌نامه

کمی کم‌رنگ می‌شود. خواننده ممکن است بین جزئیات گم شود. این نقطه ضعفی است که البته در کتاب‌های مبتنی بر خاطرات شفاهی رایج است.

وجه تمایز کتاب تمرکز بر شخصیت‌پردازی است. ابوترابی در این اثر فقط یک مبارز یا سیاستمدار نیست؛ او انسانی است با ویژگی‌های ملموس. روایت‌هایی از فروتنی‌اش، شوخ‌طبعی‌اش یا حتی سکوت‌هایش، باعث می‌شود خواننده حس کند با یک انسان واقعی طرف است، نه با یک قهرمان دست‌نیافتنی.

تقریظ رهبر انقلاب؛ مهر تأیید بر روایت درست

وقتی رهبر انقلاب در تقریظ خود نوشتند که زندگی ابوترابی «پرحادثه و درس‌آموز» بوده و او را در شمار «شهیدان عالی‌مقام» دانستند، در واقع هم شخصیت ابوترابی را ستودند و هم به شیوه روایت کتاب اعتبار بخشیدند. جمله‌ای که شاید خلاصه ارزش کتاب باشد، این است: «این کتاب بسیار خوب و هنرمندانه تنظیم شده است.»

این تقریظ، نه تنها ستایش یک فرد، که تأکیدی است بر اهمیت ادبیات مقاومت. آثاری از این دست، به قول ایشان، میراثی هستند که باید برای نسل‌های بعدی حفظ شوند.

متن تقریظ رهبر انقلاب بر این کتاب به شرح زیر است:

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگی این مجاهد فی سبیل الله در شمار پرحادثه‌ترین و درس‌آموزترین زندگی‌ها و حَقّاً کم‌نظیر است.

اول بار او را در سال‌های اول دهه‌ی پنجاه در منزل خودمان در مشهد زیارت کردم. شهید اندرگرو او را آورده بود و به او ابراز اعتماد کرد. پرسیدم: شما با آقای آقاسیدعباس قزوینی که از آشنایان ما در قم بود نسبتی دارید؟ گفت: پسر اویم. پس از آن یک‌بار در همان سال‌ها او را در جلو زندان اوین دیدم و یک‌بار در جمع نیروهای اعزامی قزوین در ستاد جنگ‌های نامنظم. و پس از بازگشت از اسارت، چند سال با ایشان همکاری نزدیک داشتیم. ولی این حجم و کیفیت مجاهدت عالی را هیچ‌کس نمی‌توانست از ظاهر فروتن و کنوم او حدس بزند.





مردم خودشان میدانند...

من خدمتشان رسیدم و عرض کردم آقا (امام خمینی رحمت الله علیه) شما با خبرهایی که پی در پی از تهران رسیده مطمئن نشده اید که امشب رژیم شاه شما را دستگیر میکند؟ فرمودند بله یقین دارم. عرض کردم حالا که یقین دارید پس اجازه دهید محل استراحتتان را تغییر بدهیم فرمودند به این مسئله یقین پیدا کردم ولی ما هم تصمیم خودمان را گرفته ایم و قدمی را که در این راه برداشته ایم تا آخرین لحظه حیات ادامه خواهیم داد. بعد از دستگیری اگر زنده بودیم به راه خودمان ادامه میدهیم و اگر به شهادت رسیدیم مردم خودشان میدانند. بعد از آن دیگر تکلیف بر عهده خود مردم است. صفحه ۲۲

حاج آقا از دو چیز خیلی وحشت داشت؛ حب ریاست و

حب دنیا؛ حاج آقا رئیس شورای شهر بود و یک روز ندیدیم که ایشان پشت میز بنشینند. ما یک روز تمام نیروها را در اتاق شورای شهر جمع کردیم تا تمام صندلیها را اشغال کنند و وقتی حاج آقا تشریف آورد پشت میز بنشینند. وقتی حاج آقا آمد همه بلند شدند سلام کردند و بر جای خود نشستند و فقط یک صندلی آن هم پشت میز خالی ماند که جای ایشان بود اما ایشان صندلی را از پشت میز به کنار در ورودی

رحمت و رضوان الهی بر او، نمی توانم تردید کنم در اینکه او در شمار شهیدان عالی مقام است. این کتاب بسیار خوب و هنرمندانه تنظیم شده است. دست نویسندۀ درد نکند.

بریده ای از کتاب پاسیاد پسر خاک

نان سنگک نسبه ای

فقط نان سنگک میخوردیم! سید علی اکبر پس از این عهد لباس روحانیت پوشید اما روزهای سختی را پشت سر گذاشت. مدت زیادی در مشهد فقط نان سنگک میخریدم و توی خانه خشک میکردم فقط نان سنگک میخوردم چون شهریه ما خیلی ناچیز بود و برای چیز دیگری پول باقی نمی ماند. چندی از یک نانوائی سنگکی نسبه نان خریدم به این فکر بودم که تا این بنده خدا از دادن نان سنگک نسبه امتناع نورزیده خرید نان را قطع کنم. الحمد لله همین تصمیم را گرفتم و نان سنگک نسبه نخریدم چند روز بعد نانوا در حال عبور از خیابان با من برخورد کرد و خیلی گرم احوالپرسی و دیدن کرد گفت چند روز است که میخواستم شما را ببینم اما شما را نمیشناختم برای شما از تهران یک حواله پول رسیده است. از آن به بعد دیگر به جایی نرسید که ما بخواهیم نسبه بگیریم. به هر حال حضرت این عنایت را داشتند. صفحه ۲۲



آورد و آنجا نشست. حاج آقا از دو چیز خیلی وحشت داشت؛ حب ریاست و حب دنیا. صفحه ۱۳۳

پوشیدن لباس روحانیت زیر قبه امام رضا علیه السلام

خدمت مرحوم حاج شیخ مجتبی رسیدم و عرض کردم بنده لباس و عمامه ای تهیه کرده ام و آورده ام خدمت حضرت عالی. ایشان فرمودند «پیشنهاد من این است که شما بروید در حرم مطهر امام رضا علیه السلام و همان جا در زیر قبه و بارگاه قدسی و ملکوتی آقا، خودتان معمم شوید. در جوار قدسی و ملکوتی آقا من این اجازه را به خودم نمیدهم که بخواهم کسی را معمم کنم.» راهی حرم شدم و با حضرت رضا علیه السلام پیمان و عهدی بستم و به ایشان عرضه داشتم: «آقا چیزی بر شما پوشیده و مخفی نیست. آن بزرگواری که به من پیشنهاد میدادند برای تحصیل به آلمان بروم، از روی دلسوزی بود تا بنده محتاج کسی نشوم. ولی بنده امروز در محضر مبارک شما این عهد و پیمان را با خدا مبیندم که از نظر مالی از هیچ احدی کمک نگیرم حتی پدرم و اگر مشکل مالی هم پیدا کردم به خوردن علف بیابان اکتفا کنم ولی رو به کسی نزنم. از شما هم میخواهم عنایتی بفرمایید که با این مشکل کمتر مواجه و روبه روشوم.»

بازداشت در مرز خسروی با چمدان پر از اعلامیه

شناختی که حاج آقا مصطفی خمینی از ابوترابی داشت سبب شد مأموریتی سنگین بر عهده او گذارد. سال ۱۳۴۹ سید علی اکبر توسط حاج آقا مصطفی به حجت الاسلام دعایی معرفی شد تا پیام امام خمینی را به ایران برساند و او این مأموریت را با تمام خطرات احتمالی بر عهده گرفت. حجت الاسلام اسماعیل فردوسی پور و دوستانش دو چمدان تهیه کردند و پس از پاره کردن آستری چمدانها و جاسازی اعلامیه ها در آنها، یک چمدان را به ابوترابی سپردند. ابوترابی در مرداد ۱۳۴۹ به همراه همسر و فرزند یکسال و نیمه اش و چمدان جاسازی شده راهی ایران شد اما چند روز قبل از ورود او به

مرز خسروی، رابطی که قرار بود تعداد دیگری از این اعلامیه ها را با چمدان دیگر منتقل کند، دستگیر شده بود، ساواک در مرز منتظر چمدان دوم بودند و ابوترابی را دستگیر کردند.

وقتی پلیس جلوی ماشین ابوترابی و اندرگوز را گرفت

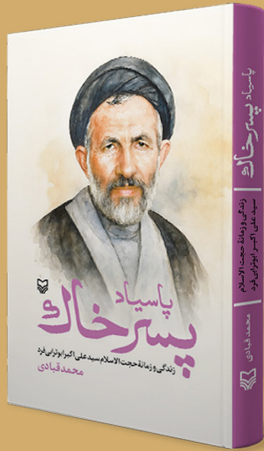
یک وقت در خیابان ری با اندرگوز سوار ماشین بودیم معمولاً وقتی که ایشان در ماشین بود من لباس روحانیت را در می آوردم. به محض اینکه حرکت کردیم یک ماشین کلاتری و مأمورین گشتی کمیته مشترک ضد خراب کاری پیچید جلوی ماشین ما و راه را بست. یک نفر مأمور پیاده شد آمد طرف من که راننده بودم. شیشه باز بود، دستش را آورد پشت گردن مرا محکم گرفت. هر کس به جای اندرگوز بود از آن طرف فرار میکرد. من (هم) به دام پلیس می افتادم. همین طور که پلیس پشت گردن مرا گرفته بود ایشان به چشم من زل زده بود توی چشمهای من نگاه میکرد که ببیند تغییر قیافه میدهم و حالتی عوض میشود یا نه؟ با کمال آرامش سرجایش نشسته بود بدون اینکه دستپاچه بشود یا به پلیس التماس کند. هیچ نگفت. مثل اینکه هیچ ندیده است. پلیس یک مرتبه نگاهش افتاد به عمامه و عبای من که روی صندلی عقب بود، خیال کرد اشتباه کرده است به من گفت آقا خیلی معذرت میخواهم می بخشید. اشتباه کردم. من هم به آنها گفتم شما وظیفه تان را انجام دادید ما از شما تشکر میکنیم. پلیس رفت و ما حرکت کردیم. من دائم در تعجب این بودم که چرا اندرگوز از ماشین پیاده نشد و فرار نکرد. اگر فرار میکرد من گله ای نداشتم حتی خوشحال میشدم برای اینکه یا من فدای ایشان میشدم و یا نمی شدم بر فرض هم که فدای ایشان میشدم هیچ مسئله ای نبود و اگر هم نمیشدم خوب من جان به سلامت برده بودم ولی اگر ایشان گیر می افتاد هر دوی ما از بین می رفتیم و این برای من خیلی سخت بود. رفتیم به فکر که چه شد فرار نکرد؟ و این چه روحیه و قدرتی است که او دارد؟ بعد که رد شدیم گفت: من در آن حالت متوسل به امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف شده بودم.^۱

۱. منبع: کتاب «پاسیاد پسر خاک»



تقریظ حضرت آیت الله العظمی خامنه‌ای بر کتاب «پاسیاد پسر خاک»

بسم الله الرحمن الرحيم



زندگی این مجاهد غیبریه در شمار هر قدرترین و درازترین
زندگیها و حقا کم نظیر است. اول بار اوده در سال اول دهه پنجاه
منزل خودمان در مشهد زیارت کردم. شهید اندرزگو او را آورده بود و به او ابراز اعتماد
کرد. پرسیدم شما با آقای آقاسیدعباس قزوینی که از آشنایان مادر قم بود نسبتی دارید؟ گفت پسر اویم. پس از آن
یکبار در همان سالها او را در جلوزندان اوین دیدم و یکبار در جمع نیروهای اعزامی قزوین در ستاد جنگهای نامنظم.
و پس از بازگشت از اسارت چند سال با ایشان همکاری نزدیک داشتیم. ولی این حجم و کیفیت مجاهدت عالی را
هیچکس نمیتوانست از ظاهر فروتن و کتوم او حدس بزند. رحمت و رضوان الهی بر او. نمیتوانم تردید کنم در اینکه
او در شمار شهیدان عالی مقام است. این کتاب بسیار خوب و هنرمندانه تنظیم شده است. دست نویسنده درد نکند.

بسم الله الرحمن الرحيم

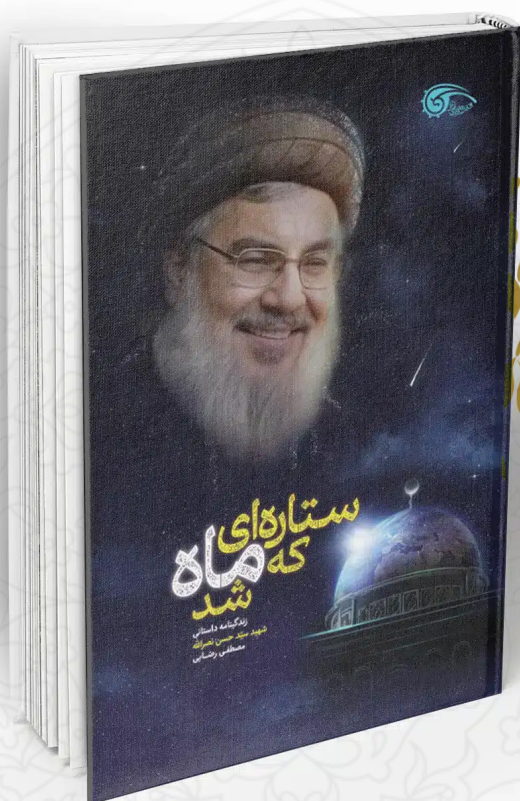
بسم الله الرحمن الرحيم

زندگی این مجاهد فی سبیل الله در شمار پرحادثه ترین و درس آموزترین زندگیها و حقا کم نظیر است. اول بار او را
در سالهای اول دهه ی پنجاه در منزل خودمان در مشهد زیارت کردم. شهید اندرزگو او را آورده بود و به او ابراز اعتماد
کرد. پرسیدم شما با آقای آقاسیدعباس قزوینی که از آشنایان مادر قم بود نسبتی دارید؟ گفت پسر اویم. پس از آن
یکبار در همان سالها او را در جلوزندان اوین دیدم و یکبار در جمع نیروهای اعزامی قزوین در ستاد جنگهای نامنظم.
و پس از بازگشت از اسارت چند سال با ایشان همکاری نزدیک داشتیم. ولی این حجم و کیفیت مجاهدت عالی را
هیچکس نمیتوانست از ظاهر فروتن و کتوم او حدس بزند. رحمت و رضوان الهی بر او. نمیتوانم تردید کنم در اینکه
او در شمار شهیدان عالی مقام است. این کتاب بسیار خوب و هنرمندانه تنظیم شده است. دست نویسنده درد نکند.

بهمین ۸۸







معرفی کتاب ستاره ای که ماه شد



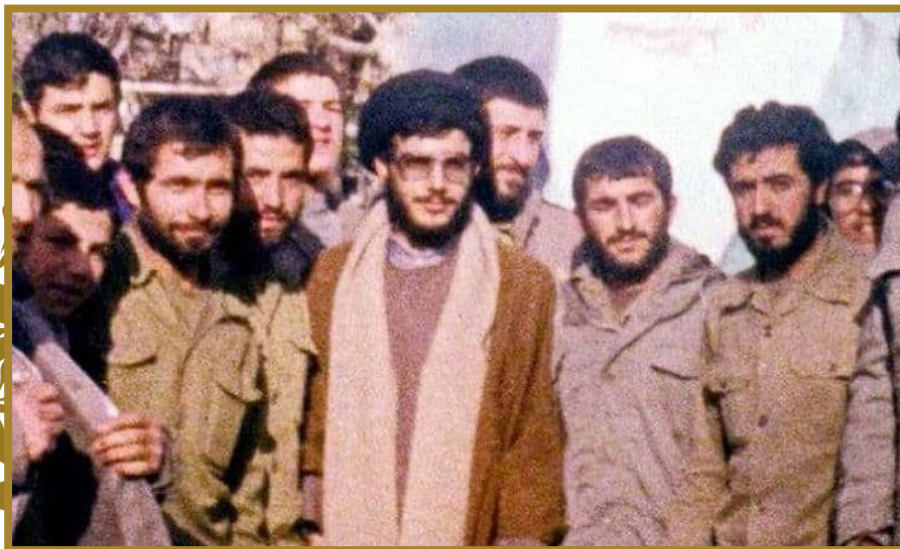
نیم‌نگاهی به زندگانی سید شهدای مقاومت سید حسن نصرالله

• مؤلف: مصطفی رضایی • ناشر: معارف • سال چاپ: ۱۴۰۳ • تعداد صفحات: ۱۸۴

توضیح کتاب: کتاب ستاره ای که ماه شد نوشته مصطفی رضایی و ویراسته «فهیمة پوریا» است که نشر معارف آن را منتشر کرده است. اثر حاضر که در دسته ادبیات داستانی معاصر ایران قرار گرفته، داستانی با اقتباس از زندگی «سید حسن نصرالله» است. نویسنده در این داستان از دغدغه‌ها و بحران‌هایی که در زندگی دیرکل «حزب الله لبنان» بوده، سخن گفته است.

کتاب «ستاره ای که ماه شد» که در سال ۱۴۰۳ منتشر شده، کوشیده است ابعاد سیاسی و اجتماعی این شخصیت را به تصویر بکشد و از لایه‌های عمیق‌تر روح او پرده برمی‌دارد. «مصطفی رضایی» در هر برشی از این روایت با استفاده از فضا سازی‌های زنده و شخصیت‌پردازی‌های عمیق، لحظات حساس و سرنوشت‌ساز زندگی «سید حسن نصرالله» را بازآفرینی کرده است. هر قسمت از داستان همچون قطعه‌ای از پازل تاریخ





داره. چند ماهه هر روز از ایشون حرف می‌زنی بجنب تا دیر نشده!«
نیرویی عجیب مرا از جا بلند کرد. متوجه نشدم چطور عمامه‌ام را روی سر گذاشتم و چه لباسی پوشیدم. کوجه‌ها را یک‌به‌یک طی کردیم تا به بیابانی بزرگ رسیدیم. تا چشم کار می‌کرد، تپه‌های شنی و خاک‌های نرم بود. از خودم پرسیدم: سخنرانی‌های امام توی بیروته و ماتوی بیروت بیابون نداریم. پس اینجا کجاس؟!...

ضُرِبَتْ عَلَيْهِمُ الذَّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ

تانکهای پیشرفته مرکاوا در حال عقب نشینی بودند و یگانهای رزمی تیپ گولانی ورزیده‌ترین نیروهای ارتش، اسرائیل و تجهیزات سبک و سنگین از جنوب لبنان به شمال اسرائیل باز می‌گشتند گرد و غباری به هوا برخاسته بود. من بی‌رمق در سایه یکی از تانکها نشسته بودم و بی‌حوصله به اطرافم نگاه می‌کردم یکی از دوستانم در یگان ۶۶۹ با نیشخندی از کنارم عبور کرد و با صدای بلند گفت هی، دَنی چرا مثل مادر مرده‌ها زانوی غم بغل کردی؟ پا شو برگردیم خونه‌هامون خوشحال نیستی از دست نیروهای حزب الله با دست و پای سالم داری برمیگردی خونه‌ت؟ من که حسابی کوکم و دارم برای برگشتن ثانیه شماری می‌کنم. دستت و بده به من. شانس نداری یه باره یه تیری می‌آد میخوره بهت و همین جا کنار مرکاوا جوون مرگ می‌شی!«

به‌شکلی مستقل اما همزمان منسجم، مسیر تحول این چهره را به شما نشان داده است. این کتاب با ۵۰۰ برش داستانی و از زبان ۵۰۰ راوی مختلف، به بررسی شخصیت یادشده و تأثیر «حزب الله لبنان» بر منطقه و محور مقاومت پرداخته است. نویسنده سعی کرده است یک پازل منسجم از شخصیت او و تأثیراتش بر منطقه و جهان اسلام ارائه دهد. داستان از نوجوانی نصرالله آغاز شده و تا زمان درگذشت او پیش می‌رود؛ درحالی‌که چالش‌های زندگی، پذیرش دبیرکلی حزب الله و مدیریت ۳۰ ساله او نیز بررسی شده است. نویسنده در این اثر با بهره‌گیری از روایات مستند و عناصری داستانی تلاش کرده تا اثری خوش‌خوان و معتبر از این شخصیت ایجاد کند؛ همچنین ویژگی‌های اخلاقی و تأثیرات شخصیت‌های مختلف نظیر امام خمینی (رحمت الله علیه)، امام موسی صدر و قاسم سلیمانی بر زندگی سید حسن نصرالله در این کتاب برجسته شده است.

بخشی از کتاب ستاره‌ای که ماه شد

سراسیمه وارد حجره شد. مستقیم سراغ من آمد و دستم را گرفت: «سید، بلند شو بریم!»
با تعجب پرسیدم: «کجا رفیق؟!»
نفس نفس زنان ادامه داد: «پا شو بریم. امام موسی صدر سخنرانی



مروری تحلیلی بر کتاب «ستاره‌ای که ماه شد»

تاریخ وقتی در قاب داستان قرار می‌گیرد، با احساس و همدلی همراه می‌شود. کتاب «ستاره‌ای که ماه شد» چنین روایتی از زندگی شهید سیدحسن نصرالله ارائه می‌دهد. این اثر، مبارزات و ایمان او را به تصویر کشیده است. هر فصل کتاب با آیاتی از قرآن آغاز می‌شود و لحن معنوی روایت را پرننگ‌تر می‌سازد. نویسنده تلاش کرده ابعاد انسانی، اجتماعی و سیاسی این رهبر مقاومت را نشان دهد. وقتی از بازنمایی شخصیت‌های تاریخی سخن می‌گوییم، یکی از چالش‌ها این است که تاریخ معمولاً خشک، گزارشی و پر از داده‌های خام است. درحالی‌که فرم داستانی می‌تواند همان داده‌ها را جان ببخشد و خواننده را به تجربه‌ای عاطفی و عمیق‌تر از شخصیت نزدیک کند. می‌توان این برتری را از چند زاویه شرح داد:

۱. تاریخ اغلب با تاریخ‌نگاری رسمی و گزارش‌گونه ثبت می‌شود؛ تاریخ تولد، وقایع مهم، تصمیم‌ها، پیروزی‌ها و شکست‌ها. اما فرم داستانی می‌تواند این داده‌های خام را به صحنه‌های زنده و ملموس تبدیل کند. خواننده به جای خواندن جمله‌ای مثل «او در فلان سال تبعید شد»، خود را در فضای تبعید، با حس تنهایی و فشار روانی شخصیت، همراه می‌بیند.

۲. داستان اجازه می‌دهد مخاطب نه فقط بفهمد شخصیت چه کرده، بلکه حس کند او چه کشیده است. این تجربه زیسته، همدلی و نزدیکی عاطفی ایجاد می‌کند و باعث می‌شود شخصیت تاریخی از یک نام خشک در کتاب‌ها به یک انسان با احساسات، ترس‌ها، امیدها و انتخاب‌های دشوار تبدیل شود.

۳. در روایت‌های تاریخی رسمی، معمولاً چهره‌ها یا قهرمان‌اند یا ضدقهرمان. اما فرم داستانی امکان می‌دهد که تناقض‌ها، ضعف‌ها، تردیدها و حتی شکست‌های کوچک هم بازنمایی شوند. این چندبعدی بودن، شخصیت تاریخی را واقعی‌تر و انسانی‌تر جلوه می‌دهد.

۴. آنچه در قالب یک گزارش تاریخی خوانده می‌شود، ممکن است زود فراموش شود. اما وقتی آن واقعه در قالب داستان بازنمایی گردد، با جزئیات، صحنه‌پردازی و دیالوگ، در ذهن خواننده حک می‌شود. داستان به حافظه نفوذ می‌کند و اثر آن ماندگارتر است.

۵. فرم داستانی، فاصله خشک تاریخی را می‌شکند. مخاطب امروز می‌تواند با شخصیت دیروز احساس نزدیکی کند؛ چراکه داستان او را در موقعیت‌های انسانی آشنا (ترس، امید، آرزو، دلهره، ایستادگی) قرار می‌دهد. در این حالت، شخصیت تاریخی نه فقط یک فرد دوردست، بلکه الگویی زنده و الهام‌بخش می‌شود.

۶. برتری فرم داستانی در بازنمایی شخصیت‌های تاریخی در این است که به جای ارائه «نام‌ها و تاریخ‌ها»، زندگی و تجربه‌ها را عرضه می‌کند. خواننده نه فقط می‌خواند که شخصیت چه کرده است، بلکه با او زندگی می‌کند، می‌ترسد، امیدوار می‌شود و تصمیم می‌گیرد. به همین دلیل، داستان می‌تواند پلی باشد میان تاریخ و انسان معاصر؛ پلی که باعث می‌شود شخصیت‌های تاریخی از دل کتاب‌ها بیرون بیایند و در ذهن و دل مخاطب امروز دوباره زنده شوند.

۷. کتاب «ستاره‌ای که ماه شد» با ساختاری داستانی زندگی مجاهد شهید، سیدحسن نصرالله را روایت می‌کند. این اثر که توسط مصطفی رضایی نوشته و به وسیله نشر معارف منتشر شده، تاریخ مبارزات و آرمان‌های این شخصیت را به تصویر می‌کشد و با تکیه بر مستندات معتبر و واقعی، نه تنها جنبه‌های سیاسی و اجتماعی شخصیت سیدحسن نصرالله را بررسی می‌کند، بلکه به عمق روح و ایمان او نیز می‌پردازد. نویسنده با دقت و ظرافت، ابعاد مختلف زندگی او را در قالب داستانی جذاب و قابل فهم به خواننده ارائه می‌دهد.

۸. روایت کتاب با رویایی آغاز می‌شود که شهید سیدحسن نصرالله در آن، شهادت امام موسی صدر را می‌بیند. این رویا که از منابع معتبر منتشر شده، یکی از نقاط مهم داستان است. امام موسی صدر از تأثیرگذارترین شخصیت‌ها بر شهید سیدحسن نصرالله بود. در آن رویا، سیدحسن تصمیم به انتقام می‌گیرد و در ادامه، وارد حوزه نجف شده و با طلبه‌ای همراه می‌شود. این رویا، نقطه آغاز کتاب است که در عین حال، به سرنوشت آینده او نیز اشاره دارد.

۹. در فصل چهل و نهم، ما شاهد وضو گرفتن سیدحسن و حمله هوایی جنگنده‌های اسرائیلی به ضاحیه هستیم که سرانجام به

نصرالله و تأثیر حزب الله لبنان در منطقه و محور مقاومت است. هرچند قالب اثر داستان است، اما روایت‌ها مستند است، در واقع نویسنده با بهره‌گیری از عناصر داستانی، روایتی مستند و در عین حال خوشخوان از زندگی این شهید ارائه داده است.

مزیت روایت پازلی در پرداخت شخصیت تاریخی

* پرهیز از کلیشه و خطی بودن: زندگی شخصیت‌های مهم معمولاً پر از پیچیدگی، تضاد و لایه‌های متعدد است. روایت پازلی کمک می‌کند که این چندلایگی به جای یک خط مستقیم، در قالب قطعات متنوع آشکار شود.

* درگیر کردن ذهن خواننده: خواننده باید هر قطعه را مثل بخشی از یک جورچین کنار قطعات دیگر بگذارد تا تصویر بزرگ‌تری شکل بگیرد. این فرایند مشارکتی، تجربه خواندن را جذاب می‌کند. * انعکاس واقعیت تاریخی: زندگی واقعی کمتر شبیه به داستانی خطی و بیشتر شبیه به مجموعه‌ای از لحظات، تصمیم‌ها، شکست‌ها و موفقیت‌های پراکنده است. ساختار پازلی به این حقیقت نزدیک‌تر است.

* نمایش زوایای مختلف: هر قطعه می‌تواند از زاویه خاصی (یک واقعه، یک سخن، یک برخورد اجتماعی، یک روایت دیگران) شخصیت را روشن کند و در مجموع، تصویر چندبُعدی‌تری بسازد.

چرا این ساختار مانع از تبدیل شدن کتاب به رمان است؟

* تمرکز بر واقعیت و اسناد: برخلاف رمان که معمولاً بر تخیل، روایت‌پردازی و پیوستگی داستانی تکیه دارد، ساختار پازلی می‌تواند بر مبنای سخنرانی‌ها، خاطرات، اسناد تاریخی یا روایت‌های واقعی بنا شود.

* عدم وجود خط داستانی ساختگی: در رمان، نویسنده برای جذابیت بیشتر معمولاً فراز و فرودها را می‌سازد یا پیرنگ می‌کند. در روایت پازلی، هر قطعه به صورت مستقل و مستند ارائه می‌شود و کار خواننده این است که پیوند آن‌ها را کشف کند. * مرز روشن با ادبیات داستانی: پازل، برخلاف رمان، بیشتر بر تحلیل، ترکیب و بازنمایی واقعیت استوار است؛ بنابراین مخاطب کتاب را جدی‌تر و نزدیک‌تر به تاریخ می‌بیند تا به تخیل ادبی.^۱

شهادت این بزرگوار منجر می‌شود. در فصل پنجاهم، داستانی از شهید سیدهاشم صفی‌الدین روایت می‌شود؛ شخصیتی که به دلیل نزدیکی‌اش با شهید نصرالله، کمتر به صورت مستقل دیده شده است. در این بخش، دل‌نوشته‌ها و دست‌نوشته‌هایی که حزب الله منتشر کرده و در آن‌ها شهید صفی‌الدین با امام زمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) گفتگو کرده، مرور می‌شود.

۱۰. هر فصل کتاب با آیاتی از قرآن آغاز می‌شود که ترجمه آن‌ها با محتوای فصل همخوانی دارد. این انتخاب آگاهانه انجام شده است، زیرا شهید نصرالله بارها اعلام کرده بود که قرآن کریم منبع الهام و برکت زندگی اوست. نویسنده نیز تلاش کرده است تا این پیام را در روایت خود به کار گیرد و از آموزه‌های قرآنی بهره ببرد. این رویکرد نشان‌دهنده تأثیر عمیق قرآن بر زندگی و افکار شهیدان است و به خواننده کمک می‌کند تا ارتباط معنوی و مذهبی عمیق‌تری با محتوای کتاب برقرار کند.

۱۱. کتاب، زندگی شهید سیدحسن نصرالله را از دوران نوجوانی آغاز می‌کند و تا زمان شهادت ایشان ادامه می‌یابد. در این مسیر، مسئولیت و نقش او به عنوان دبیر کلی حزب الله و تأثیرات عمیق او بر منطقه و محور مقاومت بررسی می‌شود. شهید نصرالله، به عنوان یک ستاره در آسمان مقاومت، پس از سه دهه فعالیت، به پختگی و درک عمیق‌تری از مسائل دست یافت و به پرچمدار اصلی مقاومت در منطقه تبدیل شد. تأثیر او بر محور مقاومت و جهان اسلام غیرقابل انکار است و این ویژگی باعث شد تا دیگر شخصیت‌های برجسته نیز در این مسیر ظهور کنند.

۱۲. این کتاب پرتیرای از یک شخصیت تاریخی و فراموش‌ناشدنی است که نه به شکل خطی و کلاسیک، بلکه در قالب قطعاتی پازلی روایت شده است. هر قطعه بخشی از زندگی، سخن، یا واقعه‌ای تاریخی را نشان می‌دهد و وقتی کنار هم قرار می‌گیرند، تصویری چندبُعدی و واقعی از سیدحسن ساخته می‌شود. در این کتاب ۵۰ برش داستانی با روایت ۵۰ رأوی ارائه می‌شود. مخاطب در این اثر در واقع در یک پازل بزرگتری شاهد شخصیت شهید سیدحسن



سید الهادی محمد ابراهیم

ساعت ۴ بعد از ظهر حرکت کردم وقت اذان طرفش بودم
چقدر با دیدن او جان می گیرم و دوستش دارم
حاضر هر چه دارم نه نصف کنم بلکه همه را به او دهم

سید بوی خدا را می دهد

دست نوشته ای از شهید حاج قاسم سلیمانی
درباره شهید سید حسن نصرالله

دوستش دارم
سید بوی خدا

ساعت ۴ بعد از ظهر حرکت کردم، وقت اذان طرفش بودم
چقدر با دیدن او جان می گیرم و دوستش دارم.
حاضر هر چه دارم نه نصف کنم بلکه همه را به او دهم.
سید بوی خدا را می دهد
دوستش دارم.



نگارخانه

نقش روحانیت در انقلاب اسلامی
دفاع مقدس و مقاومت اسلامی



مقام معظم رهبری در محل شهادت استاد شهید دکتر مفتاح در حال امضاء دفتر یادبود



تصاویری از مراسم تشییع جنازه شهید آیت الله دکتر مفتاح



شهید آیت الله مفتاح در کنار آیت الله مکارم شیرازی (نفر وسط)



از راست: آیات عظام، مرتضی حائری یزدی، شهید مفتاح، مهدوی کنی، امام خمینی، سید هادی خسروشاهی، شهید محلاتی و محمد امامی کاشانی، هاشمی گلپایگانی، سرافرازی و حقّی



شهید سپهبد حاج قاسم سلیمانی در کنار شهید ابوترابی فرد



شهید روحانی سردار حجت الاسلام والمسلمین عبدالله مهدی پور در لباس رزم